

www.iran-archive.com

باب دوم

ماجرای غم‌انگیز سقوط دکتر مصدق^۳

پیشگفتار

زین قصه به هفت گنبد افلاک پرصداست
کوته‌نظر بین که سخن مختصر گرفت ا
حافظ

بحث من در این فصل از نقد بر «خاطرات نورالدین کیانوری»، اساساً مربوط و محدود به مسائلی است که او در رابطه با کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد مطرح ساخته است. این بررسی ناگزیر، رویدادهای آن چند روزی را نیز دربر می‌گیرد که در فاصله زمانی کودتای تدارک یافته و برنامه‌ریزی شده، اما ناکام ۲۵ مرداد، تا آشوب‌گری مشتی اوباش مزدور در بامداد ۲۸ مرداد رخ می‌دهد. و عاقبت به طور غیرمنتظره و با سهولت باورنکردنی به سقوط حکومت ملی و محبوب دکتر مصدق می‌انجامد و در تاریخ بنام شوم کودتای ۲۸ مرداد ثبت می‌گردد.

تکیه اصلی در این بررسی نیز به روال همیشگی، ارزیابی از سیاست رهبری حزب توده، به ویژه بررسی ادعاهای نادرست و تحریف‌های خشن تاریخی کیانوری در برخورد با این رویدادها و در توضیح نقش ویژه خویش است.

منتهی، درک و توضیح مسائل این چهار روز، به ویژه چگونگی و علل سقوط آنچنانی حکومت دکتر مصدق و شکست نهضت ملی، بدون توجه به زمینه‌های قبلی آن میسر نیست. از پای درآوردن و براندازی دکتر مصدق، محصول مبارزه فرسایشی طولانی بود که تقریباً از همان اوان روی کار آمدن وی، از سوی بریتانیای کبیر، با شرکت دستیاران و نوکران

ایرانی آن آغاز شده بود. این مبارزه بندریج، بطور فزاینده‌ای گسترش یافت. مدام آشکارتر و گستاخانه‌تر شد، تا سرانجام در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آن‌گاه که کمتر از هر وقت انتظار می‌رفت، به هدف نشست.

سرتیپ آزموده، دادستان کل ارتش که لقب «آی‌شمن ایران» را گرفت و نیز رئیس فرمایشی دادگاه نظامی، کوشیدند که پیشوای نهضت ملی ایران را وادارند تا در صحبت‌ها و لایحه دفاعیه‌اش، از محدوده رویدادهای این چهار روز خارج نشود. اصرار داشتند که دکتر مصدق در پاسخ به سئوالات و توضیح مطالب، از آنچه بین ساعت یک روز ۲۵ مرداد (لحظه ابلاغ فرمان عزل مصدق توسط سرهنگ نصیری) و ساعت سه بعدازظهر چهارشنبه ۲۸ مرداد (اشغال رادیو و نطق سرلشگر زاهدی) گذشته بود، تجاوز ننماید. رئیس دادگاه و سرتیپ آزموده، بارها تهدید کردند که در صورت تخلف از این حکم، دادگاه را سرّی اعلام خواهند کرد. دستگاه حاکمه می‌خواست با این ترفند، دکتر مصدق را به عنوان یک عنصر سرکش و متمرد که از پذیرش فرمان شاه مبنی بر عزل وی سر پیچیده است، به محاکمه بکشاند، به اقدام کودتائی خود جنبه «قانونی» بدهد و آن را با موازین قانون اساسی منطبق جلوه‌گر سازد. دستگاه حاکمه در عین حال از پرده‌داری‌های دکتر مصدق در باره توطئه‌های گوناگونی که از سوی استعمار و ایادی داخلی آن صورت گرفته بود، بیم داشت.

دکتر مصدق می‌خواست دادگاه علنی باشد تا خبرنگاران حرف‌ها و پیام‌های او را به گوش ملت ایران برسانند. لذا نسبت به تهدید سرّی کردن دادگاه حساسیت داشت. وی بارها واژه‌های خود را تغییر داد. به زبان استعاره سخن گفت. گاه، به هنگام صحبت، جملاتی از متن لایحه‌ی نوشته شده را تغییر می‌داد تا بهانه بدست آنان ندهد. اما اینها همه در شکل بود. دکتر مصدق با تحمل سختی‌های زیاد و علی‌رغم فحاشی‌ها و توهین‌های تحمل‌ناپذیر سرتیپ آزموده و آزار مزدورانی که بنام تماشاجی از میان جمعیت به او ناسزا و «خفه شو» می‌گفتند، حرف‌های خود را می‌زد. او با توسل به اعتصاب غذا و تهدید مکرر به آن و با تردستی یک سیاستمدار و حقوق‌دان مجرب، از آغاز تا پایان دادگاه کوشید، چارچوب رویدادهای چهار روز یاد شده را درهم بشکند. تا بتواند، نه تنها ماهیت و عملکرد کودتائی ۲۵ مرداد را نشان دهد، بلکه تشبثات و اقداماتی را که استعمار انگلستان مستقلاً و یا بدست ایادی ایرانی خود، طی دو سال و سه ماه و پانزده روز حکومتش برای سرنگونی او بکار برد، افشا سازد.

با وجود نقش فعال و قاطع دولت آمریکا در آخرین ماه‌های حکومت دکتر مصدق، در جهت براندازی او؛ و عدم حضور کادر سیاسی انگلستان در تهران پس از قطع روابط دیپلماتیک در مهرماه ۱۳۳۶؛ و نیز بخاطر بازی ماهرانه و پشت پرده انگلستان که توانست شکار را به دست عموسام به دام بیندازد و همه چیز بنام کودتای آمریکایی تمام شود؛ مع هذا کارگردان اصلی کودتا، استعمار انگلستان بود. همو بود که با پیگیری و استفاده ماهرانه از لولوی کمونیسم و خطر دست اندازی شوروی به ایران و بهره‌برداری از سرسختی و «ناسازگاری» دکتر مصدق در حل معضل نفت، حکومت جمهوری‌خواه آمریکا را با خود هماواز کرد. شبکه نفوذی انگلستان در میان رجال و سیاستمداران، اعیان و مالکان، نمایندگان مجلس، ارتش و دربار پهلوی، جبهه داخلی براندازی را تشکیل می‌داد. بدون مشارکت فعال و مؤثر این جبهه، خارجی‌ها هرگز قادر به سرنگون ساختن حکومت ملی دکتر مصدق نمی‌شدند.

به این واقعیت دردناک، باید خودخواهی‌ها، مقام پرستی‌ها، تنگ‌نظری‌های جناحی از ملیون را افزود. اینان از مرحله‌ای، به مخالفان دکتر مصدق پیوستند و در تضعیف حکومت او به یاری ارتجاع و استعمار شتافتند و در سرنگونی‌اش نقش بزرگی ایفا کردند. و به اقدامات خصمانه دشمنان نهضت ملی ایران، رنگ و روغن ملی زدند و در میان توده مردم و بخشی از هواداران نهضت ملی، سردرگمی و نوعی بی‌تفاوتی بوجود آوردند.

دور از واقع‌بینی خواهد بود اگر در بحث مربوط به علل شکست نهضت ملی، به ویژه پیروزی آسان کودتاچیان در ۲۸ مرداد، از خطاهای سرنوشت‌ساز رهبران طراز اول جنبش ملی شدن صنعت نفت و از جمله پیشوا و بانی فناپذیر آن، دکتر محمد مصدق سخن نگفت. هم چنانکه نمی‌توان نسبت به اثرات منفی و مخرب مشی، سیاست و عملکرد رهبری حزب توده، به ویژه در روزهای سرنوشت‌ساز ۲۵ تا ۲۸ مرداد بی‌توجه ماند. رهبری حزب توده، چنانکه کوشش شده در فصل‌های قبلی بررسی «نقد بر خاطرات کیانوری» نشان داده شود، از آغاز در برابر نهضت ملی شدن نفت قرار گرفت و از هیچ‌گونه اخلال‌گری و کارشکنی علیه دکتر مصدق فروگذار نکرد. در چند ماه آخر حکومت دکتر مصدق و در آن چند روز تاریخی نیز که سیاست حمایت از حکومت دکتر مصدق را پیشه کرد، با تندروی‌ها و چپ‌نمائی‌ها، به ویژه در روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد، در رماندن اқشار میانی و مردم عامی جامعه و تحریک ارتشیان، بدبختانه در نقش بازیگر ارتجاع و استعمار به

میدان آمد. در روز ۲۸ مرداد، آن گاه که می‌بایست با تمام توان و ظرفیت به دفاع از حکومت دکتر مصدق در برابر چندصد نفر اجامر و اوباش برخیزد، دست روی دست گذاشت و در برابر چشمان نگران توده‌ای‌ها و توده مردم، تماشاگر این تراژدی باقی ماند.

روش و عملکرد رهبری حزب توده در روز سرنوشت‌ساز ۲۸ مرداد، به باور من و نیز به گواهی مباحثات پلنوم وسیع چهارم حزب، با شرکت بیش از ۶۰ نفر از کادرها، اساساً ناشی از بی‌کفایتی، ندانم‌کاری و ضعف عمومی آن بود. ولی برای ناظران خارجی و پژوهشگران ایرانی، عدم حضور کامل حزب توده در صحنه مبارزه، که در روزهای ۲۶ و ۲۷ خیابان‌ها و میدان‌های شهر را جولان‌گاه خود ساخته بود، غیرقابل درک می‌نماید. لذا در توضیح آن راهی جز داستان‌سرایی یا ایراد اتهام خیانت، سازش با اجنبی و پیروی از دستور مسکو، باقی نمی‌ماند.

کیانوری برای توجیه خطای بزرگ خود در روز ۲۸ مرداد و بی‌کفایتی مجموعه رهبری حزب در مقابله با حوادث و بخاطر سرپوش گذاشتن بر پیامدهای خانمان‌برانداز چپ‌روی‌های روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد، به سفسطه‌گری و تحریف حقایق می‌پردازد. در این کار تا آنجا پیش می‌رود که حتی اعتقادات قبلی خود را که چهل سال بدان‌ها پایبند بود، نفی می‌کند.

در این بحث به تفصیل به بررسی تك تك این موضوعات، خواهم پرداخت.

انگلیس و آمریکا: دو سیاست و دو مشی

بررسی اسناد و مدارك متعددی که سال‌هاست در اختیار علاقه‌مندان و پژوهشگران قرار دارد. و نیز کتاب‌ها و خاطره‌های متعددی که به فارسی فراهم است، به وضوح نشان می‌دهند که دولت‌های انگلیس و آمریکا در قبال حکومت مصدق دو سیاست و دو مشی متفاوت دنبال می‌کرده‌اند. آثار این دوگانگی، حتی تا چند ماه قبل از سقوط او، ملموس است. اسناد متعددی حاکی از آن است که انگلستان از همان آغاز در تلاش برای براندازی حکومت دکتر مصدق و بر روی کار آوردن افرادی چون سیدضیاء و احمد قوام بوده تا بلکه مطامع و منافع او را در مسأله نفت تأمین نمایند. حکومت کارگری انگلستان، حتی در تدارك حمله نظامی به ایران و اشغال آبادان بود که بر اثر مخالفت دولت آمریکا از آن انصراف حاصل می‌کند. ایالات متحده، از دیدگاه خاص خود، از جمله به خاطر وحشت بیش از واقعیت که از تبدیل شدن ایران به چین دوم داشت، حکومت دکتر مصدق را تنها راه دموکراتیک، جهت مقابله با این خطر و جلوگیری از افتادن ایران در «کام کمونیست‌ها» تلقی می‌کرد. منتهی به خاطر منافع حیاتی مشترک استراتژیک با انگلستان، از جمله در موضوع حیاتی بازار جهانی نفت، سیاست دوگانه‌ای داشت. نتیجه آنکه مدت‌ها، درعمل خواستار راه‌حل مرضی‌الطرفین در مسأله نفت بود و به طور مشروط و محدود از حکومت دکتر

مصدق حمایت می کرد.

آتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس، پس از مذاکرات با همتای آمریکائی خود، دین آچسن در پائیز ۱۳۳۰، سیاست دولت آمریکا در قبال ایران را چنین بیان می کند: «آمریکائیان بر این باورند که تنها جانشین مصدق کمونیسم است و برای نجات ایران از کمونیسم آماده اند منافع «شرکت نفت انگلیس و ایران» و منافع دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را فدا سازند».^۱

حال آنکه سیاست دولت انگلیس نقطه مقابل آن و مبتنی بر حفظ منافع امپراطوری انگلیس در ایران به هر قیمتی بود. ایدن در خاطرات خود، در اشاره به مذاکرات فوق الذکر با دین آچسن خاطر نشان می سازد که با قوت به او می گوید: نمی تواند با «تسلیم کردن دارائی بسیار گرانبهای انگلیسی موافقت بکند». و در دنبال سخنان خود می گوید: «من استدلال های خود را تکرار کردم و عقیده راسخ خویش را دوباره با قاطعیت بیان داشتم که کمونیسم تنها جانشین مصدق نیست».^۲

آن ایام و تا مدت ها سیاست دولت آمریکا با شدت و ضعف، حمایت از حکومت مصدق بود. آچسن در پاسخ ایدن در همان مذاکرات پائیز سال ۱۳۳۰ می گوید: «فکر منتظر ماندن برای سقوط مصدق صحیح نیست و او نمی تواند کمکی به از سر گرفتن فعالیت شرکت نفت در ایران بنماید و اجازه نخواهد داد حکومت ایران سقوط کند».^۳

ما جلوه های این سیاست را که هم چنان در ماه های بعد، حتی تا اوایل سال ۱۳۳۲ مشاهده می گردد، در صفحات بعد و بحث های مختلف نشان خواهیم داد.

تناقض سیاست دولت آمریکا در موضوع مورد بحث و در قبال حکومت دکتر مصدق از جوهر سرمایه داری امپریالیستی آن بر می خاست. دولت آمریکا نمی خواست و نمی توانست در حمایت از خواست های دکتر مصدق درمسأله نفت، پا را فراتر از حدی بگذارد که قراردادهای موجود نفتی در خاورمیانه و جهان را بهم بریزد و اصول «مقدس» سرمایه داری در زمینه مصادره بدون غرامت را خدشه دار سازد. دولت انگلیس بدان واقف بود و مرتب روی آن تأکید داشت و به ویژه در این زمینه، از حمایت عملی کارتل بین المللی نفت برخوردار بود. این از جمله نکاتی است که نورالدین کیانوری نمی بیند و نسبت به اثرات آن در موضوع مورد بحث بی توجه است.

هولمن، بنام شرکت های بزرگ نفتی آمریکا از همان ماه های اول منازعه بین ایران و

انگلیس به مك گي معاون وزير خارجه آمريكا نوشت «شرکت‌های بزرگ نفت آمریکائی، که امتیازاتی در کشورهای ماوراء بحار داشتند، معتقد بودند که راه‌حلی که حقوق مالکیت و مدیریت سرمایه‌گذاران خارجی را حفظ نکند، قربانی کردن اصول در محراب مصلحت‌گرایی است».^۴ برای ارائه نمونه‌ای از چگونگی همبستگی و حمایت شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا از شرکت خواهر نفت انگلیس و ایران، رونالد فری یو مورخ رسمی شرکت نفت بریتانیا، یادداشت وزارت سوخت و نیروی انگلستان، مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۵۲ [۲۱ آذر ۱۳۳۱] را نقل می‌کند. در این یادداشت چنین آمده است: «در سال ۱۹۵۲ شرکت‌های نفت استاندارد اویل (نیوجرسی)، استاندارد اویل (نیویورک)، گالف و تگزاس در برابر تلاش‌های ۴ و ۹ دسامبر آچسن، دایر به «کمک به اقتصاد ایران» در دفاع آن کشور علیه کمونیسم از طریق خرید ۴۰۰ هزار بشکه نفت خام در روز، مقاومت ورزیدند. شرکت‌های مزبور می‌خواستند بدانند آیا با انگلیسیها در این باره مشورت به عمل آمده است یا نه، و تقاضا داشتند:

۱- اصل پرداخت غرامت فوری به «شرکت نفت انگلیس و ایران» بابت اموال مصادره شده و فسخ يك جانبه قرارداد باید مورد توافق قرار بگیرد و بر طبق آن عمل شود.

۲- البته ایران نباید از لحاظ درآمد نفتی خود در وضع بهتری قرار بگیرد... ولی به اصل پنجاه - پنجاه تقسیم منافع نباید آسیب وارد شود.

۳- برای عملی شدن این نقشه دولت ایالات متحده بایستی در حمایت از شرکت‌های آمریکایی سنگ تمام بگذارد.

۴- هرگونه توافقی با ایران حاصل شود به هیچ وجه نباید به منافع تجاری آمریکا در کشورهای دیگر لطمه و آسیبی بزند. (همان جا)

دکتر مصدق و سایر رهبران ملی به طور عمده، وجه مساعد آمریکا را می‌دیدند و با وقوف به حساسیت او نسبت به اتحاد شوروی و حزب توده، در مبارزه خود با ابرقدرت انگلیس روی عامل آمریکا حساب باز کرده و بدان امید بسته بودند. دکتر مصدق سیاست خود را چنین توضیح می‌دهد: «اشخاص وطن‌پرست همیشه خواهان سیاست‌های متضادی بوده‌اند تا بتوانند به وسیله یکی، دیگری را خنثی کنند و بدست توقعات يك دولت، جواب توقعات دولت دیگر را بدهند».^۵

سیاست مصدق در اساس درست بود. تنها اشکال کار دکتر مصدق در آن بود که بیش از اندازه در این بازی با قدرت‌ها پیش رفت و حساب باز کرد. و نیز تقریباً تا پایان

تراژدی متوجه غلطیدن کامل آمریکا، از مرحله‌ای به طور کامل به سوی سیاست انگلستان نگرید. و به وجه دیگر سیاست آمریکا، یعنی منافع مشترك استراتژیک او با انگلستان بهای لازم نداد. دکتر مصدق در زندان، به تلخی از این تجربه یاد می‌کند. به گفته سرهنگ بزرگمهر، دکتر مصدق يك بار در زندان به او می‌گوید: «آمدیم با ملی کردن نفت و شیلات، مسئله قرارداد ۱۹۰۷ را دور کنیم، آمریکا از راه رسید!»^۶ در دادگاه نیز خصلت آمریکائی کودتا و حکومت زاهدی و دادگاه ناشی از آن را، ضمن دفاعیات خود با این گفتار طنزآلود بیان می‌کند: «در باشگاه افسران محتاج به عینک شدم. یکی از افسران رفت این عینک را آورد. این عینک را در بیمارستان آمریکا برای من تهیه کردند. حالا با عینک آمریکائی به دادگاه نگاه می‌کنم. شما هم از پشت عینک آمریکائی مرا می‌بینید!» (همان جا)

درک کیانوری از موضوع

رهبری حزب توده در آن ایام، و کیانوری چه در آن زمان و چه امروز، محور اصلی سیاست خارجی آمریکا در ایران را، چنان که بعداً نشان خواهیم داد، نزاع بر سر تصاحب منابع نفتی ایران می‌بیند و بس. خطای بزرگ‌تر، تلاش فراوان و به هر ترفند رهبری حزب، برای جا به جایی تضاد اصلی ملت ایران با استعمار انگلیس در نزاع بر سر مسأله نفت، به تضاد ملت ایران با امپریالیسم «هار و بالنده» آمریکا در آن سال‌ها است. این ذهنی‌گری در سیاست، از پیامدهای وابستگی ایدئولوژیک و سیاسی رهبری حزب توده و به ویژه کیانوری به اتحاد شوروی بود که در مقیاس جهانی با آمریکا در تقابل بود.

بررسی خاطرات کیانوری و مصاحبه‌ی وی با روزنامه جمهوری اسلامی، هم زمان با انتشار خاطراتش مبین آن است که هنوز نیز از نظر ذهنی در چنبر این گذشته است و کوششی هم برای رهایی از آن، نمی‌نماید. کیانوری در حقیقت، محصول این جهان دو قطبی و مصداق آن است. تا این وضع برقرار بود، او آلت فعل یکی از دو قطب بود. لذا تحلیل‌های او از مسائل ایران، برخاسته از الزامات جهان دو قطبی و تعهدات کیانوری در قبال آنست، نه حرکت از مصالح مشخص و ملی ایران.

در آن ایام، چون در سطح جهانی تناقض عمده‌ی شوروی با آمریکا بود نه انگلیس و شعله‌های جنگ سرد و به ویژه جنگ کره زیانه می‌کشید، کیانوری در خاطراتش با لطایف‌الحیل و توسل به هر تحریف تاریخی می‌کوشد امپریالیسم آمریکا را برجسته و

چشمگیرتر کند. حتی در مناقشه دولت و ملت ایران با استعمار انگلیس، می‌خواهد به هرنحوی که شده پای آمریکا را به عنوان طرف اصلی و برتر، به میدان بکشد. و چون ذهنیت کیانوری با واقعیت نمی‌خواند، در خاطرات خود به تحریفات خشن تاریخی دست می‌یازد. من جنبه‌های متعدد آن را در بحث‌های قبلی به تفصیل نشان داده‌ام و اینک در بحث مربوط به کودتای مرداد ۳۲ به آن می‌پردازم.

در صحبت از «زمینه‌های کودتا»، کیانوری بار دیگر به نحو پیش‌یافتاده‌ای، همین سیستم فکری را دنبال می‌کند و با ردیف کردن مشتی مطالب نادرست و مخدوش به تحریف تاریخ می‌پردازد و خواننده را به گمراهی می‌کشاند. جمله زیر که استخوانبندی درک او از ماجرا و توضیح علت توطئه‌ها و کودتاست، نمونه افشاکننده‌ایست. علی‌رغم طولانی بودن آن نقل می‌شود: قبل از قیام ۳۰ تیر «دولت حزب کارگر انگلیس [کلمنت اتلی] تا حدودی با مصدق مماشات می‌کرد و دولت حزب دمکرات آمریکا (ترومن) نقش میانجی را داشت. ولی با روی کار آمدن جناح چرچیل - آیدن در انگلیس و سپس تشکیل دولت آیزنهاور در آمریکا وضع به شدت تغییر کرد و همکاری مشترک آنها برای سرنگونی مصدق شروع شد. در این مرحله، سیاست عمومی چرچیل - آیزنهاور، که همکاری همه‌جانبه و قدرت امپریالیستی آمریکا و انگلیس بود، در مسئله نفت ایران وارد مرحله اجرایی مشخص تری شد. انگلیسها بالاخره موافقت کردند که سهمی از نفت ایران را به آمریکاییها بدهند و در عوض آنها به سرنگونی مصدق و سرکوب جنبش در ایران کمک کنند. در ملاقاتها و تماس‌های مکرر میان محافل نفتی و سیاسی آمریکا و انگلیس توافق شد که کنسرسیومی مرکب از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران، شرکت شل و انحصارهای نفتی آمریکا تشکیل شود و کنترل نفت ایران را به دست بگیرد. موافقت انگلستان با این نقشه، تصمیم آمریکاییها را به سرنگونی مصدق قطعی کرد. به این ترتیب ترکیب بعدی کنسرسیوم تعیین شد که در آن محافل نفتی انگلیس ۵۴ درصد (بریتیش پترولیوم ۴۰ درصد، شل ۱۴ درصد)، شرکت‌های آمریکایی ۴۰ درصد و فرانسویها ۶ درصد داشتند. در نتیجه حاکمیت انگلیسیها بر نفت ایران محفوظ ماند و پس از ۲۸ مرداد تمام کادر شرکت نفت جنوب، که ما می‌شناختیم، به سر کار خود بازگشتند. این پیشنهاد باید به اطلاع مصدق می‌رسید و او یا موافقت می‌کرد و یا سرنگون می‌شد. مصدق موافقت نکرد و توطئه‌ها شروع شد. اولین توطئه در ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ کشف شد». (خاطرات صفحات ۲۴۷، ۲۴۸)

در این ارزیابی از «زمینه‌های کودتا»، به غیر از يك مشت کلیات و تجزیهات و یا اسامی اشخاصی نظیر چرچیل و آیزنهاور، بقیه مطالب و احکام یا کاملاً نادرست و خلاف واقعیت است و یا جای‌شان در این مقطع زمانی نیست (نظیر توافق بر سر کنسرسیون و ترکیب آن). توضیحات کیانوری در عین حال، آئینه تمام‌نمای متدولوژی او در تحلیل «علمی» از رویدادها و نمونه‌ای از روش او در خلط مبحث و سفسطه‌کاری در توضیح مسائل است. با چند توضیح کوتاه، مقصودم را بیان می‌کنم:

اولاً - از همان آغاز جمله، ارزیابی از موضع دولت کارگری انگلستان نادرست است. در توضیحات بعدی نشان خواهیم داد که توطئه‌ها علیه حکومت مصدق از همان دوره دولت کارگری انگلیس آغاز گردید.

ثانیاً - کیانوری می‌گوید با روی کار آمدن چرچیل و سپس تشکیل دولت آیزنهاور وضع بشدت تغییر کرد. البته ترکیب جمله در کلیات آن درست است. به این معنی که اول چرچیل روی کار آمد و بعد آیزنهاور! منتهی در ذهن خواننده ناوارد چنین تصویری پیش می‌آید که این دو حادثه مثلاً با فاصله چند روز، یا چند هفته یا یکی دو ماه صورت گرفته است! حال آنکه بین این دو حادثه بیش از یکسال و دو ماه فاصله بوده و در برابر عمر حکومت مصدق که روی هم دو سال و سه ماه و اندی است، مدت زمان چشمگیری می‌باشد. و می‌دانیم که در همین فاصله، اتفاقات مهم زیادی روی داده است. (چرچیل و ایدن در مهرماه ۱۳۳۰ و آیزنهاور - فوستر دالس در دیماه ۱۳۳۱ زمام امور را بدست گرفتند).

ثالثاً - می‌نویسد انگلیس‌ها موافقت کردند سهمی از نفت را به آمریکائی‌ها بدهند، تا در عوض، آن‌ها به سرنگونی مصدق و سرکوب جنبش در ایران کمک کنند! سپس از توافق بر سر کنسرسیون صحبت می‌کند و مدعی است، موافقت انگلیس با این نقشه تصمیم آمریکائی‌ها را به سرنگونی مصدق قطعی می‌کند و سپس از ترکیب سهام کنسرسیون سخن می‌راند. تمام اجزاء این جمله نادرست و نامربوط است. منتهی کیانوری می‌خواهد فکر قبلی را که سرنخ‌ها همه در دست آمریکا و دعوا بر سر چپاول نفت ایران است، تکمیل کند. در فصل‌های قبلی نشان دادیم که او می‌گفت: جبهه ملی و مصدق را آمریکائی‌ها روی کار آوردند که از طریق او به انگلستان فشار وارد شود تا سهمی در نفت ایران به شرکت‌های آمریکائی بدهند. حالا مدعی است که چون پرده اول به نفع آمریکا بازی شد، او با انگلستان همدست می‌شود تا مصدق را

سرنگون سازد. با توضیحات نسبتاً تفصیلی که بعداً داده خواهد شد، خلاف ادعاهای کیانوری، روشن خواهد شد. فعلاً به اجمال، چند نکته را به یاد می آورم:

مسئله تشکیل کنسرسیوم، آن هم با جزئیاتی که کیانوری مطرح می کند، موضوعی بود که چه از لحاظ فکری و چه از بابت روند تشکیل آن، در بعد از کودتای ۲۸ مرداد و زمان حکومت سرلشگر زاهدی شکل گرفت. کنسرسیومی که به ادعای کیانوری می بایست کنترل نفت ایران را در دست بگیرد، بنیاداً نافی اصل ملی شدن صنعت نفت ایران بود. آمریکا و انگلیس جرأت نمی کردند چنین طرحی را با دکتر مصدق در میان بگذارند. حتی فوستر دالس وزیر خارجه آمریکا در نامه ای که به رئیس کمیسیون قضائی مجلس نمایندگان آمریکا نوشت تا موافقت آن ها را به این نکته جلب کند که تشکیل کنسرسیوم مغایر با قانون ضدتراست نیست، در اشاره به «فکر تاسیس کنسرسیوم» در زمان مصدق گفت: «... ولی در آن موقع عملی نمودن چنین طرحی امکان نداشت و تقریباً يك سال از آن مقدمه گذشت تا بالاخره با برقراری حکومت زاهدی در ایران شروع به اقداماتی به این منظور ممکن گردید».^۷

بیهوده گوئی کیانوری به آسانی از توجه به نکات زیر آشکارتر می شود:

- بنا به اسناد معتبر، در ۱۵ آذرماه ۱۳۳۲، سه ماه و نیم بعد از کودتا، کنفرانس ویژه ای در پرمودا با شرکت رئیس جمهور آمریکا، نخست وزیران انگلیس و فرانسه تشکیل می شود که موضوع آن مسأله نفت ایران و کانال سوئز بود. و طی همین کنفرانس، اصول کلی تشکیل کنسرسیوم نفت ایران مورد توافق قرار می گیرد.

- اعلام تشکیل کنسرسیوم با آن ترکیب اعضاء و درصد سهام که کیانوری نوشته است برای اولین بار بتاريخ ۲۰ فروردین ۱۳۳۳ از طریق سفیر انگلیس به وزیر امور خارجه ایران اعلام می شود.

- قانون ضدتراست در آمریکا مصوب سال ۱۸۹۰، معروف به قانون شرمن و نیز کمیسیون ویژه بازرگانی فدرال که در سال ۱۹۱۴ برای مقابله با فعالیت موسسات انحصاری به وجود آمد، اساساً مانع مشارکت شرکت های آمریکائی در کنسرسیوم بود. لذا دولت آمریکا در آستانه امضاء قرارداد کنسرسیوم ناگزیر از اتخاذ تریباتی بود تا قانوناً این محذور را رفع کند. همه این اقدامات و مقدمات، مربوط به بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.

- ناگفته نماند که از دی ماه ۱۳۳۱، جست و گریخته در مطبوعات اختصاصی نفتی

آمریکا فکر مشارکت احتمالی شرکت‌های آمریکائی مطرح می‌شود. مثلاً در مجله اویل فوروم (Oil Forum)، در شماره ژانویه ۱۹۵۳ کلیاتی به شرح زیر ترسیم می‌شود: «تشکیل یک کمیسیون بین‌المللی برای مدت اقلأ ده سال برای بهره‌برداری از نفت ایران با هیأت مدیره‌ای به عضویت نه نفر (سه نفر ایرانی، سه آمریکائی، سه کانادائی). تأمین سرمایه‌ی لازم به مبلغ ۳۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار توسط بانک بین‌المللی و شرکت‌های آمریکا و کانادا که بعداً می‌بایستی از محل درآمد نفت مستهلک شود. سهام بودن ایران به میزان ۵۱ درصد در سازمان مزبور بدون پرداخت قسمتی از سرمایه. اداره عملیات تحت راهنمایی کلی دولت ایران و براساس قانون ملی شدن نفت، پرداخت غرامت به شرکت سابق طبق تشخیص دیوان لاهه...»^۸.

بگذریم از این که حتی بین چنین شالوده فکری، که فقط چند ماه قبل از کودتا در یک نشریه‌ی اختصاصی مطرح می‌شود، مضموناً با کنسرسیومی که بعدها بر صنعت نفت ایران چیره گردید، اختلاف زیادی وجود داشته است.

کافی است خواننده محترم داده‌های مستند بالا را با گفته‌ها و ادعاهای کیانوری مقایسه بکند تا به پوچی آن‌ها پی ببرد.

رباعاً - کیانوری مدعی است پس از موافقت آمریکا و انگلیس بر سر تقسیم نفت و تشکیل کنسرسیوم و تعیین سهام هر یک: «این پیشنهاد باید به اطلاع مصدق می‌رسید و او یا موافقت می‌کرد و یا سرنگون می‌شد. مصدق موافقت نکرد و توطئه‌ها شروع شد! اولین توطئه هم در ۲۱ مهر ماه ۱۳۳۱ کشف گردید».

در این جمله، جز کشف یک توطئه در مهرماه ۱۳۳۱، که آن هم ارتباطی با حکم بالا نداشت، بقیه ادعاهای کیانوری، مطلقاً ساخته و پرداخته ذهن اوست و واقعاً ذره‌ای حقیقت در آن وجود ندارد. کیانوری قادر نیست یک خبر، ولو کوتاه، حتی از مطبوعات حزب توده در جهت تأیید ادعای خود شاهد بیاورد.

کیانوری برای القاء شبهه در ذهن خواننده که گفتگو بر سر تقسیم نفت ایران و مشارکت شرکت‌های آمریکائی و استقبال آمریکائیان از این امر به پائیز سال ۱۳۳۰ برمی‌گردد، نقل قولی از خاطرات آنتونی آیدن وزیر خارجه انگلیس می‌آورد که از حد یک گفتگوی کلی و تبادل نظر میان او و هریمن در پائیز ۱۳۳۰ تجاوز نمی‌کند. منتهی با نقل آن می‌خواهد چنین القا کند که گفتگو بر سر تقسیم نفت با آمریکا و مشارکت شرکت‌های آمریکائی از همان زمان آغاز شده و مورد استقبال آنان قرار گرفته بود. حال آنکه اسناد معتبر حاکی از آنست که در آن ایام نه دولت

آمریکا مایل به آن بود و نه شرکت‌های آمریکائی راغب بدان.

به عنوان نمونه، می‌توان به مذاکرات رسمی میان ایدن و آچسن، وزیر خارجه انگلیس و آمریکا، در همان پائیز سال ۱۳۳۰ در پاریس اشاره کرد. این ملاقات به منظور بررسی پیشنهادی بود که از سوی دکتر مصدق و جرج مک گی، معاون وزیر خارجه آمریکا، هنگام اقامت دکتر مصدق در واشنگتن تهیه شده بود. ایدن پس از رد پیشنهاد مشترک و حواله حل مسأله نفت ایران به حکومت جانشین مصدق، کنایه‌وار به آچسن می‌گوید، در آن موقع سهمی هم از نفت ایران در اختیار آمریکائی‌ها خواهند گذاشت! جرج مک گی که به تفصیل جریان این مذاکرات را شرح می‌دهد، می‌گوید اما وزیر خارجه آمریکا «پیشنهاد ایدن را در زمینه شریک شدن کمپانی‌های آمریکائی در بهره‌برداری از نفت ایران نپذیرفت».^۹

همین آقای جرج مک گی در شرح گفتگوهای خود با دکتر مصدق که حدود ۸۰ ساعت و بیست جلسه به طول می‌انجامد، خاطرنشان می‌کند که: «من به او اطمینان دادم که شرکت‌های نفت آمریکائی در صدد نیستند جای شرکت نفت انگلیس و ایران را بگیرند، زیرا این کار به تشویق «بالا رفتن حق واگذاری امتیاز» از سوی دولت‌های امتیازدهنده در قلمرو اموال و دارائی آن‌ها منجر خواهد شد. دولت ایالات متحده، شرکت‌های مزبور را از دست زدن بدین کار بر حذر داشته و آن‌ها را از عواقب وخیم آن در روابط با آمریکا و انگلیس آگاه کرده است».^{۱۰} و نیز در ملاقات ۲۳ اکتبر ۱۳۳۰ میان دکتر مصدق و رئیس جمهور ترومن و آچسن وزیر خارجه، ترومن می‌خواهد: «به عنوان دوست ایران و بریتانیا، نخست وزیر را مطمئن نماید که دولت آمریکا، به طور خصوصی یا عمومی، علاقه و توجهی به نفت ایران ندارد و تنها می‌خواهیم طرفین به توافق منصفانه‌ای برسند». خواست و نگرانی آمریکا را آچسن در همان ملاقات بیان می‌کند: «توافق با بریتانیا باید بر اساسی باشد که به دیگر قراردادهای نفت در سراسر جهان لطمه وارد نکند».^{۱۱}

این سیاست و خط مشی دولت آمریکا، تقریباً تا پایان سال ۱۳۳۱ دوام داشت. من انگیزه دولت آمریکا را از اتخاذ چنین سیاستی و اولویت‌های استراتژیکی او در رابطه با ایران و علل تغییر آن را در جای دیگر توضیح داده‌ام و نیازی به تکرار آن نمی‌بینم. هدف من در این بحث بیان حقیقت تاریخی است که کیانوری بخاطر همان انگیزه‌های ایدئولوژیک و اثرات ذهنی جهان دوقطبی تحریف می‌کند.

پی‌نوشت

من موقع نگارش این سطور، دسترسی به خاطرات ایدن نداشتم. روی استنباط کلی بود که در صحت نظر کیانوری که خواسته است با آوردن نقل قولی از ایدن، زمینه گفتگو و تفاهم بر سر تقسیم نفت ایران میان انگلیس و آمریکا را تا پائیز ۱۳۳۰ به عقب بکشاند، تردید داشتم. لذا به اتکاء داده‌های دیگری به رد آن پرداختیم.

در این فاصله، خاطرات ایدن را بدست آوردم. به نقل قولی که کیانوری از صفحه ۲۸۹ کتاب آورده است، نظر افکندم. با شگفتی متوجه شدم که کیانوری جمله مهمی از روایت آنتونی ایدن را که نافی نظر اوست، حذف کرده است! کیانوری حتی جای آن را نقطه‌چین نکرده است که لااقل به حساب «تلخیص» گذاشت! بی‌گمان قصد کیانوری از این دستکاری این بوده است که اظهار نظر فردی هریمن را به حساب موضع آمریکائی‌ها بگذارد و از آن سوء استفاده بکند.

پس از خواندن مطالب قبل و بعد از نقل قول در کتاب خاطرات ایدن، متوجه شدم که کیانوری مرتکب قلب مطلب دیگری نیز شده است. او در توضیح مقدم بر نقل قول از ایدن چنین می‌نویسد: «آنتونی ایدن در خاطرات خود می‌نویسد که در پائیز ۱۳۳۰، چند ماه قبل از اینکه وزیر خارجه انگلیس شود، با چرچیل در آمریکا بوده...». تمام این مطلب نیز ساختگی است. اولاً ایدن چنین مطلبی را که اصلاً حقیقت ندارد، بیان نکرده است. ثانیاً - در واقع ایدن نه چند ماه قبل از وزیر شدن و نه به هنگام وزارت، که پائیز ۱۳۳۰ باشد، به همراه چرچیل یا بدون او سفری به آمریکا نکرده است. مسافرتی که ایدن به تفصیل از آن سخن می‌گوید، همان مسافرت او در پائیز ۱۳۳۰، یعنی بلافاصله بعد از احراز مقام وزارت امور خارجه به پاریس است، که من در توضیحات قبلی خود به آن اشاره کرده‌ام. ایدن در آنجا با دیدن آجسن وزیر خارجه آمریکا و هیأت همراه او که هریمن نیز جزو آن بوده است، وارد مذاکره می‌شود. نقل قول کیانوری هم مربوط به همین مذاکرات می‌باشد.

اینک عیناً مطلبی را که ایدن در خاطرات خود بیان می‌کند و کیانوری آن را صفحه ۲۶۰ از خاطرات خود، نقل کرده است، می‌آورم. قسمتی را که کیانوری حذف کرده در داخل ابرو قرار داده و مشخص کرده‌ام:

«آمریکائی‌ها از ما پرسیدند چه راه‌حل دیگری را ما عملی و قابل قبول می‌دانیم. آن وقت من پیشنهاد خودمان را برای شریک کردن آمریکائی‌ها مطرح کردم (آمریکائی‌ها، به

هیچ وجه مایل نبودند در نقش بدست آورندگان منافع بازرگانی ظاهر شوند. ولی آقای هریمن، معتقد بود که اگر این پیشنهاد در تابستان مطرح شده بود، امکان داشت که در طرز تفکر ایرانی‌ها اثر بگذارد و به وضع رضایت‌بخش تری منتهی شود. (من نیز بر این عقیده بودم، گرچه آن را بر زبان نیاوردم).

از اولین جمله‌ی داخل ابرو که کیانوری حذف کرده است، پیداست که «آمریکائی‌ها»، یعنی دین آچسن وزیر خارجه و نماینده دولت آمریکا در این مذاکرات، به هیچ وجه مایل به پذیرفتن پیشنهاد ایدن نبود. عین همان مطلبی که هم زمان در واشنگتن، رئیس جمهور ترومن به دکتر مصدق می‌گوید. بنا بر این اگر یکی از مشاوران، در يك عکس‌العمل آتی به اظهارات ایدن مطلبی می‌گوید، نباید به حساب دولت آمریکا گذاشت.

این واقعیت سیاست آمریکا در آن ایام و تا مدت‌ها (تا اوایل سال ۱۳۳۲) در قبال حکومت مصدق و معضل اختلاف ایران و انگلیس بر سر نفت بود. انگیزه اتخاذ چنین سیاستی را در جاهای مختلف این بحث، تا آن جا که مقدور بود توضیح داده‌ام. منتهی کیانوری، چون يك پیشداوری سمت دار ایدئولوژیک دارد و همان راه می‌خواهد به خواننده خاطرات خود القاء کند، به هر ترفندی از جمله از دست بردن در نقل قولی که از اشخاص می‌کند، ابا ندارد.

تحریفات خشن نورالدین کیانوری از تاریخ معاصر ایران، در مرحله‌ی حساسی از حیات سیاسی میهن ما؛ و چهره مسخ شده و واژگونه‌ای که از رویدادهای آن ایام بدست می‌دهد، روزگاری که طی آن زمینه‌های کودتای شوم ۲۸ مرداد فراهم می‌شد؛ مرا بر آن داشت که قبل از بحث پیرامون کودتای مرداد ۱۳۳۲، تصویری ولو کوتاه، از توطئه‌های پشت پرده و نقش انگلیس در آن و چگونگی همدستی و کشانده شدن دولت آمریکا به این ماجرا و نقش شاه و هیأت حاکمه در این روند را، در دید خوانندگان این سطور قرار بدهم.

پانوشتهای فصل هفدهم

۱. تلگراف آتونی ایدن به سفیر بریتانیا در آمریکا. ۴ نوامبر ۱۹۵۱. به نقل از کتاب مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، جیمز بیل - ویلیام راجرلویس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی - کاه بیات، صفحه ۳۰۸
۲. خاطرات ایدن، ترجمه فارسی، صفحات ۲۸۹ - ۲۸۸

۳. همان منبع شماره ۱، تلگراف ۵ نوامبر ۱۹۵۱
۴. همان منبع شماره ۱، صفحه ۳۰۵
۵. خاطرات و تالمانت، دکتر محمد مصدق، صفحه ۳۴۴
۶. دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، صفحه ۲۸۹
۷. تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، فواد روحانی، صفحه ۴۳۴
۸. زندگی سیاسی مصدق، فواد روحانی، صفحه ۳۵۷
۹. سه گزارش، ترجمه غلام رضا نجاتی، مقاله دکتر جرج مک گی: «مذاکرات با مصدق» صفحه ۱۳۸
۱۰. همان منبع شماره ۸، صفحه ۱۲۶
۱۱. همان منبع شماره ۸، صفحه ۱۳۱

کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، فرجام زنجیره‌ای از توطئه‌ها

کرمیت روزولت، رهبر آمریکائی کودتای ۲۵ مرداد، تاریخ قطعی و نهائی تصمیم‌گیری درباره آن را چهارم تیر ماه ۱۳۳۲ (۲۵ ژوئن ۱۹۵۳) قید می‌کند. در کتاب خود تحت عنوان «ضد کودتا»، صفحات یک تا نوزده به تفصیل به توصیف جلسه‌ای که در وزارت امور خارجه آمریکا در واشنگتن برگزار شده بود، می‌پردازد. به روایت روزولت، این نشست به ریاست جان فوستر دالس (وزیر امور خارجه)، آلن دالس (برادر او و رئیس سازمان مرکزی اطلاعات، «سیا»)، ژنرال بدل اسمیت (معاون وزیر امور خارجه و رئیس سابق «سیا»)، هانری بایرود (معاون وزیر امور خارجه در امور خاور نزدیک، آفریقا و آسیا)، چارلز ویلسن (وزیر دفاع)، لوی هندرسن (سفیر آمریکا در ایران)، کرمیت روزولت (مسئول «سیا» برای خاورمیانه و فرمانده عملیات براندازی مصدق با علامت رمز «آژاکس») و عده‌ای دیگر از مأموران عالی رتبه تشکیل می‌شود. وزیر امور خارجه آمریکا پس از آنکه آلن دالس را در یمین و کرمیت روزولت را در یسار خود می‌نشانند، به گزارش و طرح براندازی ۲۲ صفحه‌ای که در برابر او قرار دارد، می‌نگرد. سپس با اشاره دست به آن، به نشان موافقت با طرح می‌گوید:

«پس این طور ما از دست آن مصدق دیوانه خلاص می‌شویم!»^۱

سایر شرکت کنندگان نیز با تکان دادن سر، موافقت خود را ابراز می‌دارند. بدنبال این تصمیم، گرمیت روزولت در ۲۸ تیر ماه ۱۳۳۲ (۱۹ ژوئیه ۱۹۵۳) از مرز خانقین وارد ایران می‌شود و رهبری عملیات کودتای ۲۵ مرداد را به نمایندگی از سوی دولت آمریکا بدست می‌گیرد.

بی تردید این نشست و تصمیمات آن، به خاطر نتایج شوم و بلافاصله‌ای که بیار آورد، برای نهضت ملی و دموکراسی در ایران، سرنوشت ساز بود. اما به یقین فقط حلقه‌ای، ولو حلقه‌ی تعیین کننده و پایانی، در زنجیره اقدامات، تمهیدات و توطئه‌های متعددی بود که استعمار انگلستان و ایادی مستقیم و بلاواسطه آن، از آغاز روی کار آمدن حکومت مصدق بدان دست‌یازیدند تا او را به زانو درآورند.

دکتر مصدق در محکمه نظامی و در دادگاه تجدیدنظر، به نقشه‌های متعددی (۶ تا ۸ نقشه) اشاره می‌کند که تماماً در جهت تضعیف و برانداختن حکومت او و روی کار آوردن نخست وزیر دیگری طراحی شده بودند، تا هدف‌ها و خواست‌های دولت انگلیس را برآورند.

دکتر مصدق در بیانات خود از جمله به اقدامات دولت انگلیس در مراجع بین‌المللی، یعنی شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه (نقشه اول)؛ تلاش برای شکست حکومت مصدق در امور اقتصادی از راه ممانعت از فروش نفت ایران در هر کجا و به هر وسیله، محاصره اقتصادی و ایجاد مشکلات ارزی (نقشه دوم)؛ توطئه روز ۹ اسفند و طرح از بین بردن او بدست اوپاش (نقشه سوم)؛ ایجاد نفاق بین نمایندگان مجلس و تشدید آن بعد از ۹ اسفند و تلاش برای براندازی دولت از راه استیضاح و رأی عدم اعتماد (نقشه چهارم)؛ کودتای ناکام ۲۵ مرداد بدست سرهنگ نصیری (نقشه پنجم)؛ و بالاخره کودتای موقتی ۲۸ مرداد (نقشه ششم)، اشاره می‌کند.

اینک پس از گذشت بیش از چهل سال از کودتای مرداد ۱۳۳۲، با انبوهی از نوشته‌ها و اسناد روبرو هستیم که دکتر مصدق در دادگاه از آن‌ها بی‌خبر بود. این اسناد، دامنه و تنوع توطئه‌ها، میزان آلودگی هیأت حاکمه و دربار ایران و نیز چگونگی طرح و تکوین فکر کودتا و کشانده شدن دولت آمریکا بدان و نقش رهبری‌کننده آن در مرحله نهائی را نشان می‌دهند. در این باره می‌توان از جمله خاطرات و نوشته‌های طراحان اصلی انگلیسی و آمریکائی عملیات براندازی حکومت مصدق را ذکر کرد. یعنی سی.ام. وودهاوس، سر جاسوس

انگلیس («شرح حال وود هاوس» و کتاب «آنچه خطر شد»)، کریمت روزولت، سر جاسوس آمریکا (کتاب «ضد کودتا»)، که گوشه‌هایی از این توطئه بین‌المللی را فاش ساخته‌اند. اضافه بر آن‌ها، گروهی از نویسندگان و پژوهشگران خارجی، نظیر مارك. ج. گازیوروسکی («کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»)، بریان لپینگ («سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق»)، ریچارد کاتم («ناسیونالیسم در ایران»)، جیمز بیل - ویلیام راجر لويس («مصدق»، نفت، ناسیونالیسم ایرانی) نیز این موضوع را پژوهیده‌اند. تقریباً تمام این نوشته‌ها به فارسی ترجمه شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دارند.

به این نوشته‌ها به ویژه باید، کارهای پرارزش و معتبر تعدادی از پژوهشگران ایرانی دلبسته به نهضت ملی ایران را افزود. از جمله می‌توان نوشته‌ها و تحقیقات سرهنگ نجاتی («جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران»)، فواد روحانی («زندگی سیاسی مصدق»)، همایون کاتوزیان («مصدق و نبرد قدرت» و نوشته‌های متعدد دیگر وی)، را نام برد که به بررسی مسئولانه این دوره از نهضت ملی ایران پرداخته‌اند.

آنچه تازگی دارد، اسناد آرشیو ملی آمریکا در رابطه با حکومت مصدق و کودتای مرداد ۱۳۳۲ است که عمدتاً در سال‌های اخیر، یعنی از سال ۱۹۸۶ به این سو، از بایگانی سرّی و از میان اسناد طبقه‌بندی شده مخفی خارج شده، در اختیار عموم قرار گرفته‌اند. تاریخ خارج شدن بعضی از این اسناد بیست و چهارم ماه مه ۱۹۹۴ بود. یعنی درست چند روز قبل از مراجعه من به آرشیو ملی آمریکا در واشنگتن.

من در اوایل خرداد ماه سال ۱۳۷۳، برای شرکت در سمینار سالانه و ایراد سخنرانی، از سوی کانون دوستداران فرهنگ ایران در واشنگتن، به آن شهر دعوت شده بودم. فرصت را غنیمت شمرده، در ارتباط با تدوین این سلسله مقاله‌ها و بررسی کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد و نقش ایالت متحده آمریکا در آن، به آرشیو ملی آمریکا مراجعه کردم. در جستجوی اسناد «سیا» درباره کودتا بودم که از مدت‌ها پیش، قول نشر بیرونی آن را می‌دهند، ولی مدام تعلل می‌ورزند. اما خوشبختانه با انبوهی اسناد دیگر روبرو شدم که شامل مکاتبه‌ها، گزارش‌ها، تلگراف‌های متعددی بود که میان سفارت آمریکا در ایران و وزارت امورخارجه آن کشور رد و بدل شده است. ای کاش از حوصله این نوشته خارج نبود و می‌شد همه این اسناد را همراه با توضیح و تفسیر و با توجه به مقطع رویدادهای سیاسی آن ایام، در اختیار خوانندگان گذاشت. زیرا تا آن‌جا که اطلاع دارم، در نوشته‌ها و پژوهش‌هایی که درباره نهضت ملی شدن

نفت و یا کودتای مرداد ۳۲ صورت گرفته است، این اسناد که هنوز در دسترس نبود، مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. فقط پژوهشگرانی که اسناد دولتی انگلیس را در اختیار داشته‌اند، در موارد معدود، بعضی از این اسناد را نقل کرده‌اند. زیرا سفارت آمریکا در تهران گهگاه رونوشت گزارش‌های خود به وزارت امور خارجه دولت متبوع خود را، به لندن نیز ارسال می‌کرد.

تعدادی از این اسناد را در بحث مربوط به چگونگی تدارك کودتا، به ویژه از اوایل سال ۳۲ که شرکت رهبری‌کننده آمریکا در کودتا شکل نهائی به خود می‌گیرد، و نیز در بررسی کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد و حوادث این چند روز، به اطلاع خوانندگان خواهیم رساند. این اسناد به ویژه در فاش کردن درجه آلودگی محافل حاکم ایران در کشاندن دولت آمریکا به طرح براندازی حکومت مصدق حائز اهمیت است.

دولت انگلیس، توطئه‌گر اصلی

از مجموعه اسناد و گواهی‌های مندرج در نوشته‌ها و پژوهش‌هایی که قبلاً ذکر شدند، می‌توان تصویر نسبتاً روشن و دقیقی از تاریخچه و چگونگی توطئه‌ها و نحوه تحوّل طرح برکناری «مسالمت‌آمیز» دکتر مصدق به راه و شیوه‌ی قهرآمیز و کودتائی براندازی، بدست داد.

بررسی این اسناد نشان می‌دهد که امپراطوری بریتانیای کبیر، هرگز جسارت دکتر مصدق را در ملی کردن صنعت نفت ایران و خلع‌ید از شرکت نفت، تحمل نکرد. و از آغاز زمامداری دکتر مصدق، از هرگونه تلاش پشت پرده و علنی برای برکناری این «عنصر نامطلوب» و اعاده وضع استعماری سابق، لحظه‌ای غفلت ننمود. اگر اینجا و آنجا دست به عقب‌نشینی‌ها و گذشت‌های معین و محدود زد، صرفاً جنبه تاکتیکی داشت و ناشی از الزامات تناسب نیروها در مقیاس جهانی و بخاطر کشاندن آرام‌آرام پای دولت آمریکا به سیاست‌ها و ماجراجوئی‌های خود بود. برای روشن شدن این امر تا آن حد که به صورت مقدمه و زمینه برای بحث اصلی ما درباره کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ضرورت دارد، به اجمال و نمونه‌وار به توضیح آن می‌پردازیم. در تنظیم این بخش، از داده‌های موجود در نوشته‌ها و پژوهش‌های فوق‌الذکر، به ویژه فؤاد روحانی استفاده شده است. زیرا بررسی ایشان اضافه بر جامع بودن این امتیاز را دارد که بطور گسترده از اسناد موجود در آرشیو دولتی انگلیس بهره

جسته است:

۱- تقریباً سه ماه پس از روی کار آمدن دکتر مصدق، در مرداد ۱۳۳۰، اوریل هریمن از سوی ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا و ریچارد استوکس وزیر خزانه‌داری دولت انگلیس جهت مذاکره با دکتر مصدق و یافتن راه حلی برای مسأله نفت و اختلاف انگلیس و ایران، به تهران آمدند. این هیأت بخاطر پافشاری طرف انگلیسی بر سر مسائلی که مغایر با قانون ملی شدن صنعت نفت بود به شکست انجامید. استوکس در يك یادداشت رسمی، مورخ ۳۱ مرداد ۱۳۳۰ (۲۲ اوت ۱۹۵۱) به دولت متبوع خود چنین گزارش می‌دهد: «وقتی در پایان مذاکرات بی‌نتیجه بودن آن را به شاه اطلاع دادم، شاه پرسید به عقیده او چه باید بکند؟ من گفتم باید مصدق را معزول کند و کسی را به جایش بگذارد که دید وسیع‌تری داشته باشد و متعصب نباشد و اشخاصی مثل اطرافیان مصدق دور او را نگیرند».^۲

جالب توجه است که وودهاوس سرجاسوس انگلیس و طراح نقشه براندازی «عملیات چکمه» درست در همان مرداد ماه که استوکس بنماینده‌ی از سوی دولت انگلیس، اما به اصرار دولت آمریکا و میانجی‌گری اوریل هریمن مشغول مذاکره با دکتر مصدق بود، وارد تهران می‌شود تا رهبری عملیات را بدست بگیرد! رابین زهنر، مأمور ویژه دیگر انتلیجنس سرویس، قبل از او و درست یکماه و نیم پس از زمامداری دکتر مصدق به مثابه «مرد ایده‌آل» برای رهبری عملیات پنهانی علیه حکومت او عازم تهران شده بود. ویلیام راجر لوپس، بعد از اشاره به مأموریت او می‌نویسد: «ریشه عملیات پنهانی انگلیس که در سال ۱۹۵۳ به سرنگونی مصدق انجامید، از این جا شروع می‌شود».^۳

۲- پس از بازگشت هریمن به آمریکا، جلسه‌ای بتاريخ ۲۰ شهریور ۱۳۳۰ (۱۱ سپتامبر ۱۹۵۱) در وزارت امور خارجه آمریکا با شرکت او، سفیر انگلیس در آمریکا و شخصیت‌های دیگر تشکیل می‌شود. سفیر انگلیس جریان این مذاکرات را به دولت متبوع خود گزارش می‌دهد که بخش‌هایی از آن در رابطه با موضوع بحث ما ذیلاً نقل می‌شود: سفیر انگلیس پس از سپاسگزاری از همکاری‌ها و تلاش‌های هریمن می‌افزاید: «... اگر تاکنون نتیجه‌ای نگرفته‌اند، از آن جهت بوده که با مردمی بکلی غیرمعقول طرف بوده‌اند. اما حالا مسأله این است که بعد چه باید کرد؟ بنظر ما تنها امید بهبود وضع در این است که دولت ایران تغییر کند... هریمن گفت سفر او به ایران او را به این نتیجه رسانده است که معامله با مصدق و مشاورانش غیرممکن است: بعد گفت به او اطلاع داده شده که ما [منظور انگلیس‌هاست]

دستورهائی به سفیرمان در تهران می فرستیم که شاه را تحت فشار قرار دهد تا مصدق را معزول و سید ضیاء را جانشین او کند و او [هریمن] از این موضوع سخت نگران شده است. او گفت هیچ کدام از آمریکائی هائی که در محل هستند و ایرانیانی که او با آن ها مذاکره کرده است (از جمله شاه)، سید ضیاء را قادر به اداره امور نمی دانند. دولت آمریکا عقیده ندارد که تغییر ناگهانی دولت وضع را بهتر خواهد کرد...». و بالاخره سفیر انگلیس به هریمن می گوید: «... ما در برابر وضعی قرار داریم که ایرانی ها می کوشند دارائی انگلیس را به ارزش بیش از ۳۰۰ میلیون لیره بدون مذاکره صحیح و غرامت قابل ذکر تصاحب کنند. ایران در حال حاضر دولت مؤثری ندارد و حال آنکه وجود یک چنین دولت برای ایران ضروری است. بنظر ما تنها راه تشکیل یک چنین دولت این است که شاه از اختیارات مخصوص که طبق قانون اساسی دارد استفاده کند».^۴

چنانکه ملاحظه می گردد، هسته اندیشه کودتای ۲۵ مرداد در همین راهی که سفیر انگلیس پیش پای مخاطبان آمریکائی خود می گذارد، نهفته است.

۳ - در هنگام اقامت دکتر مصدق در ایالات متحده آمریکا، بخاطر شرکت در شورای امنیت سازمان ملل، طرح پیشنهادی برای حل معضل نفت با پادرمیانی دولت آمریکا تهیه شد. آجسن وزیر خارجه آمریکا برای جلب موافقت دولت جدید محافظه کار انگلیس (چرچیل - ایدن) به پاریس رفت و با آنان مذاکرات مفصلی، طی پنج دور صورت داد. دکتر جرج مک گی، چنانکه قبلاً یادآوری شد، جریان مذاکرات ۸۰ ساعته خود را با دکتر مصدق در واشنگتن و نیز مذاکرات آجسن با ایدن در پاریس را (نوامبر ۱۹۵۱) به تفصیل شرح داده است. جرج مک گی در توضیح چگونگی رد پیشنهاد از سوی دولت انگلیس، می نویسد: «چرچیل و ایدن معتقد بودند که گفتگو و معامله مطلوب با مصدق امکان ندارد. و ترجیح می دادند که در انتظار سقوط او، و به امید نخست وزیر مطیع و حرف شنوی که پس از او روی کار می آید، باقی بمانند».^۵ گویا در جریان این گفتگوست که آنتونی ایدن به آجسن مطلبی به این معنا می گوید: بگذار مصدق با طنابی که خود بالا کشیده است، حلق آویز شود!

کاردار سفارت انگلیس، که از مخالفان سرسخت دکتر مصدق و نهضت ملی ایران بود، جلب نظر می کند، میدلتن در نامه خود خطاب به وزارت امور خارجه انگلیس از جمله چنین می نویسد: «...وقتی سفارت انگلیس در تهران بنا به دستور لندن با سفارت آمریکا وارد مذاکره شد که توأمأً گزارشی درباره اوضاع ایران تهیه کنند، کاردار انگلیس تأکید کرد که

مصدق باید کنار برود. و جانشین هائی برای او با تکیه بر روی شخص قوام پیشنهاد کرد و بسیار کوشید تا سفارت آمریکا را متقاعد کند که توصیه‌ای در این زمینه در گزارش مشترک بگنجاند. ولی سفارت آمریکا موافقت نکرد و بر عکس بر لزوم رعایت احساسات ملی تکیه نمود. و بالاخره سفیر آمریکا گفت باید فرصت دیگری به مصدق داده شود». در این نامه، کاردار سفارت باز به لزوم برکنار کردن مصدق و انتصاب قوام یا «لااقل علا» به جای او تأکید می‌کند و از نظر مخالف آمریکا و تردید شاه اظهار ناراضماندی می‌نماید.^۶

از این مقطع زمانی، تمام استراتژی استعمار انگلیس بر آن استوار است که دولت آمریکا را با هدف‌های خویش هم‌سو گرداند، شاه را از دو دلی «همیشگی» بیرون بیاورد، در درون جبهه ملی و مجلس اختلاف بیندازد و جبهه مخالفان نهضت ملی را تقویت کند.

۵- اسناد آرشیو دولتی انگلیس نشان می‌دهند که برای روی کار آمدن قوام، تماس‌های متعددی بین قوام السلطنه و مقامات انگلیس در ایام اقامت او در پاریس صورت می‌گیرد و توافق‌هایی به عمل می‌آید. مارک گازبوروسکی به اتکاء اسناد دولتی انگلیس و مکاتبات بین آپسن (وزیر خارجه آمریکا) و هندرسن توضیح می‌دهد: احمد قوام «... در اواخر سال ۱۹۵۱ و اوایل ۱۹۵۲، چند تن از فرستادگان خود را نزد انگلیسی‌ها روانه کرد. در مارس ۱۹۵۲ جولین امری (Julian Amery) نماینده محافظه کار مجلس بریتانیا که در امور خاورمیانه تجارب زیادی داشت، برای دیدار غیررسمی با قوام به پاریس اعزام شد. سپس قوام به تهران بازگشت تا به تدارک صدارت خود مشغول گردد. صورتی از وزرای احتمالی کابینه وی برای تأیید انگلیسی‌ها تسلیم گردید... قوام به جرج میدلتن کاردار سفارت بریتانیا در تهران اظهار داشت که: «وی، تجدید روابط سنتی دوستانه بین ایران و بریتانیا را تضمین خواهد کرد و خواستار آن است که انگلیسی‌ها به عنوان شریک در صنعت نفت، به ایران بازگردند...».^۷

۶- با وجود اینکه نقشه جرج میدلتن برای روی کار آوردن قوام در اواخر تیرماه ۱۳۳۱ عملی گردید، اما چنانکه می‌دانیم دولت قوام به علت نارس بودن شرایط و از جمله دودلی و تزلزل شاه و محروم ساختن وی از حمایت‌های لازم، دوام چندانی نیافت. جبهه ملی هنوز یکپارچه بود. دکتر مصدق در ۳۰ تیر ماه، در سایه قیام عمومی ملت ایران، بار دیگر زمام امور را با اقتدار بیشتر بدست گرفت.

۷- علی رغم شکست فاحش انگلیس و ارتجاع ایران در جبهه داخلی در سی تیر

۱۳۳۱ و شکست استعمار انگلیس در ۳۱ تیر ماه در سطح بین‌المللی، با رأی دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه به نفع ایران، جرج میدلتن، این مرد کینه‌توز، از توطئه‌ی براندازی حکومت مصدق دست برداشت. به نوشته بریان لپینگ، میدلتن در تلگراف خود به وزارت خارجه انگلیس می‌گوید: «خود بزرگ‌بینی مصدق اکنون در شرف تبدیل به عدم تعادل روانی است... به نظرمی رسد که تنها راه جلوگیری از سقوط ایران به دامن کمونیست‌ها، کودتاست!»^۸ در حقیقت نیز دولت انگلیس معطل نماند. از همان فردای شکست ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دست به کار شد، قبلاً یادآوری کردیم که س.ام. وودهاوس در نیمه دوم مرداد ماه سال ۱۳۳۰ و نیز کمی قبل از او رابین زهنر، استاد ادیان شرقی در آکسفورد که سابقه فعالیت در ایران داشت، با مأموریت رهبری عملیات پنهانی و زمینه‌چینی سقوط حکومت دکتر مصدق وارد تهران شده بودند. سی.ام. وودهاوس يك کارمند عادی سازمان جاسوسی Mi6 انگلستان نبود. وودهاوس لُرذاده و تحصیل کرده آکسفورد بود.

ویلیام راجر لويس او را به عنوان «جنگجوی چريك و مأمور سرّی و سیاستمدار و ادیب توصیف»^۹ می‌کند. وودهاوس در ۲۷ سالگی در ارتش انگلیس به درجه سرهنگی رسید. بعدها نماینده مجلس انگلیس شد و مقام‌های مهم سیاسی و دانشگاهی کسب کرد. وودهاوس با وینستون چرچیل و سایر رهبران سیاسی - نظامی کشورش روابط دوستی و رفت و آمد خانوادگی داشت و در کار خود بسیار با تجربه و کارکشته بود. انتخاب او به این مأموریت، يك امر تصادفی و ساده اداری نبود. وودهاوس در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «این خلاف قاعده بود که عقیده سازمان‌دهی سرنگونی مصدق رأساً در وزارت امور خارجه شکل گرفته باشد، تا آنکه به «دوستان» [منظور سازمان جاسوسی Mi6 است] واگذار شود. از این هم عجیب‌تر آنکه چنین طرحی در دوران حکومت حزب کارگر ریخته می‌شد. ولی هربرت موريسون همانند «ارنست بوین» خلف او، وزیر خارجه‌ای پرخاشگر بود. علاوه بر تصویب عملیات زهنر در جهت براندازی حکومت مصدق، موريسون آماده بود تا از نیروی نظامی برای پس گرفتن حقوق و اموال شرکت نفت ایران و انگلیس به ویژه پالایشگاه بزرگ و نوساز آبادان، استفاده کند».^{۱۰} وودهاوس در خاطرات خود، از گوشه‌هایی از اقدامات و فعالیت خود در تهران پرده بر می‌دارد: تماس با برادران رشیدیان، که رابط اصلی آن‌ها با نمایندگان مجلس، روزنامه‌نگاران، رجال و دربار بود، و یا ماجرای تهیه و حمل اسلحه از عراق به ایران به قصد تجهیز برخی از ایلات بختیاری و نیز چگونگی طرح براندازی

حکومت مصدق که بدان نام رمز «عملیات چکمه» می‌دهد. و علت و نحوه انتقال این طرح به آمریکائی‌ها و مسائل مهم دیگر را به تفصیل تشریح می‌کند. وارد شدن در جزئیات این جریانات از حوصله این بحث خارج است.

دکتر مصدق که باهوشیاری جریانات کشور را دنبال می‌کرد و متوجه تشدید تحریکات و کارشکنی‌های سفارت انگلیس و کنسولگری‌ها بود، تصمیم به قطع رابطه سیاسی و بستن این مراکز توطئه گرفت. (نیمه دوم مهرماه ۱۳۳۱).

بریان لپینگ در اشاره به تصمیم دکتر مصدق می‌نویسد: «مصدق وقتی [کارمندان] سفارت انگلیس را اخراج کرد، مدعی شد که آن‌ها جاسوسی می‌کرده‌اند. او نیمی از حقیقت ماجرا را نمی‌دانست. حامیان مالی رشیدیان‌ها و واردکنندگان سلاح‌های مخفی همگی از مواجب‌بگیران سفارت بودند و بنابراین مجبور شدند که ایران را ترك کنند».^{۱۱}

دکتر مصدق می‌پنداشت که بدین ترتیب، سرچشمه توطئه‌گری‌ها را می‌خشکاند، و ایادی ایرانی استعمار انگلیس با از دست دادن حامی خود، دیگر قادر به کاری نخواهند بود. اما نتیجه آن شد که با قطع رابطه دیپلماتیک با انگلیس و خروج سرویس جاسوسی Mi6 از ایران، به ویژه وودهاوس و رایبن زهنر، کار بتدریج به دست سازمان جاسوسی آمریکا: «سیا» افتاد. انگلیس‌ها امکانات و تماس‌های خود را در اختیار سرویس جاسوسی «سیا» قرار دادند. تغییر وضعی که با شکست دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا (آبان‌ماه ۱۳۳۱) و پیروزی جمهوری خواهان به رهبری ژنرال آیزنهاور و بدست گرفتن زمام امور در دی‌ماه همان سال، زمینه و ابعاد خطرناکی یافت.

وودهاوس در کتاب خود به تفصیل شرح می‌دهد که پس از خروج از ایران با آنتونی ایدن (وزیر امور خارجه محافظه‌کار انگلیس) دیدن می‌کند و با حضور رایبن زهنر درباره طرح براندازی با او به صحبت می‌نشیند. ایدن به وودهاوس توصیه می‌کند: «عملیاتی نظیر آنچه که ما در نظر گرفته بودیم انجام دهیم، اگر بدون حمایت آمریکا باشد کوچک‌ترین شانس موفقیتی نخواهد داشت».^{۱۲} با این هدف، وودهاوس برای مذاکره و جلب آمریکائی‌ها روانه واشنگتن می‌شود. وی از لندن به بیروت و سپس به قبرس می‌رود و در آنجا دفتر جدیدی برای حفظ ارتباطات با تهران دائر می‌کند. سپس در اواخر آبان‌ماه ۱۳۳۱ راهی واشنگتن می‌شود. وی جریان ملاقات و مذاکرات خود را با ژنرال بدل اسمیت (رئیس سیا) و آلن دالس معاون او و کارمندان دیگر را شرح می‌دهد، که در زیر به نقل بخش‌هایی از آن در ارتباط با

بحث ما، کفایت می‌کنم. وودهاوس می‌نویسد: «چون نمی‌خواستیم متهم شوم به این که می‌خواهیم برای نجات منافع بریتانیا از کیسه آمریکائی‌ها بذل و بخشش کنیم، به جای تأکید بر پس گرفتن کنترل صنعت نفت، تصمیم گرفتیم بر خطر کمونیسم در ایران پافشاری کنیم. استدلال من این بود که حتی اگر حلّ قضیه نفت از راه مذاکره با مصدّق امکان‌پذیر باشد - که جای تردید وجود داشت - مصدّق هنوز قادر نبود در مقابل کودتای حزب توده، در صورت حمایت شوروی، مقاومت کند. بنابراین مصدّق باید سرنگون شود».^{۱۳}

وودهاوس سپس طرح خود را که نام رمز «عملیات چکمه» بر آن گذاشته بود، با مخاطبان آمریکائی خود در میان می‌گذارد. از آن جا که جلوه‌هایی از این طرح در حوادث بعدی، نظیر ۹ اسفند و کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد مشاهده می‌گردد، به نقل کوتاه شده آن می‌پردازیم. وودهاوس می‌گوید: «از آن جا که دو نوع «امکانات» در اختیار داشتیم (یک تشکیلات شهری به سرپرستی «برادران» [منظور برادران رشیدیان است] و دیگر گروهی از سران عشایر در جنوب)، در طرح نیز دو بخش جداگانه اما هم‌آهنگ پیش‌بینی کرده بودیم... تشکیلات شهری، افسران عالی‌رتبه ارتش و پلیس، نمایندگان مجلس شورا و سنا، تجّار، سردبیران روزنامه‌ها، سیاستمداران سالخورده و نیز سرمداران تظاهرکنندگان را دربرمی‌گرفت. این نیروها تحت سرپرستی «برادران» قرار بود کنترل تهران را - در صورت امکان با پشتیبانی شاه و در صورت لزوم بدون حمایت وی - بدست آورده، مصدّق و وزرایش را بازداشت نمایند. در همان موقع، سران عشایر بایست در شهرهای عمده جنوب به قدرت‌نمایی بپردازند. در صورت مقاومت از جانب حزب توده، عشایر قرار بود شهرهای کلیدی مانند اصفهان و آبادان را به تصرف در آورند... در طرح چنین فرض شده بود که پس از موفقیت کودتا، کشورهای غربی فوراً از آن استقبال کرده و یک برنامه اصلاحات اساسی و جدّی به موقع اجرا گذاشته شود. چنین طرحی خرج زیادی داشت: شاید نیم‌میلیون پوند، علاوه بر مبلغ ده هزار پوندی که ماهیانه به «برادران» می‌پرداختیم. به تمام این دلایل حمایت آمریکائی‌ها واجب بود».^{۱۴}

اما آمریکائی‌ها هنوز آماده نبودند. وودهاوس متذکّر می‌شود: «بیدل اسمیت» با نومییدی به من گفت: «شاید شما بتوانید مصدّق را بیرون بیندازید، ولی شما هرگز نخواهید توانست آدم خودتان را بجای او بر سر کار نگه دارید. وزارت خارجه آمریکا حتی بیش از این‌ها نسبت به این موضوع شك داشت».^{۱۵}

وودهاوس سپس اشاره به مذاکراتی می‌کند که در نشست ۲ دسامبر ۱۹۵۲ در واشنگتن، پس از مراجعت او به لندن میان سه کارمند عالی‌رتبه وزارت خارجه آمریکا و دو نفر از سفارت انگلیس برگزار می‌شود.

وودهاوس بر مبنای گزارش این هیأت توضیح می‌دهد، در این مذاکرات نیز نمایندگان انگلیس تأکید را هم‌چنان بر خطر کمونیسم گذاشته، چنین استدلال کردند که: «هدف بریتانیا فقط آن است که مصدق را به اقدام جدی علیه کمونیست‌ها ترغیب کند». سپس می‌افزاید: «مذاکراتی در جلسات قبل درباره امکان انجام چنین کاری به وسایل آشکار یا پنهانی انجام گرفته بود، ولی لوی هندرسن [سفیر آمریکا] عقیده داشت بدون حل بحران نفت این عمل غیرممکن می‌نماید. به نظر دولت انگلیس تقریباً هیچ شانس، نه برای رسیدن به توافق با مصدق نه برای اقدام جدی علیه حزب توده از جانب مصدق (حتی در صورت رسیدن به توافق) وجود نداشت».^{۱۶} انگلیسی‌ها با این ترفند ضرورت برکناری مصدق و آوردن نخست‌وزیر مطلوب را مطرح می‌ساختند. طرف آمریکائی مذاکرات که ساده‌لوحانه، نحوه برخورد انگلیسی‌ها به مسأله دکتر مصدق و حزب توده را جدی گرفته بودند، پیشنهاد می‌کردند که تشکیلات انگلیس در ایران «به جای براندازی مصدق، در جهت بی‌اعتبار کردن کاشانی و دوستان تندرو وی به کار گرفته شود تا مصدق راحت‌تر بتواند علیه حزب توده اقدام جدی به عمل آورد»! وودهاوس با کنایه می‌نویسد: «این بلاهت زیرکانه، نمونه طرز فکر آمریکائی‌ها بود که هنوز خیال می‌کردند مصدق را می‌توان نگاه داشت و آلت دست قرار داد و یا نمونه طرز فکر آلهائی که از نتایج سقوط مصدق بیمناک بودند».^{۱۷}

با وجود اینکه در جریان مذاکرات، آمریکائی‌ها تأکید می‌کنند که «امکان اقدام علیه مصدق کنار گذاشته نشده است». ولی حتی بررسی مشترک طرح مقدماتی انگلیس‌ها را با «سیا» هنوز خیلی زود می‌دانستند. جمع‌بندی هیأت انگلیسی از مذاکرات این بوده است که «قبل از جفاف دادن حکومت جدید در آمریکا و آزمون عکس‌العمل مصدق نسبت به يك پیشنهاد دیگر برای حل اختلاف نفت، مذاکرات را نمی‌توان بیش از آن پیش برد».^{۱۸}

انگلیسی‌ها، از هیستری ضد کمونیستی حاکم بر محافل حکومت‌گر ایالات متحده آمریکا، به ویژه آن‌ايم، با مهارت بهره‌برداری کردند. بسیاری از پژوهشگران خارجی و ایرانی نیز ترس از خطر کمونیسم و شوروی را عامل کشانده شدن دولت آمریکا به پذیرش طرح براندازی حکومت مصدق می‌دانند. پژوهشگر آمریکائی ریچارد کاتم، در این باره

چنین می‌گوید: «احساس من در آن موقع این بود - و هنوز نیز هست - که انگلیس از میزان ترس بیمارگونه آمریکائیان از کمونیسم آگاه بود. آن زمان، دوران کمیته رسیدگی به فعالیت‌های ضدآمریکائی بود که سناتور جوزف مک کارتی آن را کارگردانی می‌کرد. انگلیسی‌ها زیرکانه از این ترس برای ترغیب ما، به درگیر کردن خودمان در کودتا سوءاستفاده کردند».^{۱۹}

بی‌تردید هراس آمریکائیان از شیخ کمونیسم، و استراتژی سیاست خارجی ضد کمونیسم - ضد شوروی دولت آمریکا که دائماً آتش آن افروخته تر می‌شد، در گرویدن آنها به سیاست انگلیسی براندازی حکومت مصدق، نقش مهمی داشته است. با این همه خطاست اگر تغییر موضع آمریکا را صرفاً از همین زاویه بنگریم و یا به همین عامل محدود سازیم.

سیاست دکتر مصدق در مسأله نفت و سرسختی او در پاسداری از اصول قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت جنوب، به ویژه روش او نسبت به نحوه پرداخت غرامت، اصول «مقدس» مالکیت سرمایه‌های خارجی در منطقه، به ویژه منافع حیاتی شرکت‌های نفتی آمریکا را به خطر می‌انداخت و تعادل موجود را بهم می‌زد.

دولت آمریکا حتی در زمان حکومت دموکرات‌ها و زمام‌داری اشخاصی نظیر آچسن که به مصدق تا حدی تعلق خاطر داشت، همان‌گاه که در واشنگتن همگام با دکتر مصدق در جستجوی راه‌حلی برای رفع اختلاف انگلیس و ایران بر سر مسأله نفت بود، تأکید داشت که: «توافق با بریتانیا باید براساسی باشد که به دیگر قراردادهای نفت در سراسر جهان لطمه وارد نکند».^{۲۰} جیمز ا. بیل، به یک گردهم‌آئی فوق‌العاده اشاره می‌کند که در ۱۰ اکتبر ۱۹۵۱ [۱۸ مهر ماه ۱۳۳۰] میان دین آچسن وزیر خارجه و جرج مک گی معاون او، با رؤسای پنج شرکت بزرگ نفت آمریکا برگزار می‌شود. موضع شرکت‌های نفتی آمریکا در قبال ملی شدن صنعت نفت ایران در ارتباط با بحث ما جالب توجه است: «نمایندگان گروه نفتی تأکید کردند که موافقت با شرایط ایران در صورتی که بیشتر از آنچه سایر کشورها دریافت می‌دارند باشد، پی‌آمدهای وخیمی دربر خواهد داشت. آنان اظهار نظر کردند که اگر چنین کاری صورت بگیرد، تمامی صنعت نفت بین‌المللی در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت. و این عقیده را مطرح ساختند که حتی از دست دادن ایران، بر عدم ثباتی که از موافقت با شرایط بسیار مساعد با ایران ناشی خواهد شد ترجیح دارد. سایر نمایندگان اشاره

کردند که نه تنها حفظ صنعت نفت، بلکه کلیه سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ماوراء بحار و نظریه حرمت روابط قراردادی مطرح است».^{۲۱}

بنابراین تصادفی نبود که دولت آمریکا بلافاصله پس از رد آخرین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس از سوی دکتر مصدق در پایان اسفند ماه ۱۳۳۱، قاطعانه به طرح براندازی پیشنهادی انگلیس گروید، و از آن پس رهبری عملیات را تا سرنگونی حکومت مصدق، بدست گرفت و به مرحله اجرا درآورد.

آنچه در بالا به ایجاز آمد، نمونه‌هایی از اقدامات و تلاش‌های سیاسی پشت پرده دولت انگلستان در جهت براندازی حکومت دکتر مصدق بود. اعمال دولت انگلیس در زمینه حقوقی در مجامع بین‌المللی، نظیر دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه و شورای امنیت، تهدید نظامی و حتی طرح اشغال نظامی پالایشگاه آبادان، تحریم صادرات نفت ایران و محاصره اقتصادی و ایجاد دشواری‌های متعدد مالی و اقتصادی، در مطبوعات آن زمان وسیعاً منعکس شده و در نوشته‌ها و کتاب‌های مختلف به تفصیل بیان گشته است. تلاش‌های مزدوران انگلیس به رهبری برادران رشیدیان در ایجاد آشوب‌ها و درگیری میان نیروهای سیاسی، تشدید اختلافات در جبهه ملی، دویهم زنی‌ها، خریدن روزنامه‌نگاران و نمایندگان مجلس و سیاست‌مداران حکایت از جنگ فرسایشی تمام‌عیاری می‌کند که حکومت دکتر مصدق در تمام دوران زمامداری خود با آن دست به گریبان بود. فقط حمایت بی‌دریغ ملت ایران بود که مصدق را در برابر آن همه توطئه‌ها و مشکلات سر پا نگه داشت.

«سیا»، فرماندهی عملیات براندازی مصدق را بدست می‌گیرد

تقریباً از آغاز سال ۳۲، هدایت طرح براندازی حکومت دکتر مصدق با نام جدید آمریکائی شده «آژاکس»، به سازمان جاسوسی «سیا» منتقل می‌شود و وارد مرحله نهائی می‌گردد. کرمیت روزولت، مسئول «سیا» برای خاورمیانه، فرماندهی عملیات در تهران را بدست می‌گیرد. وود هاوس این تحوّل را چنین توصیف می‌کند: «روز ۱۸ مارس (۲۷ اسفند ۱۳۳۱) ما در لندن پیامی از وایزتر [مسئول عملیات «سیا» برای خاورمیانه] دریافت کردیم مبنی بر اینکه «سیا» برای مذاکره درباره جزئیات تاکتیک براندازی مصدق آماده است. اواسط ماه آوریل [اواخر فروردین ماه ۱۳۳۲] این امر به وسیله پیام دیگری از جانب معاون وزیر خارجه آمریکا بیدل اسمیت تأیید شد».^{۲۲}

نکته جالب توجهی که از بررسی اسناد بدست می‌آید، وجود قرینه‌هایی است که نشان می‌دهند: با وجود آمادگی «سیا» برای بررسی طرح انگلیسی براندازی حکومت دکتر مصدق، هنوز در اسفند ماه ۱۳۳۱ و حتی تا مدتی، دولت آمریکا تصمیم قطعی و روشن درباره چگونگی مقابله با حکومت مصدق، اتخاذ نکرده بود و نشانه‌های روشنی از تردید و ناپی‌گیری مشاهده می‌شود.

در میان اسناد آرشیو ملی آمریکا به گزارشی برخوردیم که جان فوستر دالس وزیر خارجه آمریکا، به سفارتخانه‌های خود در تهران و لندن از جریان گفتگویش در ۶ مارس ۱۹۵۳ با آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس، ارسال کرده است. محتوای این گفتگو در تأیید برداشت بالاست که عیناً نقل می‌گردد:

وزارت خارجه

فرستاده شد به سفارت در لندن

سفارت در طهران

۷ مارس ۱۹۵۳ (۱۶ اسفند ماه ۱۳۳۱)

«در ملاقات دیروز وزیر امور خارجه آمریکا با ایدن (SR. ANTHONY EDEN)

درباره وضع فعلی ایران، چنین ارزیابی شد:

«هرچند اوضاع مبهم است، ولی احتمالاً بیشتر اقتدار و شوکت شاه از بین رفته و شاید هم برای همیشه، احتمالاً مصدق بحران فعلی را از سر گذرانیده و در قدرت باقی خواهد ماند. با این حال با محو قدرت شاه و ارتش، خطر اینکه ایران کمونیستی شود زیاد است و گذار به يك حکومت فرمانبردار در صورت سقوط مصدق کاهش یافته است.

وزیر خارجه اشاره کرد که اگر مصدق پیشنهادات فعلی را درباره نفت رد کند - ما در نظر نداریم پیشنهاد دیگری ارائه دهیم و معتقدیم که در شرایط فعلی، مسئله نفت بهتر است به حال تعلیق بماند. در این وضع، دولت آمریکا در نظر ندارد که به مصدق کمک‌های مالی گسترده بکند. چون نباید مصدق خیال کند که با ضرب شست‌ای که زده است می‌تواند جایزه هم بگیرد. در چنین وضعی، ایالات متحده نباید دست به خرید بزرگ نفت بزند. ولی ما باید قدری خوددار باشیم که کمک‌ها یا دست‌آوردهای جزئی از مصدق سلب نشود تا وی بکلی غرقه نشود. چرا که در آن صورت خطر جدی جایگزین شدن کمونیست‌ها بجای وی به میان خواهد آمد. خریدهای نفتی در مقیاس کم و یا اجازه دادن به

تکنیسین‌های مؤسسه جونز که به ایران بروند، نمونه‌هایی از اقدامات جزئی و نمایشی هستند.

ایدن شدیداً اعتراض کرد که ما به تکنیسین‌های جونز اجازه رفتن به ایران را ندهیم، چون نتایج چنین عملی در انگلیس وخیم خواهد بود. وی گفت که کمک‌ها به ایران باید حتی المقدور غیرمستقیم بوده و مربوط به نفت نباشد.

وزیر خارجه آمریکا گفت، بعضی از جوانب این مسئله را باید «صبر کنیم و ببینیم». ولی اصرار ورزید که جلوگیری از متلاشی شدن (ایران) و در نتیجه چیره شدن کمونیست‌ها بسیار مهم است.

در مذاکرات و دیدار ثانوی که در کاخ سفید روی داد اینجانب (یعنی دالس) نظر دادم که وضع در ایران خطرناک و غیرقابل پیش‌بینی شده است و در چنین شرایطی ممکن است مجبور شویم سریع عمل کنیم و از این نظر لازم است که دولت آمریکا بصیرت زیادی داشته باشد که چه باید بکند.

ایدن دوباره درخواست خود را ابراز کرد، مبنی بر اینکه اقدامات آمریکا «برای حفظ تعادل دوستانه با ایران»، باید خارج از محدوده‌ی خرید هرگونه نفت از ایران باشد و نباید به فعال کردن پالایشگاه (آبادان) بینجامد. ایدن مخصوصاً تأکید کرد که حضور متخصصین نفتی آمریکائی در آبادان باعث رنجش بسیار در انگلستان خواهد شد. این مسئله را معوق گذاشتیم اما قید کردیم که دولت آمریکا باید آزادی عمل داشته باشد».^{۲۳}

امضاء آلن دالس

آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان در خاطرات خود در اشاره به همین مذاکرات مارس ۱۹۵۳ (اسفند ۱۳۳۱) در واشنگتن با رئیس جمهور آیزنهاور و فوستر دالس وزیر خارجه درباره ایران داشته است، اشاره می‌کند. وی پیام خصوصی مفصلی از این مذاکرات به وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلستان می‌فرستد که من پاره‌هائی از آن را ذیلاً نقل می‌کنم: رئیس جمهور: «گفت که بر اثر مداخلات هندرسن برای هواداری از شاه، موقعیت هندرسن نزد مصدق بسیار ضعیف شده است و امکان قطعی دارد که گذرنامه‌اش را بدستش بدهند و روانه‌اش کنند. ظاهراً رئیس جمهور چنین احساس می‌کرد که قطع روابط آمریکا و ایران تحمّل‌ناپذیر خواهد بود و بهر قیمتی شده است باید از آن جلوگیری کرد... آقای دالس گفت او مطمئن است که مصدق آخرین پیشنهاد انگلیس و آمریکا را رد خواهد کرد و

رئیس‌جمهور اظهار داشت که در این صورت مایل است مردی را به ایران بفرستد که ایرانی‌ها به او اعتماد داشته باشند و این شخص اختیار داشته باشد تا بهترین ترتیبی را که بتواند، بدهد و نفت را دوباره جاری کند. رئیس‌جمهور، برای این کار آقای «آلتون جونز» را در نظر داشت که دوست خود اوست و از اعتماد بی‌دریغ وی برخوردار است...»

ایدن در پیام‌اش به چرچیل می‌افزاید: «...بنظر می‌رسد که فکر دست‌اندازی کمونیست‌ها به ایران او را [رئیس‌جمهور را] نگران ساخته است. از قرار معلوم، مصدق دوباره آمریکائی‌ها را هراسناک کرده است». ایدن به آمریکائی‌ها که از احتمال متحد شدن مصدق با شوروی‌ها ابراز نگرانی می‌کردند، می‌گوید: «به کار گرفتن این سیاست از سوی مصدق بیشتر بدین منظور است که ابرقدرت‌ها را علیه یکدیگر برانگیزد».^{۲۴}

از آنچه در بالا آمد - همراه با داده‌های دیگر - می‌توان دریافت، که گرویدن دولت آمریکا به طرح براندازی حکومت مصدق، حتی پس از زمامداری ژنرال آیزنهاور در ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ (آخر دی ماه ۱۳۳۱) به آسانی و با سرعت تحقق نیافت. از همان مذاکرات وودهاوس در واشنگتن با مقامات «سیا» و نیز نشست مشترک دسامبر ۱۹۵۲ (۱۱ آذر ماه ۳۱) در واشنگتن میان نمایندگان وزارت خارجه آمریکا و انگلیس، که در صفحات بالا بدان اشاره شد، پیدا بود که مقامات آمریکا در عین اینکه «امکان اقدام علیه مصدق را کنار نگذاشته‌اند»، مع‌هذا هر اقدام مشترک و حتی بررسی مشترک طرح براندازی انگلیسی‌ها را در آن ایام، امری شتابزده پنداشته و از آن پرهیز می‌کرده‌اند. و به ویژه در انتظار عکس‌العمل دکنتر مصدق در برابر پیشنهاد مشترک بود.

شاید بخاطر همین سیاست کج‌دار و مریز و دودلی آمریکا در قبال حکومت مصدق است که آنتونی ایدن نیز مقارن همین ایام دستور توقف عملیات برادران رشیدیان در تهران را صادر می‌کند. وودهاوس می‌نویسد: «طی ماه فوریه [۱۹۵۳] برابر با اواخر بهمن ماه ۱۳۳۱] وزارت امور خارجه انگلیس تصمیم گرفت تمام برنامه‌های عملیاتی علیه مصدق را متوقف سازد. به این دلیل که ما نمی‌توانستیم تا ابد هزینه تشکیلات «برادران» را تأمین کنیم، آن هم در شرایطی که همکاری آمریکائی‌ها در این زمینه تا این حد نامطمئن بنظر می‌رسید. امریه‌ای برای تصویب وزیر تهیه شد مبنی بر اینکه به «برادران» دستور داده شود طرح عملیاتی خود را رها کرده صرفاً به کارهای «اطلاعاتی» بپردازند. مقرری‌ای که طی ماه گذشته به آنان پرداخت شده بود نیز می‌بایست بتدریج کاهش یابد. من با اکره با این امریه

موافقت کردم، نه آن که حتی اگر موافقت نمی‌کردم می‌توانست تأثیری داشته باشد. روز ۲۱ فوریه، موضوع مورد تأیید ایدن قرار گرفت و ما به نوبت «برادران» را از این تصمیم مطلع ساختیم، اما «برادران» این دستور را نپذیرفتند. آنها تصمیم گرفتند فعالیت خود را مانند گذشته ادامه دهند و مقرری عمال خود را از جیب خویش بپردازند!^{۲۵}

جالب آنست که بنا به روایت وود هاوس، وزارت امور خارجه انگلیس حتی پس از دریافت پیام ۱۸ مارس ۱۹۵۳ از سوی وایزتر، که قبلاً به آن اشاره کردیم، مایل نبود در تصمیم مورخ ۲۱ فوریه ایدن تجدیدنظر کند. فقط پس از دریافت پیام ژنرال بیدل اسمیت معاون وزارت خارجه آمریکا در اواسط ماه آوریل چون «به نمایندگی از طرف وزارت خارجه آمریکا سخن گفته بود، این دودلی رفته رفته برطرف شد». ^{۲۶} لذا موافقت می‌شود که تشکیلات «برادران» دوباره سرپا نگاه داشته شود.

وود هاوس مدعی است که حتی در ژوئیه [تیر ماه ۱۳۳۲] «وزارت امور خارجه انگلیس - به سیاق خصلت‌های همیشگی اش - دودل بود. مسئولین، نتیجه دلخواه عملیات را آرزو داشتند ولی از خطرات احتمالی آن نیز دچار تشویش قابل درک بودند. در این اثناء، یک خوش‌شانسی به کمک ما [منظور سازمان جاسوسی Mi6 است] آمد. ایدن سخت بیمار شده، ناچار بود برای عمل به بوستون پرواز کند... در غیاب او، چرچیل شخصاً امور وزارت خارجه را به عهده گرفت. وی از عملیات نمایشی و هیجان‌انگیز خوشش می‌آمد و برای دیپلمات‌های کم‌جرات احترام زیادی قائل نبود. این چرچیل بود که دستور آغاز «عملیات چکمه» را صادر کرد». ^{۲۷} با اینهمه نباید از نظر دور داشت که در این زمان، «سیا» و وزارت خارجه آمریکا ابتکار عملیات را در دست داشتند. از این پس، هم آن‌ها بودند که انگلستان را نیز با شتاب بدنبال عملیات خود می‌کشاندند و از امکانات آنها در تهران استفاده می‌نمودند.

فواد روحانی برای نشان دادن تداوم این وضع کج‌دار و مریز و دودلی‌ها، که حتی اثرات آن تا تیر ماه ۱۳۳۲ مشاهده می‌گردد، اقدامات ک. ب. راس (K. B. Ross) که قبلاً مدتی رئیس پالایشگاه آبادان بود، و نیز مورد والتر لوی (Walter Levy) کارشناس نفتی آمریکا را شاهد می‌آورد. از آن‌جا که فواد روحانی شخصاً در جریان این اقدامات بوده است، روایت او را عیناً نقل می‌کنم:

«شخصی به نام ک. ب. راس که قبلاً رئیس پالایشگاه آبادان بود و شهرت به حُسن

تفاهم و رابطه با ایرانیان داشت، نامه‌ای از لندن به تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۵۳ (۱۷ خرداد ۱۳۳۲) به دکتر مصدق نوشت و اظهار کرد که عازم بغداد است و تقاضا نمود که دکتر مصدق به سفیر ایران در بغداد دستور دهد که او را بپذیرد. چون او نظریاتی در مسئله نفت دارد که می‌خواهد به اطلاع دولت ایران برساند. دکتر مصدق نگارنده را احضار و مأمور نمود که به بغداد رفته و با راس ملاقات کنم. پیامی هم حاوی پیشنهادهایی از جانب خود در مورد طرز تعیین غرامت دیکته کرد که اینجانب همراه ببرم. مذاکرات اینجانب با راس در بغداد در اطراف پیشنهادهای دکتر مصدق چهار روز یعنی تا اول تیر ادامه یافت و راس هر روز بعد از مذاکره با اینجانب با لندن تماس تلفنی می‌گرفت. چون در جلسه بعد سئوالاتی طرح می‌کرد که معلوم بود از لندن به او تلقین می‌شد. هر چند او به سئوالات این جانب دایر بر اینکه از چه مقامی مأموریت دارد جواب صریح نمی‌داد، بلکه تأکید می‌کرد که صرفاً به فکر خود به این اقدام مبادرت کرده است. ولی از فحوای اظهارات او (از جمله اشاره به نظریات بعضی از اعضای وزارت امور خارجه و ریچارد استوکس) برای این جانب یقین حاصل شد که او با وزارت خارجه انگلیس (و نه با شرکت نفت) تماس دارد. نکته دیگری که این استنباط را تأیید می‌کرد این بود که راس اظهار کرد به احتمال قوی دولت انگلیس پیشنهاد دکتر مصدق را راجع به اینکه شرکت نفت مبلغ مدعابه خود را یکجا تعیین کند تا موضوع به قضاوت دیوان دادگستری محول شود، قبول خواهد کرد. (این موضوع تنها اشکالی بود که باعث رد آخرین پیشنهاد انگلیس و آمریکا از طرف دکتر مصدق گردید) بالاخره راس در پایان مذاکرات اظهار کرد که با امیدواری به موافقت لندن با پیشنهاد دکتر مصدق برای مذاکرات نهائی به لندن خواهد رفت و تقاضا کرد که من دو هفته بعد دوباره به ملاقات او بروم. اینجانب روز ۳ تیر به تهران برگشتم و دکتر مصدق گزارش ملاقات با راس را با خوشوقتی زیاد تلقی کرد. روز ۹ تیر تلگرافی از راس به اینجانب رسید که بر اثر آن قرار بر این شد که من در حدود تاریخ ۱۳ تیر در ژنو با او دوباره ملاقات کنم. اینجانب به موقع به ژنو رفتم. ولی روز ۱۵ تیر (۶ ژوئیه) تلگراف رمزی از راس رسید به این مضمون که «به علت محذوراتی از ملاقات شما معذور می‌باشم». چگونگی این «محذورات» از آنچه راس طی یک مصاحبه مطبوعاتی در لندن در تاریخ ۲۷ مرداد (روز قبل از کودتا) گفت معلوم گردید. او گفت: «من با یکی از رؤسای شرکت ملی نفت صحبت کردم و توافق هائی حاصل شد، ولی بختاً از طرف شرکت نفت انگلیس دستور قطع مذاکرات به من داده شد.» به این ترتیب سیاست شرکت نفت

انگلیس بر سیاست وزارت امور خارجه غلبه کرد. در مقام تحقیق علت این تحول باید به نکات زیر توجه کرد:

۱ - تصمیم به اجرای کودتا گرفته شده بود و در ماه ژوئیه [تیر ماه ۱۳۳۲] روزولت با دستور نهائی وزارت امور خارجه آمریکا با همین مأموریت عازم ایران شد.

۲ - درست در همان زمان آیزنهاور طی نامه‌ای خطاب به دکتر مصدق او را از هرگونه کمک مالی و اقتصادی در حق ایران ناامید کرد.

۳ - در اوائل ژوئیه ایدن سخت مریض شد و در دوره بحرانی در وزارت امور خارجه نبود، به طوری که موضوع کودتا بدست چرچیل افتاد که همیشه طرفدار توسل به قوه قهریه علیه ایران بود.

۴ - بالاخره همزمان با قضیه راس، شخص دیگری یعنی والتر لوی کارشناس نفتی مشهور آمریکائی به وسیله سفیر ایران در واشنگتن با دکتر مصدق تماس گرفته و پیشنهاد قابل توجهی برای تعیین میزان غرامت طرح کرده و تقاضا نموده بود که دکتر مصدق او را برای توضیح پیشنهادش بپذیرد. دکتر مصدق با استقبال از این تقاضا او را به ایران دعوت کرد و در انتظار ورود او بود. ولی بگفتا در همین موقع وی اظهار تأسف کرد از اینکه به علت سرماخوردگی از مسافرت به ایران معذور است. توضیحات بالا نشان می‌دهد که دولت آمریکا که در ابتدا و تا مدتی در برابر پیشنهاد دولت انگلیس برای برانداختن دکتر مصدق مقاومت می‌کرد، بالاخره حتی از دولت انگلیس پیش افتاد و به طوری که وود هاوس بانی اصلی نقشه کودتا می‌نویسد: «حالا دیگر مقامات آمریکائی به حکم صفت ذاتی خود جدیت بیشتری از مقامات دولت ما، برای شروع به عمل نشان دادند».^{۲۸}

آقای فواد روحانی با بیان این مطلب: «به این ترتیب سیاست شرکت نفت انگلیس بر سیاست وزارت امور خارجه غلبه کرد»، چنین نتیجه می‌گیرد که گویا مأموریت ك. ب. راس ازسوی وزارت خارجه انگلیس و با انگیزه دستیابی به توافق با دکتر مصدق و حل اختلافات به ویژه بر سر پرداخت غرامت به گونه پیشنهادی دکتر مصدق بوده است. درستی این برداشت قابل تردید است. زیرا چنانکه در صفحات بعد ملاحظه خواهد شد، دولت انگلیس تقریباً سه هفته قبل از مأموریت آقای راس، با پیشنهاد دکتر مصدق درباره غرامت به همین نحو مخالفت می‌کند. تشبثات آقای ك. ب. راس و والتر لوی، اگر به قصد اغفال نبوده باشد احتمالاً بازتاب گرایش‌ها و جناح‌های مختلف در وزارت خارجه و سازمان Mi6 و یا انعکاسی

از اوضاع ماه‌های دودلی و بی‌تصمیمی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم. در واقع، پس از آنکه در ۴ تیر ماه ۱۳۳۲، در واشنگتن تصمیم نهائی و رسمی درباره کودتا اتخاذ می‌گردد، به این آقایان نیز از کانال‌های مختلف ابلاغ می‌شود که خود را کنار بکشند.

پانویست‌های فصل هجدهم

۱. ضد کودتا، کریمت روزولت، صفحه ۸
۲. آرشیو دولتی انگلیس. شماره بایگانی FO 371/91583 به نقل از کتاب زندگی سیاسی مصدق فواد روحانی، صفحه ۴۰۵. سایر اسنادات به آرشیو دولتی انگلیس نیز از همین منبع است.
۳. مصدق؛ نقت. ناشیونالسم ایرانی، جیمز بیل. ویلیام راجر لویس، ترجمه فارسی، صفحه ۳۷۴
۴. همان منبع شماره ۲، شماره بایگانی FO 371/91472/73486
۵. سه گزارش، مقاله دکتر مک‌گی: «مذاکره با دکتر مصدق»، صفحه ۱۳۶
۶. همان منبع شماره ۲، شماره بایگانی FO 371/19002/190 - 81
۷. کودتای ۲۸ مرداد، مارک. ج. گازیوروسکی، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحه ۲۱
۸. سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، بریان لیبنگ، ترجمه محمود عنایت، صفحه ۵۲
۹. همان منبع شماره ۳، صفحه ۴۰۳
۱۰. اسرار کودتای ۲۸ مرداد، ام. وودهاوس، ترجمه نظام‌الدین دریندی، صفحه ۴۰
۱۱. همان منبع شماره ۸، صفحه ۵۴
۱۲. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۵۳
۱۳. همان منبع شماره ۸
۱۴. همان منبع شماره ۸، صفحات ۵۶-۵۵
۱۵. همان منبع شماره ۸، صفحه ۵۷
۱۶. همان منبع شماره ۸، صفحه ۶۲
۱۷. همان منبع شماره ۸، صفحه ۶۷
۱۸. همان منبع شماره ۸، صفحه ۶۵
۱۹. به نقل از همان منبع شماره ۸، صفحه ۵۶
۲۰. همان منبع، شماره ۵، صفحه ۱۳۶
۲۱. از مقاله جیمز. ا. بیل: (آمریکا، ایران، سیاست مداخله ۱۹۵۳-۱۹۵۱) به نقل از همان منبع شماره ۳، صفحه ۴۴۵
۲۲. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۶۹
۲۳. اسناد سرری آرشیو ملی ایالات متحده آمریکا. هفتم مارس ۱۹۵۳. شماره بایگانی 78800/3 - 753
۲۴. خاطرات ایدن، ترجمه فارسی، صفحات ۳۰۰-۲۹۹

۲۵. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۶۷
۲۶. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۷۰
۲۷. همان منبع شماره ۱۰، صفحه ۷۲
۲۸. زندگی سیاسی مصدق، فواد روحانی، صفحات ۴۳۰ - ۴۲۸. فواد روحانی همین ماجرا را با تفصیل بیشتر، در کتاب دیگر خود: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، صفحات ۳۴۸ - ۳۴۳ نیز شرح داده است.

فصل نوزدهم

چرخش نهائی آمریکا به سوی سیاست سرنگونی مصدق

در این جا این سؤال پیش می آید که چه عواملی موجب شد که سیاست دولت آمریکا از حمایت مشروط دکتر مصدق و حالت میانجی میان دولت های انگلیس و ایران، عاقبت به سوی سیاست انگلیس چرخش قطعی یافت؟ سیاستی که از آغاز - همانگونه که به تفصیل به آن پرداختیم - عبارت بود از سرنگونی حکومت ملی مصدق. چه شد که دولت آمریکا، امر براندازی او از راه کودتا را بدست گرفت؟

بنظر می رسد دو عامل در این تغییر سیاست و پایان دادن به دودلی ها و تردیدها، نقش عمده ای داشته است:

- ۱ - ردّ دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس از سوی دکتر مصدق.
- ۲ - قدرت گرفتن جبهه مخالفان دکتر مصدق و تشدید تعرضات علنی آن ها. منظور، اقدامات پشت پرده ی متعدد مخالفان دکتر مصدق از دربار و شاه گرفته تا سرلشگر زاهدی است، در جهت تشویق دولت آمریکا به مشارکت در عملیات برکناری مصدق و روی کار آوردن سرلشگر زاهدی. در زیر، به بررسی کوتاه این دو عامل می پردازیم:

۱- پیامد ردّ دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس
چگونگی آن را فواد روحانی بطور جامع و مستند در کتاب: «تاریخ ملی شدن صنعت

نفت ایران، (صفحات ۳۳۲ تا ۳۳۸) و در کتاب «زندگی سیاسی مصدق» (صفحات ۳۷۱ تا ۳۷۷) و نیز در مقاله‌ای در مجله مهرگان شماره ۴ زمستان ۱۳۷۱ توضیح داده و بررسی کرده است. من به اختصار و تا حدی که به بحث ما مربوط می‌شود به آن می‌پردازیم.

قبلاً خاطر نشان کردیم که در مذاکرات میان مقامات وزارت خارجه آمریکا و انگلیس در واشنگتن در ۲ دسامبر ۱۹۵۲ (۱۱ آذرماه ۱۳۳۱)، مطرح گردید که دولت جدید آمریکا در نظر دارد طرحی برای حلّ مسأله نفت پیشنهاد نماید و تا روشن شدن پاسخ دکتر مصدق آماده نیست حتی درباره طرح براندازی پیشنهادی انگلیسی‌ها به گفتگو بنشیند. دکتر مصدق برای تشویق رئیس‌جمهور جدید، به اقدام درجهت حلّ معضل نفت و دریافت کمک مالی از آن کشور، حتی منتظر نشد تا ژنرال آیزنهاور رسماً در سی دیماه امور را بدست بگیرد. در ۱۹ همان ماه پیامی به او فرستاد و فردای آن روز پاسخ گرمی از وی دریافت نمود. در اواخر دیماه شایعات فراوانی دائر بر مذاکرات مهمّ دکتر مصدق برای حلّ مسأله نفت در تهران پخش شد و موضوع ۸۰ درصد خاتمه یافته تلقی گردید. دکتر مصدق به نمایندگان فراکسیون نهضت ملی که در ۲۱ دی‌ماه درباره لایحه تمدید یکساله اختیارات به ملاقات او رفته بودند می‌گوید: «...منظور اصلی از تقاضای این مدت اختیارات فقط و فقط برای حلّ مسأله نفت است. زیرا در این چند روز مذاکرات اساسی جریان دارد که تا اندازه‌ای باعث امیدواری است...».

در اواسط بهمن‌ماه ۱۳۳۱ خبری در تهران منتشر شد که وزیر خارجه آمریکا در مسافرت به لندن درباره موضوع نفت ایران با چرچیل نخست‌وزیر و ایدن وزیر خارجه انگلیس مذاکره کرده و نتیجه آن به صورت طرح مشترک به دکتر مصدق تسلیم خواهد شد. این خبر به حقیقت پیوست و در اوّل اسفندماه ۱۳۳۱ هندرسن سفیر آمریکا، طرح مشترک انگلیس و آمریکا را به شرح زیر تسلیم دکتر مصدق نمود:

۱- موضوع غرامات شرکت نفت انگلیس و ایران به دیوان دادگستری بین‌المللی رجوع شود که بر طبق اصول یکی از قوانین ملی شدن صنایع در انگلستان به انتخاب شرکت مزبور، میزان آن را تعیین کند.

۲- به مجرد حصول توافق درباره تصفیه غرامات به شرح بالا، دولت آمریکا مبلغی به عنوان مساعده به دولت ایران بپردازد که در آینده معادل آن به نفت، از طرف دولت ایران مسترد شود.

۳ - دولت ایران موافقت نماید که با يك سازمان بین‌المللی که شرکت سابق نیز در آن دخیل باشد وارد مذاکره شده ترتیبی قائل شود که شرکت مزبور مقادیر عمده‌ای نفت برای مدت طولانی خریداری کند.

۴ - دولت ایران حق کامل اداره صنعت نفت خود را داشته باشد و فقط قبلاً متعهد شود که غرامت شرکت را به هر میزانی که دیوان دادگستری بین‌المللی تعیین کند بپردازد.

۵ - پرداخت غرامت ممکن است به یکی از دو صورت انجام گیرد. یا با پرداخت صدی بیست و پنج از عایدات ناویژه فروش نفت در آینده، یا به وسیله تحویل نفت خام و تصفیه شده بر طبق تراضی طرفین. طریق دیگری که ممکن است در نظر گرفته شود اینست که اگر در هر سال ۲۵ درصد عواید فروش از پنج درصد میزان غرامت شرکت کمتر باشد دولت ایران معادل این کمبود، نفت به شرکت تحویل دهد.

۶ - علاوه بر مقادیری که به شرکت تحویل داده خواهد شد، دولت ایران در فروش نفت خود در بازارهای جهان آزاد باشد.

این پیشنهاد، بر سر مسأله غرامت به شکست انجامید. زیرا شرکت سابق نفت خواستار جبران خسارت از دست دادن کسب و کاری یعنی عدم‌التفع را از ایران مطالبه می‌کرد. حال آن که دولت ایران حق شرکت را به دریافت غرامت، محدود به بهای تأسیسات می‌دانست.

در تاریخ ۱۶ اسفند ماه ۱۳۳۱، وزرای خارجه آمریکا و انگلیس در لندن، پس از بررسی نظریات دولت ایران، که از طریق هندرسن منتقل می‌شد، اعلامیه‌ای دادند مبنی بر اینکه طرح مشترك عادلانه‌ترین پیشنهاد است و نگرانی دولت ایران در مسأله غرامت بی‌مورد است. و اتمام حجت کردند که هیچ‌گونه تغییری در مفاد طرح داده نخواهد شد. از جمله تصریح شده بود: «دولت انگلیس تصمیم گرفته است که نسبت به پیشنهادی که در تاریخ ۲۰ فوریه (اول اسفند) به دکتر مصدق تسلیم شده است پافشاری نماید. زیرا پیشنهاد مزبور حاصل مذاکرات مفصل و نتیجه مطالعات دقیقی است که مشتمل بر کلیه جوانب قضیه بوده و دولت آمریکا نیز آن را عادلانه و منصفانه می‌داند».

فواد روحانی که از مشاوران نفتی دکتر مصدق بود، شهادت می‌دهد که مصدق شخصاً موافق با پیشنهاد بود و اکثر مشاوران دکتر مصدق نیز همین نظر را داشتند. ولی دو نفر از آنها [منظورش مهندس حسینی و دکتر شایگان است] عقیده داشتند که: «شرط

مربوط به تعیین غرامت يك دام حقوقی است که پیش پای ایران گسترده شده و اگر ایران در آن قدم گذارد، دچار آنچنان سقوطی خواهد شد که دیگر نخواهد توانست قد علم کند.^۱

شهادت فواد روحانی بدین قرار است: «عصر روز ۱۸ اسفند، دکتر مصدق، سهام‌السلطان بیات رئیس شرکت ملی را احضار کرد و با خوشوقتی اظهار داشت که کار نفت بخوبی انجام یافته است و از او خواست که صبح روز بعد او و اینجانب (به عنوان مشاور حقوقی) نزد ایشان برویم تا دستوری در این زمینه به شرکت ملی داده شود. صبح روز ۱۹ اسفند به منزل ایشان رفتیم. هنگام ورود ما به اتاق ایشان یکی از مشاوران مزبور از نزد ایشان بیرون آمد. دکتر مصدق به محض ورود ما از جا بلند شد و با حالت آشفتگی گفت: دیدید که این‌ها باز نقشه‌ای برای محکوم کردن ما طرح کردند. دکتر مصدق نمی‌خواست بیش از این در این باب بحث شود. سهام‌السلطان و اینجانب به دفتر شرکت رفتیم و چون همه همکاران در شرکت پیشنهاد مورد بحث را رضایت‌بخش می‌دانستند، همان روز هیئتی مرکب از مهندس پرخیده، مهندس اتحادیه، حسن رضوی و نگارنده از طرف شرکت نزد مهندس رضوی رفته و نظر مزبور را به تفصیل بیان کردیم. مهندس رضوی نیز با نظر شرکت موافقت کرد و گفت به فوریت در آن باب با نخست‌وزیر مذاکره خواهد کرد. ولی هیچگونه خبری از اقدام مشارالیه به شرکت نرسید. اما روز ۲۰ اسفند دکتر شایگان در يك مصاحبه اظهار کرد که اگر آیدن گفته است دولت‌های انگلیس و آمریکا در پیشنهادهای اخیر پافشاری خواهند کرد ما هم در رد آن‌ها پافشاری خواهیم کرد».^۲

فواد روحانی به تفصیل در نوشته‌های خود، پنج پیشنهاد مختلفی را که از سوی هیأت‌های مختلف نظیر: جکسن، استوکس، بانک جهانی، پیشنهاد مشترک ترومن - چرچیل و دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را با شرایط ۶ گانه قانون ملی شدن مقایسه می‌کند. وی از میان ۵ پیشنهاد، تنها دومین پیشنهاد مشترک را با مقررات قانون ملی شدن منطبق می‌داند و بهترین پیشنهادی ارزیابی می‌کند که بدولت ایران تسلیم گردید.

در حقیقت، از مجموعه صحبت‌ها و استدلال پیشوای نهضت ملی ایران، چه قبل و چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز چنین بر می‌آید که دکتر مصدق دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را مغایر با اصول و روح قانون ملی شدن صنعت نفت نمی‌دانست. به همین جهت تمام استدلال ایشان بر سر ناعادلانه و زیادی بودن مقدار غرامت دور می‌زند. اصولاً پرداخت غرامت در قانون ۶ ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت قید شده بود: «پیش‌بینی تودیع

۲۵ درصد از عایدات خالص نفت به منظور پرداخت غرامت به شرکت سابق».

لذا در واقع، اختلاف بر سر مقدار باجی بود که دولت ایران می‌بایست بخاطر کسب آزادی و استقلال و تأمین حاکمیت ملی بر صنایع نفت به ابر قدرت آن روزی انگلستان، که می‌باید: آفتاب در امپراطوری او غروب نمی‌کند، پردازد. به ویژه آنکه دولت انگلیس در توقعات خود، اینک آشکارا و قاطعانه از سوی ابر قدرت آمریکا نیز حمایت می‌شد.

دکتر مصدق در پیام ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ خود به ملت ایران در ذکر علت رد پیشنهاد مشترک، چنین می‌گوید: «...در مذاکرات اخیری که جناب آقای هندرسن سفیر کبیر آمریکا با اینجانب به عمل آورد، دولت انگلستان پیشنهاد نموده بود که به جای جمله «وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن» عبارت: «غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار شرکت» گذاشته شود. هم‌وطنان عزیز تصدیق می‌فرمائید که اگر اساس غرامت را از دست رفتن کسب و کار قبول کنیم، باید تمام عواید نفت خود را یکسره به عنوان غرامت تسلیم شرکت سابق نمایم... دولت ایران در مقابل، پیشنهاد کرد که اساس غرامت را ارزش اموال و تأسیسات شرکت سابق در ایران قرار دهند...»

دکتر مصدق بعدها، در پاسخ به اظهارات محمد درخشش در مجلس هجدهم در اشاره به علل رد دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا، چنین استدلال می‌کند: «چنانچه با صلاحیت دیوان [داوری لاهه] موافقت می‌شد و دیوان هم ما را فقط به پرداخت حداقل غرامت محکوم می‌کرد آن وقت معلوم می‌شد که عمال بیگانه چطور وصله خیانت بدامن امضا کنندگان قرارداد بزنند و آن‌ها را تا ابد دچار لعن و طعن کنند و چون این طور بنظر می‌رسید که پس از موافقت دولت با صلاحیت دیوان، حریف با وسایلی که داشت دولت را ساقط کند و دولت دیگری روی کار بیاورد که در دادگاه از ایران دفاع نکند و دادگاه دولت را به تأدیه خسارت و عدم‌النفع هر دو محکوم کند...»^۳.

ملاحظه می‌گردد که نگرانی دکتر مصدق از دومین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس از ناروشن بودن سرنوشت غرامت بود، نه اصول شش‌گانه قانون ملی شدن صنعت نفت ایران. اما بیاد داریم که دکتر مصدق بارها در نطق‌ها و پیام‌های خود، در دادگاه نظامی و در کتاب خاطرات خود تأکید داشت که: «...هدف ملت ایران پول نبود، آزادی و استقلال بود که بدست آورده بود و در سایه آن می‌توانست همه را تحصیل کند».^۴ بگذریم از اینکه در آن ایام متأسفانه هم آزادی شکننده بود و هم استقلال. و الا در ۲۸ مرداد، آشوبگری کم‌اهمیت

چند صد نفر اوپاش مزدور به آن هنگامه نمی انجامید و حکومت مصدق به آن آسانی از هم نمی‌پاشید.

افسوس که مشاوران ارجمند دکتر مصدق که فرزندان برومند ایران و سروران جنبش بودند و نیز خود ایشان، بر سر کم و زیاد بودن مقدار غرامت، که به هر حال هدف اصلی مصدق نبود، مسأله نفت را به بن‌بست کشاندند. و این بهانه بدست افراطی‌ترین دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی و شخص دکتر مصدق داد که بی‌پروا وارد میدان شوند. گرایش‌های معتدل را بسوی خود بکشاند و به دودلی‌ها خاتمه بدهند. و با حمایت جناحی از ملیون جدا شده، به جنگ علنی با مصدق برخیزند و برای ساقط کردن حکومت او دست به توطئه‌های پنهان و آشکار و حتی جنایت و آدم‌کشی بزنند.

نتیجه آن شد که با کودتای مرداد ۱۳۳۲ همه چیز بر باد رفت. کارتل بین‌المللی با مشارکت شرکت سابق نفت بر صنعت نفت مسلط شد. آزادی رخت از میان برپست، استقلال ایران بشدت زیان دید. در کمتر دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران، بیگانگان توانستند با رضایت زمامداران کشور، تا به گونه‌ی ۲۵ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بر کشور ما چیره شوند.

از بیم آنکه مبدا «عمال بیگانه»، «وصله خیانت به دامان» واقعاً پاك و بی‌آلایش دکتر مصدق و ملیون بزنند و در اثر تخیلات پیچیده‌ای از این نوع که اگر با صلاحیت دیوان داوری لاهه موافقت می‌شد، حریف، دولت مصدق را ساقط می‌نمود و دولت دیگری روی کار می‌آورد که در دیوان داوری از منافع ایران دفاع نکند و قس علیهذا، دکتر مصدق ردّ پیشنهاد مشترك را ترجیح داد. شاید نیاز به یادآوری نباشد که نگرانی از تصمیم دیوان داوری لاهه با توجه به رأی قبلی آن به نفع ایران، مورد چندانی نداشت. رأی قاضی انگلیسی به نفع ایران در ۳۱ تیر ماه ۱۳۳۱ نمونه امیدوارکننده‌ای بود. وانگهی نگرانی دکتر مصدق که «اگر اساس غرامت را از دست رفتن کسب و کار قبول کنیم باید تمام عایدات خود را یکسره به عنوان غرامت تسلیم شرکت سابق نمائیم» نیز دور از واقعیت و چندان منطبق با مندرجات پیشنهاد مشترك نبود.

دکتر مصدق اگر پیشنهاد مشترك را می‌پذیرفت و به خاطر حفظ حاکمیت ملی بر صنایع نفت و آزادی و دموکراسی و استقلال ایران، به شرکت سابق نفت، حتی «باج» اضافی می‌داد، می‌توانست بلافاصله از محل درآمدهای نفت و کمک‌هایی که وعده داده

شده بود، چرخ‌های اقتصادی مملکت را به راه بیندازد و اصلاحات اجتماعی را که مردم با بی‌صبری در انتظار آن بودند آغاز نماید. در آن صورت «حریف» با هیچ وسیله‌ای قادر نبود دولت ملی و محبوب او را سرنگون کند. (۱)

بدیهی است که موضع و برخورد دکتر مصدق و مشاوران او در قبال طرح مشترک آمریکا و انگلیس ناشی از میهن‌دوستی و با انگیزه پاسداری از منافع ملی و متأثر از بدبینی‌ای بود که به ویژه دکتر مصدق نسبت به بازی‌ها و حیل‌گری‌های استعمار انگلیس داشت. دکتر مصدق و یاران او، هم‌چنین سخت پایبند حیثیت و اعتبار سیاسی خود بودند و با وسواس از آن پاسداری می‌کردند. این سخنان مصدق در ۲۹ اسفند ۱۳۳۰ در اشاره به رد پیشنهاد بانک جهانی که: «نخواستیم لگه ننگ بر دامن خود و شما بگذارم» پژواک وضع روحی او در تمام دوران زمامداری و در جریان مذاکره با هیأت‌های انگلیسی و آمریکائی می‌باشد. افسوس که دنیای سیاست و واقعیت‌های اجتماعی پیرامون ما با این گونه منزّه‌طلبی‌ها و پارسائی‌ها سازگار نیست.

اما بهر حال، این گونه ملاحظات اخلاقی و قید و بندهای روانی، کافی برای توجیه رفتار دکتر مصدق و مشاوران نزدیک او نیست. زیرا پیامدهای ناشی از این خطا، برای ملت ایران سرنوشت‌ساز بود. ناگفته نماند که دکتر مصدق، که از آغاز نیز چندان هوادار رد پیشنهاد مشترک بر سر غرامت نبود، در صدد جبران آن بر آمد. شاهد آن دو پیشنهادی است که در اواخر اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ از طریق سفارت آمریکا مطرح می‌سازد، تا دولت انگلستان یکی از آن‌ها را انتخاب کند. پیشنهاد اول این بود که شرکت سابق حداکثر غرامت مورد مطالبه خود را معین کند تا به مثابه حداکثر بر سر آن توافق شود، سپس تعیین غرامت به دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه سپرده شود. پیشنهاد دوم اینکه، دولت ایران برای مدتی مثلاً ۱۲ تا ۱۵ سال، ۲۵ درصد از عواید نفت خود را به صورت مقطوع و درست به شرکت سابق بدهد. دکتر مصدق در اینباره چنین می‌گوید:

«این جانب پیشنهاد کردم حریف مبلغ مدعا به خود را تعیین کند تا بتوانیم با صلاحیت دیوان موافقت کنیم. این پیشنهاد نه برخلاف عادت بود نه بر خلاف رسوم، چونکه هر دانی اول طلب خود را به مدیون اظهار می‌کند تا اگر حاضر نشد بطور مسالمت‌آمیز رفع اختلاف کند، آنوقت از مراجع رسمی درخواست احقاق حق نماید. و مقصود از پیشنهاد این بود که مبلغ مدعا به معلوم شود و به عرض مجلسین برسد و تذکر داده شود که دادگاه بیش از این

دولت را محکوم نخواهد کرد. چنانچه مجلسین تصویب می نمودند قرارداد منعقد شود. ولی از آنجائی که حریف حسن نیت نداشت حاضر نشد که مبلغ مدعا به را تعیین نماید، و الا چه مانعی داشت که آن را تعیین کند و دولت با اجازه مجلسین قرارداد و دنباله آن هر دو را امضا نماید».^۵

بدیهی است، دولت انگلیس که با اکراه به پیشنهاد مشترک پیوسته بود و از آغاز مصرّانه به مخاطبان ایرانی و آمریکائی خود تأکید می کرد که گفتگو با مصدّق بی فایده است، در این روزها که دیگر، محافل «سیا» در آمریکا در تدارک برکناری او بودند و اپوزیسیون داخلی از شاه گرفته تا جدانشدگان از نهضت ملی، آمریکائیان را از هرگونه مذاکره با مصدّق برای حلّ مسأله نفت منع می کردند، انگیزه‌ای نداشت تا از پیشنهاد دکتر مصدّق استقبال نماید.

ایدن در خاطرات خود، در اشاره به موضع ژنرال آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، می نویسد: «سختی و اشکال این وضع در آن است که آمریکائی‌ها دائماً مشتاق اند کاری صورت بدهند. رئیس جمهور این نکته را بارها تکرار کرد. من به او یادآوری کردم که در پاسخ فشار آمریکا، برای آنکه با ایران به توافق برسیم شرایط خود را بارها تعدیل کرده‌ایم».^۶ ایدن در گزارش خود به چرچیل (اسفند ۱۳۳۱) می گوید: «رئیس جمهور مرتب تکرار می کرد که ما نمی توانیم دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم».

برخی از صاحب نظران اظهار عقیده کرده اند که ژنرال آیزنهاور در آغاز زمامداری خود عجله داشت با دستیابی به راه حلّ معضل نفت در ایران موقعیت خود را در افکار عمومی آمریکا تقویت کند. حکومت دکتر مصدّق واقعاً در يك تند پیچ سرنوشت ساز قرار داشت. دکتر مصدّق می توانست با نشان دادن انعطاف لازم در مذاکرات و طرح به موقع راه حلّی که دو ماه بعد به سفیر آمریکا پیشنهاد نمود ابتکار عملیات را بدست بگیرد و وضع را از بن بست خارج سازد و از مختصر ته مانده اختلاف برخورد آمریکا و انگلستان بهره برداری کرده، دولت انگلیس را در موضع دفاعی قرار دهد.

سر پیر دیکسون، معاون وزیر خارجه انگلیس، هنگامی که در زمستان ۱۳۳۱ آخرین بن بست مذاکرات نزدیک شد، طرز تفکر و سیاست دولت انگلیس را به شرح زیر بیان کرد: واقعیت این است که ما اهمیتی نمی دهیم که مصدّق در اعلام شکست مذاکرات تا چه اندازه خشن و غیر منطقی خواهد بود. در حقیقت، هر قدر او لگام گسیخته تر باشد، به همان اندازه

پیشنهادهای ما در انظار ایران و جهان منطقی تر جلوه خواهد کرد». ویلیام راجر لويس پس از نقل مطلب بالا می‌افزاید: مصدق در ۱۰ مارس [۲۰ اسفند ۳۱] آخرین پیشنهادها را رد کرد. «دوره سیاست سطح بالای هم‌آهنگی آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها به منظور دادن آخرین شانس به مصدق، اکنون پایان رسیده بود و انگلیسی‌ها نفس راحتی کشیدند».^۷

انگلستان نابودی مصدق را می‌خواست و به آرزوی خود رسید.

۲- نقش هیأت حاکمه و مخالفان دکتر مصدق

بررسی اسناد و نوشته‌های موجود نشان می‌دهد که ردّ پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس از سوی مصدق، حتی بن بست نفت، تنها انگیزه آمریکا و انگلیس در جهت براندازی حکومت دکتر مصدق نبود. در صفحات قبل نشان دادیم که تقریباً دو ماه بعد از ردّ پیشنهاد مشترک، دکتر مصدق برای باز کردن گره ناشی از پرداخت غرامت، به واسطه‌ی سفیر آمریکا، راه حلّ معقولی پیشنهاد می‌کند. ولی انگلستان وقعی نمی‌گذارد. چنانکه از اسناد آرشیو ملی آمریکا، که بخش‌هایی از آن را به اطلاع خوانندگان خواهم رساند. برمی‌آید، دولت آمریکا نیز پی آن را نمی‌گیرد. و ابتکارات آقایان راس و لوی را که مصدق با اشتیاق از آن‌ها استقبال کرده بود، عاقبت خفه می‌سازند. برنامه دولت انگلیس از آغاز روشن بود. انگلستان با فرهنگ استعماری دیرینه‌اش، انتظار داشت که حکومت‌های ایران گوش به فرمان او باشند و در جهت مصالح آن‌ها عمل نمایند. در صفحات قبل، تا حدّی مشروح، نشان دادیم که انگلیس از آغاز برای برکناری مصدق و روی کار آوردن نخست‌وزیر مطیع و مطلوب می‌کوشید.

از سوی دیگر، موضع مستقل و سیاست «موازنه منفی» مصدق، در آن سال‌های بحرانی و اوج‌گیری جنگ سرد، که ابرقدرت‌ها در شرق و غرب بدنبال صف‌بندی و «یارگیری» بودند، نمی‌توانست در درازمدت حکومت دلخراه و مورد پسند دولت جدید آمریکا به رهبری ژنرال آیزنهاور و برادران دالس باشد. اما دولت آمریکا بنا به ملاحظاتی که بیشتر از الزامات همین جهان دوقطبی بود، دکتر مصدق را تا حدّی تحمل می‌کرد و تا اندازه‌ای مورد حمایت قرار می‌داد. این دوگانگی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به حکومت دکتر مصدق نزدیک به دو سال دوام داشت، و هر بار بشکلی خود را نشان می‌داد. تصمیم دکتر مصدق مبنی بر ردّ پیشنهاد مشترک، در چنین جوّی از دولتی و دوگانگی، کفّه

ترازو را به سوی نظریه براندازی انگلیس‌ها و جناح همفکر آنها در حکومت آمریکا، سنگین کرد. شادی و شعف محافل حاکمه و دربار ایران و دولت انگلیس را که کمر به قتل دکتر مصدق بسته بودند، برانگیخت. بدین‌سان، برکناری و برانداختن حکومت دکتر مصدق در دستور روز سازمان «سیا» و محافل حاکمه آمریکا قرار گرفت. از این مقطع زمانی مخالفان سیاسی مصدق حالت تهاجمی گرفتند و آشکارا پای به میدان گذاشتند و حادثه‌ها آفریدند.

اما بیگانگان، بدون همکاری پی‌گیر و مؤثر هیات حاکمه ایران، به ویژه شاه که قطب آن بود، نمی‌توانستند حکومت دکتر مصدق را که متکی به ملت و همچنان از محبوبیت و حمایت فراوان مردمی برخوردار بود، سرنگون سازند. بیهوده نبود که دکتر مصدق در دادگاه با اشاره به نقش شاه و دیگران، با تلخکامی گفت: «اگر با دولت اینجانب مخالفت نمی‌کردند، سیاست‌های خارجی نمی‌توانستند به این سهولت دولت را از بین ببرند. چون که خود آن‌ها نمی‌توانستند دولت دیگری روی کار بیاورند و مجبور می‌شدند قبل از تجدید روابط سیاسی [با انگلیس] قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت منعقد کنند».^۸

دستگاه حاکمه ایران، شاه و دربار، که بدبختانه جناحی از ملیون نیز به آنها پیوستند و آتش بیار معرکه شدند، با انگیزه‌ها و دلایل خاص خود، خواهان نابودی مصدق بودند. اما از آنجا که از پایگاه مردمی چندانی برخوردار نبودند، بدون اطمینان از پشتیبانی انگلیس و آمریکا و تشویق و حمایت آن‌ها، دست به ریسک بزرگی نمی‌زدند. به ویژه آنکه طی دو قرن، به کارائی معجزه‌آسای «انگشت انگلیس» در آوردن و بردن حکومت‌ها خو گرفته بودند.

باوجود این خطاست اگر تصور شود که دستگاه حاکمه ایران در روند برکناری و سرنگونی حکومت مصدق، فقط نقش یک مجری داشت و تنها همچون دست‌افزار بود. هرچند که برخی چنین بودند. دستگاه حاکمه ایران در واقع بدین سبب چشم دیدن مصدق را نداشت، که در تداوم حکومت او، زوال مزایا و برتری خود را می‌دید.

این عقیده دیرین و استوار دکتر مصدق که «شاه سلطنت می‌کند، نه حکومت»، بهیچ وجه به مذاق قدرت‌پرست شاه، خوشایند نبود. این مطلب، از سندی که حاوی گزارش سفیر آمریکا به وزارت خارجه آن کشور، از گفتگوهایش با شاه در ۲۹ خرداد ۱۳۳۳ مخابره شده است، کاملاً پیداست. متن این گزارش بعداً به اطلاع خوانندگان خواهد رسید. حکومت دکتر مصدق به استقرار مشروطه می‌انجامید و شاه جای واقعی تشریفاتی و نمادی خود را می‌یافت. از گفتگوی مزبور و گزارش‌های سفیر آمریکا از ملاقات‌هایش با علا، وزیر دربار و

فرستادگان ویژه شاه، می‌توان دریافت که محمدرضا شاه از این سیاست مصدق که یگانه تازی او نسبت به ارتش را مهار کرده بود، به شدت رنج می‌برد. بیانات غیظ‌آلود و توهین‌آمیز شاه در گفته‌ها و نوشته‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بیانگر نفرت و دشمنی شدید او از دکتر مصدق است.

تداوم حکومت مصدق، به استقرار دموکراسی می‌انجامید و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی در سطح روستا و شهر را بدنبال داشت. حتی در همان تنگنای حکومت دو ساله و گرفتاری‌های بی‌شمار مصدق در مسأله نفت، اصلاحات نسبتاً محدود او در مسأله زمین و پیدایش شوراهای ده بار آور بود. این اقدامات در بسیاری از روستاها، سرآغاز يك تحوّل جدی در سیمای سنتی و بسته آنها بود و به ارتقاء سطح آگاهی بخشی از دهقانان یاری رساند. اگر حکومت مصدق دوام می‌یافت، دیگر نمی‌شد دهقانان را مثل رمه گوسفند پهای صندوق‌های رأی کشاند. استمرار حکومت مصدق در يك کلمه به ضرر هیات حاکمه و نافی سلطنت مطلقه و استعمار بود.

باین ملاحظات، خصومت هیات حاکمه و محمدرضا شاه با دکتر مصدق در اصل، به خاطر بن‌بست در حلّ معضل نفت نبود. اگر آن را دست‌انویز قرار دادند و از شکست مذاکرات خرسند بودند، بدین امید بود که آمریکا وارد جبهه براندازی خواهد شد. و افزایش مشکلات مالی و اقتصادی کشور، یأس و نارضایتی مردم را بیش‌تر و آن‌ها را از مصدق روی گردان خواهد کرد.

دیدگاه‌ها و انگیزه‌های استعمار خارجی و ارتجاع داخلی در مخالفت و خصومت با حکومت دکتر مصدق یکسان نبود. ولی نیاز یکی به دیگری آن‌ها را به هم پیوند داد و در تمایل و همدلی آن‌ها برای براندازی حکومت ملی و آزادی‌خواه مصدق تجلّی یافت.

بی‌تردید، بدون فعالیت شدید مخالفان مصدق، از دربار و شاه گرفته تا سرلشگر زاهدی و جدانشدگان از نهضت ملی و همفکران آنها؛ و بدون پیدایش يك جبهه‌ی مخالف گسترده، متشکل از نمایندگان مجلس، افسران بازنشسته («کمیته نجات» به رهبری زاهدی) و بخشی از روحانیان؛ و فقدان يك توافق همگانی، به ویژه شاه، با نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی، طرح کودتایی «عملیات چکمه» یا «آژاکس»، روی کاغذ می‌ماند.

بررسی اسناد آرشیو ملی آمریکا نشان می‌دهد که حتی در همان ماه‌های اسفند تا خرداد ۱۳۳۲ که دودلی در محافل آمریکا و انگلیس مشاهده می‌شد، مخالفان حکومت ملی

مصدّق از شاه و دربار گرفته تا سرلشگر زاهدی، با مراجعه مکرّر و ارسال پیام‌ها و در خلال گفتگوهای متعدّد با سفیر و کارمندان سفارت آمریکا، سرسختانه آن دولت را به دخالت در امور ایران و مشارکت در توطئه براندازی دکتر مصدّق تشویق می‌کرده‌اند.

سرلشگر زاهدی در پیام ۹ ماه مه ۱۹۵۳ (۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲) که مشروح آن بعداً خواهد آمد، از دولت آمریکا می‌طلبد وارد میدان شود. «زیرا ایرانیان غیرممکن است که حکومت کنونی را به تنهایی ساقط کنند!» طبق این اسناد، حسین علا، وزیر دربار در ملاقات‌های متعدّد خود و شاه ایران از طریق فرستادگان محرم خود و سپس شخصاً در ملاقات با هندرسن، دولت آمریکا را از کمک به حکومت مصدّق و حل مسأله نفت، تا او بر سر کار است، باز می‌دارند. و برای برکناری مصدّق و روی کار آوردن سرلشگر زاهدی به رایزنی می‌نشینند. آشنائی با این صحنه‌ها که سی چهل سال مخفی مانده بود و آگاهی از اینکه کسانی در این مملکت شاه و نخست‌وزیر بوده‌اند، که با سفیر يك کشور خارجی، علیه منافع ملی کشور خود تبانی کرده‌اند، آسان را به شدت منقلب می‌سازد.

سید حسن تقی‌زاده، رئیس وقت مجلس سنا در ملاقاتی که در ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ (۳۱ شهریور ۱۳۳۰) سفیر انگلیس با او داشت، باینکه معروف به وابستگی به سیاست انگلیس بود؛ به سفیر که لزوم برکناری مصدّق را با وی در میان می‌گذارد و به گفتگوی خود با شاه ایران اشاره می‌کند؛ که به او گفته بود: «تردیدی ندارد که دکتر مصدّق باید هرچه زودتر بر کنار گردد»، پاسخ حکیمانه‌ای می‌دهد که یادآوری آن خالی از لطف نیست. تقی‌زاده پس از آنکه با زبان دیپلماتیک اقدام دولت انگلیس در جهت تلاش برای تغییر دولت مصدّق را اشتباه بزرگ می‌خواند با طنز می‌گوید: «هیچ سفیر ایران در لندن به پادشاه انگلستان توصیه نخواهد کرد که دولت‌اش را تغییر دهد!»^۹

ظاهراً سفیر انگلیس برای رعایت آداب، به تقی‌زاده نمی‌گوید که البته در انگلستان هیچ پادشاهی هم با سفیر يك کشور خارجی خلوت نمی‌کند و برای برکناری نخست‌وزیر کشورش با وی به تبانی نمی‌نشینند!

پانوشته‌های فصل نوزدهم

۱. فواد روحانی. مقاله: «آیا در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق هیچ راه مطلوبی برای حل بحران نفت وجود نداشت؟» به نقل از مجله مهرگان چاپ واشنگتن، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱، صفحه ۱۰۳.
۲. همان منبع شماره ۱، صفحه ۱۰۹.
- ۳ و ۴ و ۵. خاطرات و تالمات، دکتر محمد مصدق، صفحه ۲۸۶.
۶. خاطرات ایدن، ترجمه فارسی، صفحه ۳۰۱.
۷. به نقل از کتاب مصدق؛ نفت. ناسیونالیسم ایرانی، جیمز ا. بیل و ویلیام راجر لويس، صفحه ۴۰۷.
۸. دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر، به کوشش جلیل بزرگمهر، صفحه ۳۰۷.
۹. گزارش سفیر انگلیس از ملاقات خود با قی زاده ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱. اسناد دولتی انگلیس شماره FO/284/15147 به نقل از مجله مهرگان شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱، صفحه ۱۲۲.

پانوشته ویراستار

- (۱) در مورد خسارت «عدم‌النفع» و پایه عبارت دیگر، خسارتی که انگلیس مدعی بود بابت نفعی که در آینده می‌بایست از نفت ایران می‌برده. و در اثر ملی شدن از دست داده است، استدلال دکتر محمد مصدق از لحاظ منطقی حقوقی صحیح بود. پایه استدلال حقوقی دکتر مصدق آن بود که اگر ما بپذیریم که شرکت نفت انگلیس در ایران منافعی داشته و در اثر ملی شدن صنعت نفت باید آن منافع را تأمین کنیم (خسارت عدم‌النفع)، نه تنها ملی کردن صنایع نفت امری بیهوده خواهد بود، بلکه استقلال ایران نیز خدشه‌دار خواهد شد؛ چه، پذیرفته‌ایم که انگلیس در منابع نفتی ایران منافعی (سهمی) داشته که باید به آن پرداخت شود و آقای امیر خسروی نیز بطور تلویحی پذیرفته‌اند که باید دکتر محمد مصدق این «باج» را می‌داد تا بتواند از توطئه کودتا جلوگیری کند(!)
- در مقابل، دکتر محمد مصدق استدلال می‌کرد که ما تنها از بابت تأسیسات ایجاد شده توسط انگلیس در ایران غرامت می‌پردازیم و پرداخت «خسارت عدم‌النفع» را دقیقاً همان «باج» می‌دانست که نافی استقلال ایران و اهداف ملی شدن صنعت نفت بود. دکتر محمد مصدق استدلال می‌کرد که شرکت نفت انگلیس به اندازه کافی و «من غیر حق» از منابع نفتی ایران بهره‌مند شده است و برای سالها منافع نفتی ایران را غارت کرده و اکنون نمی‌تواند مدعی نفعی شود که در آینده نیز به وی تعلق می‌گرفته و از بابت ملی شدن منابع نفتی ایران خسارت سودی را که در آتیه به دست می‌آورده، طلب کند.
- استدلال حقوقی و منطقی دکتر محمد مصدق پایه‌ای شد که در دعاوی ملی شدن در عرصه حقوق بین‌الملل اکثر کشورهای جهان سوم (همانند الجزایر و لیبی) که خواستار حاکمیت بر منابع نفتی خود بودند به آن استناد کرده و به این ترتیب از حقوق خود دفاع می‌کردند. به عبارت دیگر، این استدلال حقوقی و منطقی، تأسیس جدیدی در حقوق بین‌الملل در زمینه ملی شدن به نفع کشورهای جهان سوم بوجود آورد.

برخی اسناد آرشیو ملی آمریکا

اینک، در چارچوب این گفتار، پاره‌ای از اسناد آرشیو آمریکا را از آغاز سال ۱۳۳۲، که سازمان «سیا» و دولت آمریکا به طور جدی و فعال تدارک عملیات براندازی حکومت دکتر مصدق را بدست گرفتند، به نظر خوانندگان محترم و علاقه‌مندان و پژوهشگران جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران می‌رسانم.

در آغاز، با ملاحظه این امر که مدارک مربوط به مکاتبات سفارت آمریکا با وزارت خارجه آن کشور در باره کودتای مرداد ۳۲، ارتباط چندان مستقیمی با نقد بر خاطرات کیانوری ندارد، در انتشار آن‌ها تردید داشتم. اما دوستانی که در ترجمه این اسناد محبت کرده‌اند و برخی دیگر که در جریان آن قرار گرفته‌اند، مرا به انتشار لااقل بخشی از آنها با انگیزه آگاه کردن مردم ایران که سرنوشت دیروز و امروز آن‌ها ریشه در کودتای شوم ۲۵-۲۸ مرداد دارد، تشویق نمودند. زیرا این مدارک به طور مستندی نشان می‌دهند چگونه هیأت حاکمه و شاه ایران در توطئه‌های پشت پرده و تبانی با سفارت آمریکا و تشویق آن دولت به اقدام در جهت براندازی حکومت ملی مصدق مشارکت کرده و نقش داشته‌اند. این اسناد طی دهه‌ها در آرشیوهای سری از دید مردم ایران که علاقه‌مندان مستقیم آن بودند، پنهان نگه داشته شده بود.

البته خوانندگان پس از مطالعه مجموعه این اسناد ملاحظه خواهند کرد که چندان نیز بی‌ارتباط با مطالب خاطرات نورالدین کیانوری نیست. زیرا متوجه برخی داوری‌های نادرست و سطحی‌نگری‌ها و ساده‌کردن‌های حیرت‌آوری خواهند شد که کیانوری در توضیح رویدادهای بسیار پیچیده و چند سویه‌ی آن دوران، مرتکب گردیده است. تأکید این نکته را ضروری می‌شمرم که سنجش مطالب مندرج در هر کدام از اسناد، بدون قرار دادن در بطن مجموعه آن، می‌تواند خواننده را تا حدی به گمراهی و استنتاجات نادرستی بکشاند. به ویژه در سنجش مواضع محمدرضا شاه که نقش او در این ماجرا کلیدی و موضوع اصلی مفاد این اسناد است.

لذا بدو، توجه خواننده را به نکات زیر جلب می‌کنم:

۱- محمدرضا شاه جز به محارم خود که برای رساندن پیام‌ها و نظریات او، با سفارت آمریکا پنهانی تماس می‌گرفتند به کسی اعتماد نداشت. حتی حسین علا، وزیر دربار، که او را صادق و وفادار می‌شمرد، مورد اطمینان کامل او نبود. نسبت به ابوالقاسم امینی که بعد از حسین علا، مدتی کفالت وزارت دربار را بر عهده داشت، اساساً بدگمان بود. به نحوی که در پنهانی، محرم خود را به نزد سفیر آمریکا می‌فرستد تا به او بفهماند که پیامی را که امینی حامل آن است، نظر واقعی او نیست! آن‌گاه موضع حقیقی خود را که کاملاً مغایر پیامی بود که وزیر دربار او منتقل می‌کرد، از طریق فرستاده محرم خود به اطلاع سفیر می‌رساند. به حسین علا نیز از زاویه دیگری بی‌اعتماد بود. فرستاده محرم شاه در ملاقات با هندرسن بتاريخ ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، از قول شاه می‌گوید: علا صادق و وفادار است، «اما آدم ابلهی بیش نیست!» زیرا «شاه گاه با او درد دل می‌کرد، ولی بعد متوجه شد که علا حرف‌های محرمانه‌اش را از سر سادگی با مصدق در میان می‌گذارد». و در باره ابوالقاسم امینی که تازه جانشین علا شده بود می‌گوید: «شاه هیچ‌گونه اعتمادی به امینی ندارد و آنچه را که نمی‌خواست مصدق بشنود به او نمی‌گفت و به این ترتیب لو نمی‌رفت». لذا آنچه علا و به ویژه امینی به عنوان نظرات شاه به سفیر آمریکا منتقل می‌کردند، گفته‌های از صافی گذشته و حساب شده و هدفمند شاه‌اند و گاه نیز به قصد انحراف و اغفال گفته شده‌اند! شاه با این پیشداوری، با علا و امینی صحبت می‌کند که حرف‌های او ممکن است به گوش مصدق نیز برسد. با این قید، گاه مطالبی می‌گوید که مصدق را گمراه کند، تا او به نیت واقعی شاه پی نبرد. مثلاً وقتی حسین علا نسبت به گزارش هیأت هشت نفره مجلس که در واقع

حدود اختیارات شاه را به حداقل تقلیل می‌داد، به شاه هشدار می‌دهد، شاه با وجود مخالفت باطنی، مکارانه پاسخ می‌دهد: «گزارش را خوانده است و خطری متوجه او نیست. حتی به نظر او این گزارش با روح قانون اساسی توافق دارد!!»

۲- محمدرضا شاه، همین بی‌اعتمادی را نسبت به قاطبه نمایندگان مجلس هوادار خود دارد. در باره آن‌ها می‌گوید: «او نمی‌خواهد آلت دست سیاسیون جاه‌طلب و بی‌صفت ایرانی بشود. نمایندگان مجلس از يك در پیش می‌آیند و داستانی می‌بافند و از در دیگر راست می‌روند نزد مصدق و دروغ دیگری می‌پردازند». شاه در خانه خود نیز به اطرافیان‌ش مشکوک است. وقتی سفیر آمریکا را می‌پذیرد، برای این که صحبت‌های آن‌ها محرمانه بماند، در باغ کاخ با او به گفتگو می‌نشیند. در ملاقات با ژنرال شوارتسکف نیز عیناً به همین ترتیب عمل می‌کند.

۳- شاه که هوای سلطان خودکامه در سر دارد، از دکتر مصدق، محبوب مردم و مشروطه‌خواه که شاه در نظر او يك نماد است و بر اصل: شاه سلطنت می‌کند نه حکومت پای می‌فشرد، بسیار بیمناک و از او متنفر است. اما جرأت رودروئی ندارد و پشت پرده محتاطانه عمل می‌کند و حيله به کار می‌برد.

فرستاده محرم او در ملاقات با سفیر آمریکا می‌گوید: «سیاست اعلیحضرت در قبال مصدق» عبارت از این است که «به فشارهای او آرام آرام تن دردهد، ولی ضمناً با استفاده از تغییر شرایط، مواضع از دست رفته را باز بیابد. اگر شاه با صلابت به مخالفت علنی با مصدق برخاسته بود، مسلماً تاکنون از میان برداشته شده بود. مانند درختی که در برابر طوفان راست بایستد و از بیخ کنده شود!»

۴- هم و غم شاه، حفظ تاج و تخت و استقرار رژیم خودکامه سلطنتی است. از این دیدگاه، براندازی دکتر مصدق از نخست‌وزیری وسوسه دائمی ذهن اوست. انگیزه او در کارشکنی برای یافتن راه‌حلی برای معضل نفت، بیشتر از بغض او به مصدق است تا حفظ منافع کارتل بین‌المللی نفت. و این از آن جنبه‌های ماجراست که کیانوری متوجه آن نیست. درست در همان روزهایی که دکتر مصدق راه‌حل بسیار معقول و عملی برای خروج از بن‌بست پرداخت غرامت به شرکت نفت انگلیس، به سفیر آمریکا پیشنهاد می‌کند؛ و از او می‌خواهد با انگلیس در میان بگذارد؛ فرستاده محرم شاه به سفیر آمریکا توصیه می‌کند که: «هر وقت سفیر ملاقات رسمی با دکتر مصدق دارد وی را از بحث درباره مسأله نفت و

راه‌های احتمالی حل آن بازدارد و دلسرد کند! مسأله مربوط به نفت و از آن جمله مسأله پرداخت غرامت تنها با يك دولتی غیر از دولت مصدق امکان‌پذیر خواهد بود!»! شگفت‌آورتر از همه این است که پادشاه يك مملکت با سفیر يك کشور خارجی تیبانی می‌کند که اگر نخست‌وزیر یا وزیر دربار، در باره محتوای گفتگوی بین آنها پرسش کردند، چه جواب‌های گمراه‌کننده و معکوسی را تحویل دهد! اظهارنظرهای شاه را باید در درون چنین روانشناسی پیچیده و حیل‌گری‌های درباری داوری نمود.

۵- اظهارنظرهای علا به سفیر آمریکا صرفاً شخصی و یا فقط انتقال‌کننده گفته‌های شاه نمی‌باشد. علا، واسطه و منتقل‌کننده مواضع مخالفان دکتور مصدق در مجلس شورای ملی و در خارج آنست. علا، دوست و شخص مورد اعتماد هندرسون سفیر آمریکا نیز هست. با این ملاحظات، اظهارات او و کوشش‌هایش در توطئه براندازی حکومت مصدق بسیار مهم است.

با توجه به حجم نسبتاً زیاد این اسناد، ناچار از انتخاب و تلخیص آنها هستم.

الف: چکیده‌ای از گزارش‌های هندرسون سفیر آمریکا از دیدارهای متعددش با حسین علا وزیر دربار.

الف. ۱- سند شماره ۳۷۷۱ بیستم مارس ۱۹۵۳ (۲۹ اسفندماه ۱۳۳۱). (شماره

بایگانی 788.00/3-2053)

از: تهران به: وزیر خارجه [آمریکا]

۲- علا اظهار می‌کند که او و دوستان دیگر شاه، دائم سعی می‌کنند شاه را متقاعد کنند که باید شیوه برخورد مثبت‌تر و قاطعی در برابر مصدق اتخاذ کند و می‌خواهند که شاه به مصدق بفهماند که اگر او از تهدیدات علنی خود نسبت به شاه و دربار دست بردارد شاه خواهد جنگید. آنچه علا و دوستانش می‌خواهند این است که شاه جنگ خود را با مصدق با درخواست استعفای او شروع کند و سپس رئیس ستاد ارتش دخواه خودش را به مسند بنشانند و در صورت لزوم با اعمال زور مصدق را وادار به کناره‌گیری کند.

.....

.....

علا می‌گوید که شاه (با وجود همه توصیه‌ها) همچنان خط ایستادگی منفعلانه را دارد و علا تردید دارد که بتوان شاه را به کاربرد اقدام فعال بر ضد مصدق رهنمون شد، حتی اگر

مصدق علناً شاه را بر کرسی اتهام بنشانند.

۳- از علا پرسیدم که آیا او و رایزنان دیگر او پیشنهاداتی به شاه در باره جانشین احتمالی مصدق داده‌اند یا خیر؟ علا اقرار کرد که این مسئله هنوز لاینحل مانده است. موقتاً مکی یا اللهیار صالح در مد نظر هستند. اگر اللهیار صالح منصوب شود ممکن است کاظمی موقتاً پشت میز نخست‌وزیری تا بازگشت صالح اعمال وظیفه کند.

۴- من از اینکه مکی را پیشنهاد کرده بودند اظهار شگفتی کردم. علا گفت مکی اکنون سر عقل آمده است و به عقیده علا، مکی حاضر است با غرب کنار بیاید و اظهار وفاداری به شاه می‌کند و ضمناً از حمایت کاشانی و اعضاء سابق جبهه ملی برخوردار است. حتی افکار عمومی هم به طور گسترده‌ای به جانب اوست.

۵- در عرض دو هفته گذشته مکی کوشیده است که با سفارت [آمریکا] تماس برقرار کند و از راه‌های مختلف برای ما پیام دوستی با آمریکا فرستاده است.

۶- بنظر ما بعید می‌نماید که شاه تقاضای استعفای مصدق را بکند. با گفته‌های علا در این باره باید با احتیاط برخورد کرد.
(بکلی سرّی)

هندرسون

الف. ۲- سند شماره ۳۹۹۴، ۱۱ آوریل ۱۹۵۳ [۲۳ فروردین ۱۳۳۲].

(شماره بایگانی 788.00/4-1153)

بکلی سرّی.

از: تهران به: وزیر خارجه

.....

.....

علا گفت وقتی از دهان شاه شنیدم که حاضر است مکی را به عنوان وزیر دربار بپذیرد، میل طبیعی او این بود که جابه‌جا استعفا کند. اما با خود اندیشیده بود که نمی‌تواند شاه را رها کند و ایران را به شاه ضعیف بسپارد. باید مبارزه کند تا زمانی که شاه علناً عذر او را بخواهد و مرخص اش کند.

۲- علا گفت که پس از کلنجار بسیار بود که توانسته بود از شاه رخصت بگیرد که درباره انتقادات مصدق از شاه در مطبوعات بیانیه‌ای تهیه کند. افزون بر این شاه با رؤیت بیانیه اصرار کرده بود که قسمت‌های تند آن حذف شود و در حقیقت از صلابت آن کاسته بود. شاه

تا حد مرگ از مصدق هراسان بود و نمی‌خواست کاری بکند که نخست‌وزیر رنجیده شود. شاه ظاهراً داشت مانور می‌کرد که اگر در آینده کار بجای باریک بکشد بتواند ادعا کند که این اطرافیان و مشاورین وی بودند که باعث عدم تفاهم و شکراب بین او و مصدق شده بودند.

۳. علا گفت که هرچند او مرتب به شاه توصیه می‌کند که با قدرت در برابر مصدق بایستد ولی تردید دارد که شاه شخص دیگری را بجای مصدق منصوب کند. یا حتی تمایل به شخص دیگری را، پیش از اینکه مجلس رأساً رأی تمایل به آن شخص داده باشد، ابراز کند. در شرایط فعلی تقریباً غیرممکن بنظر می‌رسد که بتوان رأی تمایل یا رأی اعتماد مجلس را به هر جانشین دیگر مصدق عملی پنداشت.

.....

.....

۴. علا گفت که سعی کرده بود به شاه بقبولاند که زاهدی را بحضور بپذیرد ولی شاه ظاهراً از ترس اینکه مصدق آگاه شود و واکنش نشان دهد، مرتب بهانه می‌آورد که اینکار را بعقب بیاندازد.

علا در پاسخ من گفت با اینکه شاه در بین صحبت گفته بود که از زاهدی بدش نمی‌آید و حتی اقرار کرده بود که در شرایط فعلی زاهدی تنها نامزد واجد شرایط برای جانشینی مصدق بنظر می‌رسد، ولی با وجود این نمی‌خواست به علا اجازه دهد به زاهدی بگوید که شاه مؤکداً موافق با اوست. بعد از مکالمات اخیر با شاه علا به این باور رسیده بود که شاه بطور قطعی تصمیم گرفته است از زاهدی پشتیبانی کند. اما شاه پس از مذاکراتی که بعداً با طرفداران مصدق کرده بود یا با سیاسیون دیگری نظیر مکی که مرتب پیش شاه می‌آمدند، با تظاهر به اینکه «دوستداران واقعی شاه و دربار» هستند، شاه دوباره به حالت معمولی بی‌تصمیمی خودش عودت کرده بود.

هر زمان که فشار از جانب طرفداران مصدق یا مخالفین او بر روی شاه شدت می‌یافت و از او خواسته می‌شد که جریان را یکسره کند، شاه مطابق معمول تهدید می‌کرد که ول خواهد کرد و به خارجه خواهد رفت.

.....

.....

۶. علا گفت تلگرافی از صالح سفیر ما در واشنگتن رسیده است که به شاه تصریح

کرده است که به خاطر منافع ایران و مردم ایران به رهبری مصدق اطمینان کند و مخالفت خود را نسبت به گزارش کمیته هشت نفره پس بگیرد. علا بکلی گنج و ویج شده بود که برای چه صالح این تلگراف را برای شاه فرستاده است.

امضاء هندرسون

الف. ۳. سند شماره ۴۰۲۷

وزارت خارجه. تلگراف دریافتی [از سفیر آمریکا در تهران]. (شماره بایگانی

788.00/4-1553)

تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۵۳ (۲۶ فروردین ۱۳۳۲)

به وزارت خارجه به شماره ۴۰۲۷ - به لندن ۱۳۲۷ - فقط به رؤیت سفیر و فقط به

رؤیت جانشین وزیر خارجه آمریکا برسد.

علا وزیر دربار امروز صبح زود به دیدار من آمد، وی گفت که دیروز طی يك مذاکره طولانی با شاه سعی کرده بود شاه را وادار کند که نسبت به جریان‌های درونی کشور اقدامات مثبتی انجام دهد. شاه در پاسخ گفته بود که او موضع خود را قطعی کرده است: تا زمانیکه مجلس رأی عدم اعتماد به مصدق ندهد و تمایلی به جانشین وی نشان ندهد شاه پیشگام نخواهد شد. شاه دو بهانه کلی برای اتخاذ چنین موضعی پیش کشیده است:

الف - شاه گفت که وی به انگلیسها مظنون است و معتقد است که آنها مسئول نفاق و شکراب فعلی بین دولت و دربار هستند و دارند سعی می‌کنند که يك حالت جنگ داخلی راه بیاندازند و به آن بهانه ایران را بین خودشان و روسها قسمت کنند.

.....

.....

ب - او نمی‌خواهد آلت دست سیاسیون جاه‌طلب و بی‌صفت ایرانی بشود. نمایندگان مجلس از يك در پیش او می‌آیند و داستانی می‌یافتند و از در دیگر راست می‌روند نزد مصدق و دروغ دیگر می‌پردازند.

برای او مسلم شده است که این نمایندگان مجلس که می‌آیند و اصرار می‌کنند شاه باید دخالت کند، اینکار را بخاطر وفاداری به شاه نمی‌کنند بلکه می‌خواهند از او به عنوان آلتی برای رسیدن به اهداف سیاسی خود بهره بگیرند.

اگر این نمایندگان مجلس صمیمانه مایل به پشتیبانی از دربار در برابر مصدق و

همراهان او هستند چرا در صحن خود مجلس بر نمی‌خیزند و حرف خودشان را نمی‌زنند و در عوض از او می‌خواهند که پیشگام شود.

افزون بر این شاه اصلاً خاطر جمع نیست که همین نمایندگان که زیر پای او می‌نشینند که مصدق را معزول کند، اگر این عمل با مقاومت جدی عده‌ای روبرو شود، از شاه حمایت کنند. بنابراین بنظر او بهتر است که او در پشت صحنه بماند و بگذارد خود سیاست‌بازان تا پایان کار بچنگند.

.....

.....

امضاء هندرسون

الف. ۴- سند شماره ۴۰۹۳

از تهران - به وزیر خارجه. تاریخ ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) (شماره بایگانی

1953-4/788.00)

بکلی سرّی

به لندن زیر شماره ۱۳۵۰ (فقط برای رؤیت سفیر) فرستاده شد.

فقط برای رؤیت وزیر و بایرود (Byroade)

۱- علا وزیر دربار امروز صبح به دیدار من آمد. وی گفت با وجود همه کوششهای خودش و دوستان دیگر شاه، اعلیحضرت نسبت به رویدادهای درون کشور همچنان در يك حالت انفعالی و تقریباً وازده مانده است، ترس علا این است که مبادا آن دسته از نمایندگان مجلس که سعی در حفظ اختیارات قانونی شاه داشته‌اند در برابر تاخت و تاز مصدق از طرفی و سستی شاه از طرف دیگر سرخورده شده و تسلیم شوند.

۲- علا گفت که شاه هر روز دیدار با زاهدی را به عقب می‌اندازد. علا خودش خیال نمی‌کند که شاه آنطوریکه شایع است نسبت به زاهدی بی‌تفاوت و سرد است. ولی فعلاً برای برگزیدن زاهدی به نخست‌وزیری حرارتی نشان نمی‌دهد.

.....

.....

۳- علا گفت که شاه از مراجع مختلف با رایزنی‌های متضاد روبرو است. و در چنین

وضعی بجای تصمیم‌گیری ترجیح می‌دهد که دست روی دست بگذارد و کاری نکند.

این عدم تحرک شاه باعث سرخوردگی و نگرانی دوستان اوست که بدون رهبری و دستورالعمل شاه برای حفظ تعادل و نظم در کشور در تلاش اند.

.....

.....

امضاء هندرسون

الف. ۵- سند شماره ۴۱۹۲ - ۲۵ آوریل ۱۹۵۳ [پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲]. شماره بایگانی 788.00/4-2553 بکلی سری

از سفیر آمریکا در تهران به وزیر خارجه

فقط به دید سفیر در لندن (۱۳۸۸) برسد، فقط به رؤیت وزیر خارجه و بیروود برسد. دیروز بعدازظهر با علا وزیر دربار که اینک بازنشسته شده است، به صرف چای نشستیم بودیم.

.....

.....

علا گفت: شاه مانند همیشه در برابر مصدق متزلزل است. مصدق و مشاوران او، مخصوصاً دکتر فاطمی و اعضای حزب ایران از این عدم قاطعیت شاه آگاهند و شاه را زیر منگنه گذاشته اند که به هرچه مصدق می خواهد تن دردهد.

.....

.....

علا مرتب به شاه توصیه می کرد که در برابر مصدق قاطعیت بخرج دهد و ضمناً شروع به اقداماتی بکند که منجر به تغییر دولت شود. هر چند علا چندان زاهدی را نمی پسندد، با این همه عقیده مند است که در شرایط فعلی زاهدی تنها شخصی است که می تواند جای مصدق را بگیرد. در عرض این پنج شش هفته گذشته علا دائم تلاش کرده بود شاه را متقاعد کند که گامهایی برای اینکه دوستی خود را به زاهدی نشان داده باشد، بردارد. شاه چنین می نمود که از این نصیحت ها دلخور شده است. متدرجاً در برابر توصیه های مصرانه و نصیحت های علا کم حوصله شده بود و تمایل خودش این بود که پایبند یا تسلیم شود [در مقابل خواستهای مصدق].

.....

.....

علا بسختی کوشیده بود شاه را وادار کند که به او اجازه دهد که بعنوان وزیر دربار به اتهامات مصدق نسبت به شاه و دربار پاسخ دهد. شاه بر روی قسمت‌های حیاتی متن قلم کشیده بود و بعد به علا گفته بود که دیگر مسئول پاسخ دادن به مصدق نباشد. وقتی مصدق و اطرافیانش فهمیدند که ستون اصلی مقاومت شاه، خود علا است نیروهای خود را برای کوبیدن او بسیج کردند.

.....

.....

اوج فشار آوردن [بر شاه] زمانی بود که در روز ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) دکتر فاطمی وزیر خارجه به دیدار شاه آمد. این دیدار بدون روادید علا و بدون اطلاع وی انجام گرفت و دو ساعت طول کشید. فاطمی در این دیدار با مداهنه از شاه، به او گفته بود که رایزنی‌های علا به ضرر شاه است و اگر او از سر کار برداشته شود تمام اختلافات شاه و مصدق قابل حل خواهد بود. بعد از شرفیابی فاطمی، شاه در قبال علا ناراحت بود و از گفتگو با علا طفره می‌رفت.

.....

.....

۲- من معتقدم که علاوه بر حامیان مصدق دیگران هم در سرنگونی علا دست داشته‌اند. در بین خود فامیل شاه و در دربار کسانی هستند که دشمن علا می‌باشند. و فکر می‌کنند ضعف شاه در مقابل مصدق ناشی از وسوسه‌های علا بوده است. حتی بعضی معتقدند که علا جاسوس شخص مصدق در دربار بوده است. من شخصاً این اتهامات را همیشه ناروا شناختم. هرچند باید چنین انگاشت که در مقایسه با بعضی از رایزنان دیگر شاه که آتشی‌ترند توصیه علا این بوده است که شاه با مدارا با مصدق طرف شود. هواداران انگلیس و فرانسه علا را مهم‌ترین عامل نفوذی آمریکا در دربار بشمار آورده‌اند و نسبت به او دشمنی ورزیده‌اند. این عناصر از حذف قدرت علا در دربار بسیار شادمان‌اند. عناصر طرفدار قاجارها نیز، او را که به پهلوی‌ها یعنی براندازندگان سلسله قاجاری وفادار است، دوست ندارند.

امضاء هندرسون

ب - کوتاه شده گفتگوهای هندرسون با ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار

ب. ۱- سند شماره ۴۳۱۱. شماره بایگانی (788.00/5-453). محرمانه

۴ مه ۱۹۵۳ (۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲)

از تهران - به وزیر خارجه فوری

۱- من امینی را از زمانی که به جانشینی وزارت دربار منصوب شد تاکنون دوبار و مختصراً دیده‌ام. نخست بتاريخ ۳۰ آوریل در پذیرایی سفارتخانه و دیگر بار عصر روز دوم ماه مه در سفارت عراق

.....

.....

۲- [در حدود ۵ سطر از اصل سند حذف شده است]

۳- در ضمن صحبت در حضور قشقائی، امینی اظهار کرد که لازم است اختلافات بین شاه و مصدق هرچه زودتر رفع و رجوع شود. در شرایط بلا تکلیفی فعلی هم دربار ضعیف می‌شود و هم مخالفین جری می‌شوند و تنها سود آن به توده (حزب توده) می‌رسد. منتها اساس این رفع و رجوع اختلافات، تأثیرات ژرفی در آینده ایران خواهد داشت و اگر این حل و فصل قرار است به نفع ایران تمام شود الزاماً باید در هماهنگی با سیاست آمریکا باشد. [امینی گفت] غیرممکن است که ایران بی طرف بماند. ایران باید قویاً جانب غرب را بگیرد و تنها ارتباط منطقی هم برای ایران با آمریکا است.

امینی گفت پیش از آنکه بتواند به شاه توصیه‌ای در موارد و شرایط اختلافات بکند لازم است از چند چیز آگاه شود. سؤال اول - سیاست آمریکا در مورد ایران و مخصوصاً در مورد مصدق چیست؟ وی اضافه کرد به مجردی که اختلافات بین شاه و مصدق برطرف شود، او به شاه توصیه خواهد کرد که به ساحل خزر برود. بعداً هم مایل است ترتیب رفتن شاه به خارج را بدهد. و به ویژه مایل است درباره چند و چون کشورهایی که شاه می‌تواند به آنها سفر کند، مخصوصاً کشورهای سلطنتی پیشنهادهایی دریافت کند.

سؤال دوم - آیا ممکن است سفارت (سفارت آمریکا) پیشنهادهایی در این زمینه بدهد و قرار دعوتی از شاه را ترتیب دهد؟

در فرجام امینی می‌خواست بداند هرآینه تغییر رژیم در ایران به میان آید، موضع آمریکا در این باره چه خواهد بود؟ شاه در این مورد خیلی بیمناک است. امینی مخصوصاً آشکار کرد که منظورش از «تغییر رژیم» هم تغییر نوع حکومت سلطنتی است و هم تعویض محمدرضا با شاه دیگری.

۴- امینی اشاره کرد که بنظر او فقط دو راه ممکن است: یا مصدق در مسند قدرت

باقی بماند و کمک از آمریکا دریافت کند، یا به مصدق تکلیف شود که با گزینش جانشین خود از نخست‌وزیری استعفا کند و بصورت «بزرگ مرد ریش سفید ایران» در کناری بنشیند. هرگونه کودتا برای براندازی مصدق «خونین» خواهد بود و همه‌ی دست‌آوردهای نهضت ملی را بباد خواهد داد و به‌رحال غیرقابل قبول بوده و امکان پیروزی آن هم اندک است.

امینی در حالیکه قشقائی اظهار موافقت با او می‌کرد، افزود: اگر مصدق یا جانشین او اطمینان به حمایت از آمریکا پیدا کند و حمایت کامل از شاه طوری ابراز شود که مخالفین خنثی شوند، من (یعنی امینی) و دوستانم مطمئن هستیم که مصدق یا جانشین برگزیده او را می‌توانیم حاضر کنیم یا به او بقبولانیم که از حزب ایران دست بشوید و بصورت قاطعی در مقابل حزب توده بایستد. امینی افزود من ایمان دارم که همدستی مصدق با افراطیون و فراقسیون‌های رادیکال تنها و تنها عدم احساس ایمنی مصدق در روابط خود با دربار، فشار مخالفین و ترس دائم از کودتای نظامی است.

امضاء هندرسون

ب. ۲- سند شماره ۴۳۲۴. (شماره بایگانی 788.00/5-553)

تلگرافی از تهران به وزیر خارجه (آمریکا) ۵ مه ۱۹۵۳ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۲)

۱- اعضاء کلیدی سفارتخانه با من موافقتند که امینی کفیل وزارت دربار هنوز خودش را قابل اطمینان نشان نداده است که ما بتوانیم پاسخ معینی در باره سؤال اول او به وی بدهیم. [در اینجا روی کلماتی خط کشیده شده تا بتوان خواند. اما با رجوع به سند قبلی می‌توان از سؤال اول امینی اطلاع حاصل کرد.] [رجوع شود به تلگراف این سفارتخانه نمره ۴۳۱۱- مورخه ۴ مه]

امینی از فامیل پرنفوذ قاجار است و به احتمال بسیار قوی حاضر به حمایت از شاه کنونی که پدرش قاجاریه را ساقط کرد، نخواهد بود. این فامیل پرجاه و فرصت‌طلب‌اند و از ائتلاف‌های موقتی با این و آن سعی می‌کنند به سود خود بهره‌گیری کنند. دوستی او با قشقائی‌ها که همانگونه فرصت‌طلب‌اند و همچنین وزیر خارجه (فاطمی)، سوءظن ما را درباره انگیزه‌های نهفته او تأیید می‌کند.

۳- اگر وزارت خارجه موافقتند من مایلیم به [نام حذف شده] مأموریت بدهم پاسخی

به‌سؤالات امینی به نحو زیر بدهد:

پاسخ به سؤال اول او باید اینطور باشد که سفیر آمریکا سیاست ثابت دولت آمریکا را مبنی بر عدم دخالت در مسائل داخلی ایران از راه حمایت سیاسی از این یا آن رهبر سیاسی یا گروه خاصی ابراز می‌کند. دولت آمریکا مایل به استقرار روابط دوستانه و تشریک مساعی صمیمانه با دولت کنونی ایران به رهبری مصدق است. همچنانکه در قبال هر رهبر سیاسی قانونی دیگری که بعداً بیاید و آشکارا متمایل به دوستی متقابل با آمریکا باشد، همین موضع را خواهد داشت. سفیر آمریکا هم‌اکنون در موقعیتی نیست که بتواند نسبت به استمرار کمک‌های مالی یا مقادیر معتدبه امداد اقتصادی آمریکا به ایران جواب مثبت بدهد. سفیر فکر می‌کند که در شرایط فعلی بعلت ماجرای نفت که اثر نامطلوبی در افکار عامه آمریکا گذاشته مشکل بتوان اینگونه کمک‌ها را براه انداخت.

امضاء هندرسون

ب. ۳- مراسله شماره ۱۰۱۴

یادداشت مذاکرات بتاريخ ۱۸ ماه مه ۱۹۵۳ (۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲)

شرکت کنندگان:

ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار

لوی هندرسون - سفیر آمریکا

آقای امینی کفیل وزارت دربار و همسرشان برای صرف چای در محل اقامت سفارت در تاریخ ۱۸ ماه مه حضور یافتند. آقای امینی و بنده از فرصت استفاده کرده برای مذاکرات خصوصی ضمن گردش، در باغ راه افتادیم. امینی گفت که در کوششهای خود برای ترمیم مناسبات بین شاه و نخست‌وزیر موفقیت‌هایی داشته است. ولی این کار به دلایلی مشکل بود. مصدق يك دنده و مظنون است و شاه مظنون است و طفره‌زن. با این همه امینی موفق شده بود نوعی تفاهم شکننده بین این دو نفر برقرار کند که بر پایه يك توافق مشترك قرار می‌گرفت و آن عبارت بود از تشریک مساعی هر دو برای جلوگیری از نفوذ حزب توده تحت کنترل کمونیست‌ها که از نظر تشکیلاتی قدرت زیادی پیدا کرده بود.

نخست‌وزیر در فشار آوردن بر روی شاه برای اخذ امتیازاتی که می‌خواست بگیرد، از پذیرش حمایت توده‌ای ابا نکرده بود. حالا که شاه حاضر به واگذاری زمینهای سلطنتی شده و کمتر در مسائل مربوط به ارتش دخالت می‌کند، نخست‌وزیر حاضر است به مخالفت با حزب توده برخیزد.

امینی گفت که نخست‌وزیر مصدق در باره انتشار گزارشی در کیهان خیلی از جا در رفته بود. این گزارش مبنی بر این بوده است که دادگستری اعلام کرده است که عضویت در حزب توده مغایرتی با کشوردوستی ندارد و اعضای حزب نباید صرفاً بخاطر عضویت خود در حزب بازداشت شوند. مصدق گفته بود که این تصمیم در ژانویه گذشته گرفته شده بود و دولت با وجود آن توانسته بود اعضای حزب را تحت قوانین حکومت نظامی در بازداشت نگاه دارد و متضمن تغییر موضع دولت در مقابل حزب نبوده است. و این گزارش عمداً در موقعی در کیهان انتشار یافته بود که موقعیت ایران را دقیقاً در زمانی که هندرسون می‌خواست برای مذاکره با دالس به کراچی سفر کند، متزلزل نماید. امینی می‌خواست به من اطمینان دوباره بدهد که دولت مصدق نه تنها سر آشتی با حزب را ندارد بلکه برعکس در نظر دارد که با حزب توده آشکارا رودررو قرار بگیرد.

.....

.....

امینی به مصدق پیشنهاد کرده بود که بهتر است مصدق از متقاعد کردن مجلس یا خود شاه برای اظهار یا اتخاذ تصمیم در باره تغییر اختیارات قانونی شاه در مورد ارتش در شرایط فعلی دست بردارد. او به دکتر مصدق گفته بود مطمئن است که شاه حاضر است تا زمانی که دکتر مصدق نخست‌وزیر است، او را در کنترل کامل ارتش آزاد بگذارد. با اینهمه اگر شاه مجبور شود برای همیشه از اختیارات خود در باره ارتش بگذرد، امکان خطرات جدی برای ایران پیش می‌آید. مثلاً اگر یا سلب اختیارات شاه در ارتش یحتمل يك نخست‌وزیر چپی سرکار بیاید، کشور با خطر بزرگی روبرو خواهد شد. اما گوش نخست‌وزیر بدهکار اینگونه مباحث نیست. مصدق گفته است که آینده مربوط به آینده است. اصل مطلب این است که شاه از این پس نباید سر کرده ارتش باشد. این اصل همین حالا باید پذیرفته شود.

امینی از من پرسید که آیا به عقیده من امکان دارد که آمریکا کمک‌های اقتصادی خود را به ایران در آینده نزدیک از سر بگیرد. من به امینی گفتم که تا زمانی که امکانات حل مسئله غرامت [به شرکت نفت انگلیس] حل و فصل نشده، دولت آمریکا با افکار عمومی منفی روبروست و بعید می‌نماید که بتواند کمک‌های معتنا به قابلی به ایران ارائه کند. به او گفتم که بنظر می‌رسد مذاکرات مربوط به غرامت به بن‌بست رسیده است. انگلیسها مصمم‌اند که از

گام‌هایی که در فوریه گذشته برداشته‌اند، گامی فراتر نهند و دکتر مصدق هم متقابلاً یک‌دنده اصرار می‌ورزد که بر پایه آخرین پیشنهاد انگلیسها امکان توافق موجود نیست. من به امینی متذکر شدم که اشکال اساسی گویا این است که انگلیسها به این نتیجه رسیده‌اند که معامله با مصدق وقت تلف کردن است، چون به گمان انگلیسها مصدق نیت آنرا ندارد که در صورت توافق در مسئله غرامت، عملاً ایران را موظف به پرداخت آن بداند.

امینی گفت در آن صورت شاید لازم شود که ایران نخست‌وزیر تازه‌ای داشته باشد. من گفتم که در این مورد تصمیم با خود ایرانیان است، و مناسبتی ندارد که من در این قبیل زمینه‌ها اظهارنظر بکنم. امینی گفت که مشکل است بتوان کسی را یافت که بدون تأیید و موافقت دکتر مصدق بجای او مصدر کار شود. ممکن است بتوان به دکتر مصدق قبولاند که بالاخره استعفا کند. بشرط آنکه متقاعد شود که جانشین او سیاست‌هایی را اعمال نخواهد کرد که باعث شود کشور ایران تمام دست‌آوردهایی را که دکتر مصدق برای کشور اندوخته است بباد دهد. هم‌اکنون کسی در افق سیاست ایران با این خصوصیات دیده نمی‌شود.

ج - گفتگوهای سفیر و اعضاء برجسته سفارت آمریکا با محرم شاه

اسناد حاکی از آن است که گفتگوها در دو نوبت انجام شده است. بار اول در ۲۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۲ و بار دوم در بیست و هفتم همان ماه. از زبان این فرستاده مورد اعتماد محمدرضا شاه است که می‌توان به کنه فکر و راه و روش او در قبال حکومت دکتر مصدق پی برد. و متوجه مصلحتی و اغفال‌گرانه بودن برخی گفته‌های وی شد، که از طریق حسین علا و ابوالقاسم امینی به سفیر منتقل می‌گردید. از لحاظ اهمیت این اسناد، بخش‌های مهم از آن‌ها نقل می‌شود. همان‌گونه که قبلاً خاطر نشان کردم، امیدوارم در فرصت مناسب، متن کامل آن‌ها را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم.

ج. ۱ - شماره پیام ۹۵۳. (شماره بایگانی 788.00/5-1953)

فرستاده از تهران (بکلی سِرّی)

یادداشت گفتگو

۱۴ مه ۱۹۵۳ (۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲)

عصر روز ۱۳ مه سفیر با شخصی که بی‌نهایت به شاه نزدیک است به گفتگو پرداخت. فرمانده پولارد (Commander Pollard) وابسته دریایی و آقای ملبورن (Melbourne) [کاردار سفارت] هم حضور داشتند.

فرستاده شاه چنین گفت که شهریار مایل است که مراتب امتنان خود را در باره کوشش‌های سفیر در زمانیکه شاه تحت فشار زیاد بود که مملکت را ترک کند، ابراز کند. شاه مایل است به نظر سفیر برساند که اگر وساطت و عملیات سفیر در آن زمان در میان نبود هرآینه نهاد سلطنت در ایران برافکنده شده و کشور تکه تکه شده بود. همچنین شاه مایل است تشکرات عمیق خود را از طریق سفیر نسبت به ادامه حمایت دولت آمریکا ابراز دارد.

فرستاده مایل بود که سفیر از خطوط اصلی سیاست شاه نسبت به دکتر مصدق آگاه شود. مصدق در نتیجه يك نقشه دقیق چندین ساله و از پیش تدوین شده بالاخره قدرت را بدست گرفته بود. او احساسات مردم ایران را در سرپرده نخست‌وزیری خودش برانگیخته و از حمایت افکار عمومی و مجلس برخوردار شده بود. شاه با طیب خاطر با نخست‌وزیری مصدق موافقت نکرده بود، ولی در برابر نیروهای حامی مصدق به این انتصاب تن داده بود. اکنون هم معتقد است که تنها راه عزل نهائی مصدق از نخست‌وزیری از همان طریق رأی مجلس است که اول نیز راه را برای مصدق باز کرده بود. شاه معتقد بود که گذشت زمان مصدق را دارد بی اعتبار می کند و تهدیدات شوروی‌ها نسبت به ایران پس از مرگ استالین کاهش یافته و بنابراین برکنار کردن مصدق از يك راه قانونی در آینده نه چندان دور صورت عمل خواهد یافت. خود شاه این شیوه را ترجیح می دهد تا مثلاً يك کودتای نظامی یا دستورالعمل دلبخواه شاه مبنی بر عزل مصدق و انتصاب شخص دیگری به نخست‌وزیری یا زندانی کردن مصدق یا تبعید وی یا حتی مرگ او بدست بلوایان تهران. در هر يك از این شقوق، از مصدق يك شهید ساخته خواهد شد و سرچشمه دردسرهای جدی در آینده خواهد بود.

سیاست اعلیحضرت، در قبال مصدق این است که به فشارهای او به آهستگی تن دردهد ولی ضمناً با استفاده از تغییر شرایط به حد اکثر ممکن، مواضع از دست رفته را باز یابد. اگر شاه با صلابت به مخالفت علنی با مصدق برخاسته بود مسلماً تاکنون از میان برداشته شده بود، مانند درختی که در برابر باد طوفانی راست بایستد و از بیخ کنده شود. اینگونه مثال‌ها را فرستاده شاه برای روشن کردن مواضع سیاسی شاه در پاسخ برخی صاحب‌منصبان آمریکایی که مایلند شاه در برابر مصدق قدرتمندانه ایستادگی بکند و از رفتار او راضی نیستند، مطرح می کرد.

وقتی که از شخصیت‌های مختلف صحبت شد، فرستاده گفت که شاه اعتماد زیادی به

کفیل وزیر دربار که تازه منصوب شده یعنی آقای ابوالقاسم امینی ندارد. ولی بهرحال امینی در شرایط کنونی آدم مهمی است و شاه مایل نیست که او را از خود برنجانند. امید این است که سفیر در برخورد خود با آقای امینی منویات و برخورد اعلیحضرت را ملحوظ دارد.

وقتی برگشتیم به صحبت در باره مسئله نفت، فرستاده گفت که شاه معتقد است که منافع حقیقی ایران و جامعه دنیای آزاد در این است که هر وقت سفیر ملاقات رسمی با دکتر مصدق دارد وی را از بحث در باره مسئله نفت و راههای احتمالی حل آن باز دارد و دلسرد کند. دکتر مصدق در این مکالمات جدی نیست. مسائل مربوط به بحران نفت و از آنجمله مسئله گرامت (به شرکت نفت انگلیس) تنها با دولتی غیر از دولت مصدق امکان پذیر خواهد بود. فرستاده گفت که شاه بسیار ممنون است که سفیر در مکالمات خود با دکتر مصدق این شیوه را اتخاذ کرده است که وقتی مسئله نفت به پیش آورده می شود، به دکتر مصدق می گوید که دولت آمریکا دیگر در موقعیتی نیست که بیش از این برای حل مسئله نفت کوششی بعمل آورد و اگر دکتر مصدق در این مورد پیشنهادات یا ملاحظاتی دارد بهتر است آنها را از راههای دیگری جز آمریکا به اطلاع دولت انگلیس برساند. او چنین نتیجه گرفت که زمینه مساعدی برای دوباره گشودن مذاکرات نفت با مصدق وجود ندارد. با وجود این ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر باید بدون اتلاف وقت بین خودشان به تفاهم کامل در باره چگونگی فیصله مسئله نفت با ایران در آینده برسند. مهم این است که مسئله ایران با اتخاذ سیاستهای مخالف بین آمریکا و انگلیس در این باره، وخیم تر نشود.

ج. ۲ - صورتجلسه گفتگوها

مراسله شماره ۹۷۵ از تهران به وزارت خارجه آمریکا.

(شماره بایگانی 788.00/5-1953)

شرکت کنندگان: سفیر

منبع (فرستاده شاه)

آقای ملبورن، دبیر اول سفارت

آقای کاینک هام، دبیر سوم سفارت

فرستاده شاه هفدهم ماه مه (۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲)، حدود ساعت ۹ شب، با سفیر و دیگر کارکنان یاد شده در بالا دیدار کرد تا پیامی را از سوی شاه تسلیم کند. فرستاده اظهار داشت که به احتمال، فردای آن روز، آقای امینی پیام همانندی را در اختیار سفیر خواهد

گذاشت، ولی تنها او حامل اظهارنظرهای خصوصی شاه خواهد بود و نه امینی. محتوای اصل پیام به قرار زیر است:

الف - حکومت مصدق حاضر است در عین تظاهر به بیطرفی بطور نهانی از غرب حمایت کند و در صورتی که شاه با پشتیبانی از دولت وی موافق باشد، اقدام‌های شدیدی برضد کمونیست‌های ایران بعمل آورد.

ب - دولت مصدق حاضر است کمک مالی یا اقتصادی قابل توجه دولت آمریکا را بپذیرد، مشروط بر این که دولت مذکور اصرار نداشته باشد که ایران در برابر دریافت این کمک، بطور علنی از سیاست بی‌طرفی خود دست بکشد و به همگان اعلام کند که بخشی از جهان آزاد است.

ج - شاه موافقت خود را با شرط همکاری یاد شده در بند الف اعلام کرده است. اظهارنظرهای خصوصی شاه پیرامون این پیام حاکی از این بود که چنانچه مصدق سعی کند موقعیت شاه، بویژه موقعیت وی در قبال ارتش را متزلزل سازد، شاه از حمایت علنی از مصدق دست می‌کشد. در واقع اگر مصدق همچنان بر سلب مسئولیت‌های شاه در برابر ارتش پای بفشارد، شاه ایران را ترك می‌کند.

.....

.....

شاه احساس می‌کرد که آمریکا باید از برگ برنده کنونی خود که حاصل علاقه شدید مصدق به جلب حمایت آمریکا است استفاده کند تا نظر وی را نسبت به گروه‌های کمونیست داخلی تغییر دهد... شاه بر این باور بود که مصدق بقدری مستأصل شده که حاضر است این شرایط را در ازای جلب پشتیبانی آمریکا بپذیرد.

سفیر به فرستاده شاه یادآور شد که اتخاذ چنین روشی از جانب آمریکا موجب خواهد شد که موضوع حل مسئله پرداخت غرامت چندان جدی گرفته نشود. مصدق ممکن است تصور کند که با دادن امتیازهایی چند به غرب در زمینه برخورد شدیدتر با کمونیست‌های ایران، می‌تواند کمک اقتصادی قابل ملاحظه‌ای از آمریکا دریافت کند، بدون آن که ایران مجبور باشد با پرداخت غرامت بابت ملی کردن نفت به شرکت نفت ایران و انگلیس موافقت کند.

فرستاده شاه خاطرنشان ساخت که مصدق، هوادارانش و همه مردم ایران بر این عقیده‌اند که می‌توانند بدون حل مسئله نفت هم از کمک آمریکا برخوردار شوند. زیرا آمریکا

نمی‌تواند بخود اجازه دهد شاهد افزایش نفوذ کمونیست‌ها، در نتیجه خرابی هرچه بیشتر وضع اقتصادی کشور باشد. به گفته فرستاده، شاه پیشنهاد می‌کرد که آمریکا اطلاعیه‌ای رسمی صادر کند و طی آن بروشنی به ایران و جهانیان اعلام دارد که تا وقتی ایران تمایل قطعی خود را نسبت به حل مسئله نفت به ثبوت نرسانده، آمریکا هیچگونه کمکی به ایران نخواهد کرد. گفته شد که اگر چنین اطلاعیه‌ای در این لحظه صادر شود مصدق خواهد گفت که به انگلیس پیشنهاد مذاکره در باره غرامت کرده و آنها رد کرده‌اند. فرستاده پیشنهاد کرد که در این صورت باید کوشید انگلیس‌ها را مجاب کرد تا مذاکره با مصدق را شروع کنند تا در صورتی که مذاکره به شکست منتهی شد، که بی‌تردید چنین نیز خواهد شد، آمریکا بتواند اطلاعیه موردنظر را صادر کند و فرصتی هم برای پاسخگویی به مصدق ندهد. به عقیده شاه، تا وقتی مصدق نخست‌وزیر باشد، حل مسئله نفت میسر نخواهد بود. شاه اطمینان داشت که مصدق را باید از راه پارلمانی سرنگون ساخت، اما احساس می‌کرد که باید از راههای پنهانی بر مجلس فشار آورد تا در این جهت عمل کند. این راههای پنهانی بویژه کمک مادی آمریکا و حمایت آمریکا از سرلشگر فضل‌الله زاهدی و دکتر مظفر بقائی را شامل خواهد شد. شاه مطمئن بود که هر دو شخص نام برده آدم‌های درستکار، وفادار و صادقی هستند و این که بهترین فرصت برای رهایی ایرانیان از مخمصه کنونی این است که سرلشگر زاهدی نخست‌وزیر شود.

شاه اگر تاکنون به دفاع علنی از زاهدی برنخاسته، تنها به این خاطر است که چنین حرکتی فقط می‌تواند حکومت مصدق را به تشدید فشار بر زاهدی وادارد. فرستاده قبول داشت که شاه تا چند ماه پیش از آن نظر مساعدی به زاهدی نداشت اما گفت که تحولات اخیر، شاه را متقاعد ساخته بود که زاهدی تنها چاره ایران برای غلبه بر معضل کنونی است.

.....

.....

شاه احساس می‌کرد که علا اگرچه کاملاً صادق و وفادار است، اما آدم ابلهی بیش

نیست...

وقتی علا وزیر دربار بود، شاه گاه با او درد دل می‌کرد، ولی بعد متوجه شد که علا حرف‌های محرمانه‌اش را از سر سادگی با مصدق درمیان می‌گذارد. از قرار معلوم شاه هیچگونه اعتمادی نیز به آقای امینی نداشت و آنچه را که نمی‌خواست مصدق بشنود به او

نمی‌گفت و به این ترتیب لو نمی‌رفت.

.....

.....

شاه بر این باور بود که کمک‌های مالی آمریکا را می‌توان توسط اردشیر زاهدی پسر سرلشگر زاهدی، که آدم مطلقاً صادقی است، منتقل کرد و پیشنهاد می‌کرد که به کسانی که از اردشیر زاهدی پول بگیرند چنین فهماند که پول را شاه در اختیارشان گذاشته است... پیشنهاد شاه این بود که برای ساقط کردن دولت مصدق، آمریکا مصدق را وادارد تا به شرحی که در بالا آمد بر ضد حزب توده موضع بگیرد. اگر مصدق چنین کاری را انجام دهد، چاره‌ای ندارد جز آن که به دربار و مجلس روی آورد. و اگر قدرت او در مجلس بر اثر پشتیبانی نهانی نمایندگان از زاهدی و بقائی متزلزل شود و دربار هم از هرگونه حمایت از او خودداری ورزد، آنگاه کار مصدق تمام خواهد بود. شاه ترجیح می‌داد که خود هیچ ابتکاری علیه مصدق بخرج ندهد و احساس می‌کرد که مصدق چون از راه پارلمانی به قدرت رسیده باید از همان راه سرنگون شود و بهتر است هیچگونه مداخله آشکاری از طرف شاه صورت نگیرد.

.....

.....

نماینده شاه در خاتمه اظهار داشت که آقای امینی در گفتگوی ۱۸ ماه مه با سفیر ممکن است پیشنهاد کند که سفیر دکتر مصدق را ترغیب کند سرتیپ محمود امینی را بجای سرتیپ ریاحی به ریاست ستاد ارتش گمارد. وزیر دربار پیشنهاد خواهد کرد که سفیر از دکتر مصدق بخواهد برای اثبات حسن نیت خود سرتیپ ریاحی را که ارتباطش با حزب ایران او را در موضع مخالفت با آمریکا قرار می‌دهد، برکنار سازد و سرتیپ امینی را جایگزین او سازد. اما امینی در مقام ریاست ستاد ارتش به هیچوجه برای شاه قابل قبول نخواهد بود و شاه با وجود آن که ابتدا شك داشت که ریاحی آدم مناسبی باشد، ولی این آخرها اعتقاد هرچه بیشتری به او پیدا کرده است.

خلاصه‌ای از مطالب فوق تکرار شد تا نماینده شاه و سفیر مطمئن شوند که منظور یکدیگر را خوب فهمیده‌اند. دیدار سفیر با فرستاده شاه ساعت دوازده و نیم پایان گرفت.

د - پیام حاوی پیشنهادات سرلشگر زاهدی به سفیر آمریکا، در صورت رسیدن به

قدرت

از سفارت‌خانه تهران به وزارت امور خارجه، واشنگتن

سند شماره ۹۸۲. (شماره بایگانی 788.00/5-2053)

تاریخ ۲۰ ماه مه ۱۹۵۳ (۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲)

طرح غیررسمی برنامه پیشنهادی سرلشگر زاهدی برای ایران

مفتخرم که نسخه‌ای از مراسله‌ای را که در ۱۹ ماه مه از سوی يك مقام ایرانی دریافت کرده‌ام ارسال دارم که طی آن برنامه آزمایشی را که سرلشگر زاهدی در صورت رسیدن به مقام نخست‌وزیری اجرا خواهد کرد، پس از دیدار و گفتگو با وی و به درخواست ایشان، ارائه کرده است.

می‌توان یادآور شد که سرلشگر زاهدی پیشنهاد می‌کند که موضع تندی علیه کمونیست‌ها اتخاذ شود و نظم به کشور بازگردانده شود و آنگاه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی که از قرار نیازمند کمک مالی و اقتصادی خارجی قابل ملاحظه‌ای خواهد بود، آغاز گردد.

سرلشگر زاهدی پیشنهاد موقتی نیز برای حل مسئله نفت ارائه کرده است. او همچنین عقیده دارد که ضرورت دارد که حکومت آمریکا در امور ایران دخالت کند، چون ایرانی‌ها نمی‌توانند به تنهایی حکومت کنونی را سرنگون کنند. و بالاخره سرلشگر زاهدی اظهار علاقه می‌کند که حاضر است با هر ایرانی دیگری که بتواند در مقام نخست‌وزیری آتی برنامه پیشنهادی فوق را با موفقیت اجرا کند همکاری نماید.

لوی. و. هندرسون

سفیر

عالیجناب!

شب گذشته سرلشگر زاهدی از من خواست تا در مجلس با او ملاقات کنم. او از من خواست تا پیامی بیانگر خط‌مشی او در صورت رسیدن به قدرت را در اختیار جنابعالی بگذارم.

۱- نخستین و مهم‌ترین دستور او استقرار نظم، انضباط و امنیت خواهد بود. از همان روز اول، حزب توده و سازمان‌های کمونیستی دست‌نشانده را درهم خواهد کوبید، مطمئن است که پس از سه ماه، اثری از توده‌ای‌ها در کوچه و خیابان‌های شهرهای ایران باقی نخواهد

ماند. و چون در روستاها کمونیست‌ها حضور ندارند، وضع نابسامان کنونی پایان خواهد گرفت. بیشتر این نابسامانی‌ها از ناحیه دولت برخاسته که در حال حاضر کمونیست‌ها را تشویق می‌نماید و با آنها تبانی می‌کند.

۲- به محض برقراری نظم و سرکوب کامل کمونیست‌ها، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی زیر آغاز خواهد شد:

الف - افزایش تولید کشاورزی از راه اعطای وام مختصر به دهقانان (تا ۵ هزار ریال به هر نفر)؛ افزایش قیمت خرید جو و گندم از طریق همسطح کردن آن با قیمت‌های جهانی (قیمت خرید داخلی در حال حاضر یک سوم قیمت‌های جهانی است) از راه خرید آن توسط دولت و فروش آن به کشورهایمانند پاکستان، هند و ژاپن که نیازمند این فرآورده‌ها هستند. این کار قدرت خرید دهقانان را که ۸۰ درصد جمعیت ایران هستند افزایش خواهد داد.

ب - تعدیل ثروت از طریق وضع مالیات‌های سنگین‌تر بر کالاهای تجملی و دارایی.

ج - اصلاحات ارضی و بهبود وضع اراضی بدون آب:

د - برنامه فوری و گسترده کارهای عمرانی عمومی - این امر نیازمند کمک مالی از سوی بانک جهانی، بانک صادرات و واردات و بویژه آمریکا خواهد بود.

۳- مسئله نفت از طریق تشکیل یک کمیته بین‌المللی مرکب از ۳ عضو ایرانی، ۳ عضو بریتانیایی و دو عضو بیطرف که یکی از آندو ریاست کمیته را خواهد داشت، حل خواهد شد. تصمیم این کمیته به تصویب پارلمان ایران خواهد رسید.

۴- از همان روز نخست، مبارزه وقفه‌ناپذیر بر ضد ارتشاء را از طریق انتصاب وزیران خوشنام و شریف و پاکسازی کارمندان ناسالم آغاز خواهد کرد.

در باره موضع دولت کنونی - [زاهدی] می‌گوید که نمایندگان حاضرند پیشنهاد عدم اعتماد شامل امضای نصف به اضافه یک از نمایندگان را امضاء کنند؛ این کار را هر لحظه می‌توان انجام داد. نمایندگان می‌ترسند که شاه بدون اعمال فشار کافی از سوی آمریکا و انگلیس با این پیشنهاد نمایندگان همراهی نکند؛ احساس او [زاهدی] این است که دیر یا زود آمریکا باید همراه شاه وارد عمل شود، زیرا ایرانیان نمی‌توانند خود را نجات دهند. از آنجا که وضع کنونی در نتیجه مداخله خارجی پدید آمده، برای ایرانیان غیر ممکن است که حکومت کنونی را به تنهایی ساقط کنند.

هرچه زودتر این کار صورت گیرد، اعاده نظم و بازسازی وضع اقتصادی و اجتماعی

کشور آسان تر خواهد بود. سرلشگر زاهدی می‌افزاید که چنانچه حکومت آمریکا در اجرای این برنامه به وی اعتماد ندارد، حاضر است با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند همکاری کند و او را مورد حمایت قرار دهد و از تلاش‌های خود برای نخست‌وزیر شدن بسود این شخص انصراف ورزد.

ه - گزارش از گفتگوی هندرسون با محمدرضا شاه

تاریخ ۳۰ ماه مه ۱۹۵۳ (۹ خرداد ماه ۱۳۳۲)

گزارش گفتگو

شرکت کنندگان: اعلیحضرت همایونی شاهنشاه ایران

لوی هندرسون سفیر آمریکا

امروز به پیشنهاد شاه که چند روز پیش دریافت کرده بودم شرفیاب شدم. برای اینکه این دیدار محرمانه باشد وی مرا در باغ کاخ پذیرفت. مذاکرات ما حدود یکساعت و بیست دقیقه طول کشید.

پس از تبادل و تعارفات مقدماتی به شاه گفتم که استنباط من این است که او در باره نظر انگلیسها نسبت به خود مطمئن نیست. بنابراین من بخود اجازه داده‌ام که در این زمینه کاشف بعمل آورم و می‌توانم اظهار کنم که آقای چرچیل به من اجازه داده است بگویم که اگر شاه از قدرت بیفتند یا کناره‌گیری کند یا بیرون انداخته شود، انگلیسها خیلی متأسف خواهند شد. بنظر می‌رسید که با شنیدن این سخنان شاه خیلی خاطر جمع شد. شاه گفت که نگرانی او در باره موضع‌گیری انگلیسها مخصوصاً به این دلیل است که چند تن از نمایندگان مجلس که همه می‌دانند با انگلیسها تماس نزدیک دارند، در میان فعال‌ترین کسانی هستند که می‌کوشند اختیارات شاه محدود شود. در گذشته سرلشگر فریزر (Frazer) سعی کرده بود شاه را متقاعد کند که صلاح اوست که مانند یک شاه مشروطه بر طبق قانون اساسی مانند سلاطین اروپایی باشد. سفیر بولارد (Bullard) اندکی پس از جلوس شاه به تخت سلطنت همین نظر را ابراز داشته بود و سفرای انگلیس یکی پس از دیگری و حتی میدلتون (Middleton) [کاردار سفارت] در فرصت‌های مختلف پیشنهاد کرده بودند که به صلاح شاه است که خود را در «طاقچه بالا» بگذارد و از دخالت در کشمکش‌های سیاسی ایران بپرهیزد. شاه افزود که: «حالا با این پیام مستر چرچیل، بنظر می‌آید که انگلیسها نظرشان در مورد چند و چون قدرت شاه دارد تغییر می‌کند». خودش مطمئن است که در

شرایط ایران شاه مجبور است در حیات سیاسی و مخصوصاً حیات نظامی کشور نقشی ایفا کند و می گوید اگر شاه چنین نکند، سردرگمی و هرج و مرج فراگیر خواهد شد.

شاه گفت: «باید صاف و پوست کنده اعتراف کند که تاکنون نتوانسته است مطابق سوگند خود درباره حراست از قانون اساسی رفتار نماید. قانون اساسی را این حکومت در عرض یکسال گذشته بدون تعارف زیر پا گذاشته است. او متأسفانه در موقعیتی نبوده که دخالت کند».

من به شاه گفتم که مایلیم نظر خود را بدون رودربایستی در باره نامزد شدن سرلشگر زاهدی به پست نخست وزیری بیان کند. آیا سرلشگر زاهدی برای شاه قابل قبول هست یا نه؟ شاه گفت که بنظر او سرلشگر زاهدی غول روشنفکر آتچتانی نیست. با وجود این برای شاه، زاهدی به سه شرط قابل قبول است:

۱- باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت نشاند شود، نه از راه کودتا.
 ۲- زاهدی باید با پشتیبانی گسترده سیاسی به قدرت برسد. نه مثل قوام که به هنگام نخست وزیری بکلی تنها و منفرد مانده بود.

۳- دولت او باید برای آمریکا و دولت بریتانیا مقبول باشد. و نیز آمریکا یا انگلیس و آمریکا با هم حاضر باشند که بلافاصله به دولت جدید زاهدی مقادیر انبوهی پول و کمک اقتصادی سرازیر کنند. اگر هیچگونه نقشه‌ای پیش از وقت برای کمک مالی اضطراری و کمک اقتصادی اساسی به دولت جدید طراحی نشده باشد که مردم کشور در آینده نه چندان دور برای زندگی بهتر امیدوار شوند، در آن صورت بهتر است حکومت تغییر نکند. رزم آرا سر کار آمد با ایمان به اینکه از کمک‌های دولت آمریکا برخوردار خواهد شد. این کمک‌ها صورت عمل نپذیرفت و رزم آرا در آستانه ترور وی، به سوی فاجعه می‌شتافت. با این احوال هر تغییر حکومت در شرایط حاضر اگر از مقدار معتناهی کمک خارجی مالی و اقتصادی بهره‌مند نشود، فقط راه را برای ویرانی و از هم گسستگی ایران هموار خواهد کرد.

در پاسخ يك استفسار به او گفتم که به تصور من، انگلیسها با سر کار آمدن يك دولت تازه به سرپرستی زاهدی موافقت خواهند کرد. همچنین مطمئن هستم که دولت آمریکا نیز کاملاً با چنین دولتی موافق است، بشرط آنکه چنین دولتی از پشتیبانی کامل و مستمر شاهنشاه برخوردار باشد. اگر آمریکا و انگلیس دست به کار حمایت از زاهدی بشوند و در دقیقه آخر بفهمند که رأی شاه عوض شده و دیگر نمی‌خواهد که زاهدی دولت تشکیل دهد،

این برای ایران مصیبت بار خواهد بود.

شاه گفت که رأیش برنخواهد گشت. ولی مهم این است که شرایطی که قبلاً به آن‌ها اشاره کرده به روشنی درک شود. اگر زاهدی با يك کودتا سر کار بیاید، شاه در حمایت از او دو دل خواهد بود، مگر اینکه مطمئن باشد پشت سر او طیف قوی از رهبران سیاسی قرار دارد و ایضاً از حمایت چشمگیر مردم برخوردار است.

شاه افزود که بهرحال فکر نمی‌کند که زاهدی بتواند از راه کودتا قدرت را بدست بگیرد. چون بسیاری از پست‌های کلیدی ارتش را بتدریج دوستان سرتیپ امینی اشغال کرده‌اند، همان سرتیپ امینی که برادرش کفیل وزارت دربار است. چند ماه پیش همین کفیل وزارت دربار فعلی سعی کرده بود که شاه را قانع کند که پشتیبانی خودش را از سرلشگر زاهدی علناً ابراز کند. ولی نظر امینی در طول مدت کفالت وزارت دربار تغییر کرده است. فکر او این نیست که سرلشگر زاهدی واجد شرایط لازم و معلومات و تجربیات کافی برای نخست‌وزیری نیست، بلکه می‌گوید شاید بهتر باشد اگر نخست‌وزیر استعفا کند کسی «يك دولت محلل» ترجیحاً ضعیف از جبهه ملی سر کار بیاید. و بعداً يك نخست‌وزیر کارای مقتدر زمام امور را در دست گیرد شاه از من پرسید که نظرم در مورد «دولت محلل» آنچنانی چیست؟ من گفتم که بنظر من مشکل می‌نماید که بتوان در عین حال سوار دو اسب شد. اگر دولت فعلی سرنگون شود مخالفین باید سعی کنند يك نامزد نخست‌وزیری حسابی بجای دکتر مصدق پیدا کنند، نه اینکه با دودلی از نامزدی حمایت کند و در عین حال که در جستجوی شخص ضعیف‌تر دیگری برای تشکیل «دولت محلل» باشد. شاه گفت که در ملاحظات من ریشه‌هایی از حقیقت موجود است. با این همه چون دارودسته امینی قدرتمندند ممکن است بتوانند سد راه سرلشگر زاهدی بشوند.

من به شاه گفتم که مایلیم، شاه برای خاطر من دوباره موضع خودش را در باره سرلشگر زاهدی اعلان کند. چون این را دولت آمریکا لازم دارد، زیرا به يك سلسله تصمیماتی که باید گرفته شود مربوط است. اعلیحضرت گفت به دولت متبوع خود آمریکا بگویم که شاه نخست‌وزیری زاهدی را خواهد پذیرفت منوط به اینکه شرایطی که قبلاً در این مورد برای من عنوان کرده بود رعایت شود.

من گفتم که ممکن است سر کار آوردن زاهدی از راه قانونی پارلمانی خیلی مشکل باشد. مثلاً اگر معلوم شود که يك اکثریت مجلس مخالف برجا ماندن دولت فعلی (مصدق)

است، امکان دارد فراکسیون جبهه ملی مجلس را ترك گویند و آنرا از حد نصاب بیندازند. به این ترتیب ممکن است برای مدت دراز و نامعلومی نتواند رأی عدم اعتماد به دولت مصدق بدهد، یا تمایل خود را نسبت به دولت پیشنهادی سرلشگر زاهدی به رأی بگذارد. اگر در چنین شرایطی تعداد کثیری از نمایندگان امضاء کنند که خواستار انتصاب سرلشگر زاهدی به نخست‌وزیری هستند در آن صورت اعلیحضرت چه اقدامی خواهند کرد؟ شاه گفت که به این سؤال فعلاً نمی‌تواند پاسخ دهد و باید اطمینان حاصل کند که قانون اساسی در چنین شرایطی چه قدرتی به او تفویض کرده است. حتی اگر او قانوناً دارای چنین قدرتی باشد که سرلشگر زاهدی را رأساً منصوب کند، باز هم نمی‌خواهد پیش از وقت خود را مقید به چنین وضعی کند و باید تصمیم نهایی خود را موقوف به ارزیابی موقعیت موجود در آن زمان کند.

شاه از من راجع به سفر اخیرم به کراچی برای ملاقات دالس (Dulles) سئوالاتی کرد و همچنین درباره مذاکرات اخیرم با نخست‌وزیر پرسید. شاه می‌خواست بداند که آیا واقعاً مذاکرات جدی برای رفع بحران نفت در جریان است؟ آیا آمریکا حاضر است به هر مقداری نفت از ایران بخرد؟ آیا ممکن است که با وجود حکومت دکتر مصدق دولت آمریکا دست به کمک‌های قابل توجه اقتصادی به ایران بزند؟

به شاه گفتم که دولت آمریکا دیگر بعنوان میانجی بین انگلیس و ایران عمل نمی‌کند. افزون بر این تا آن جایی که من می‌دانم، فعلاً هیچگونه کوششی برای حل دعوی نفت در کار نیست. همچنین تا زمانی که راه حلی برای مسئله غرامت به شرکت نفت انگلیس پیدا نشده است، بعید است که آمریکا بتواند مقادیر قابل توجهی از نفت ایران را خریداری کند. بنظر من برای دولت آمریکا بسیار مشکل است که در حالی که مسأله پرداخت غرامت به شرکت نفت لاینحل مانده است، بتواند کمک‌های اقتصادی یا مالی زیادی به دولت مصدق بکند.

از شاه پرسیدم به عقیده او: الف. آیا در حالی که مصدق هم‌چنان نخست‌وزیر است، باید برای جستجوی راه‌حلی در باره غرامت کوشش نمود؟ ب. در غیاب چنین راه‌حلی آیا باید به حکومت دکتر مصدق کمک اقتصادی کرد؟

شاه گفت هنوز بر این عقیده است که حل مسأله نفت با خود دکتر مصدق آسان‌تر خواهد بود تا با يك جانشین وی. او هم‌چنین فکر می‌کند که اگر حل مسأله نفت با خود مصدق صورت بگیرد، وی امتیازات بیشتری برای انگلیسی‌ها ملحوظ خواهد داشت تا

هر کس دیگری که به جای او بیاید. البته او متوجه است که معامله کردن با مصدق کار بسیار دشواری است. با این وصف، اگر راهی و مفری برای حل مشاجره نفت با مصدق پیدا شود، غنیمت خواهد بود. حتی اگر چنین کوششی برای حل مسأله نفت به ابقای دکتور مصدق و در قدرت ماندن او به مدت بیشتری منجر شود، باز می‌ارزد که حداکثر تلاش در این راه بکار رود.

شاه همچنین گفت که وضع مالی و اقتصادی ایران آنقدر خراب است که نیاز بسیار به کمک آمریکا دارد حتی با حضور دکتور مصدق بر مسند قدرت. و حتی اگر چنین کمک‌هایی از جانب آمریکا حمل بر حمایت از دولت مصدق شود.

شاه سپس از من پرسید که آیا من قبول نمی‌کنم که نفع همه در این است که دعوی نفت اگر ممکن باشد به صورتی با دکتور مصدق فیصله پذیرد؟ من گفتم که نظر من همیشه همین بوده است، ولی کم کم دارم احساس می‌کنم که این ماجرا تا زمانی که مصدق نخست‌وزیر است حل شدنی نباشد. انگلیسها دیگر به این نتیجه رسیده‌اند که هرگونه معامله‌ای با مصدق بی‌ثمر است. بنابراین اگر قرار است دولت مصدق بر جای بماند و در عین حال مسأله نفت هم حل بشود باید مصدق پیشگام شود و پیشنهادهاتی به انگلیسها بکند که آنها را قانع کند که او مسأله را جدی گرفته است. با تجربه دو سال گذشته مشکل است مصدق بتواند انگلیسها را اقناع کند که او واقعاً مایل است طرف آنها برای حل منصفانه و معقول مسأله نفت باشد.

شاه گفت که می‌خواهد با من و همچنین با دولت متبوع من رُک و راست باشد. ولیعهد عربستان سعودی در نظر دارد که در اوائل ماه ژوئیه به ایران سفر کند. اگر اوضاع به همین منوال بماند شاه مایل است که مدتی کوتاه پس از اتمام سفر ولیعهد ایران را ترک کند. چون برای او ماندن در ایران در شرایط فعلی، خفت بار است. شاه مخصوصاً به روابط خود با ارتش اشاره می‌کرد. و این که دیگر گزارشی از آنچه در ارتش می‌گذرد به او نمی‌دادند و افسران ارتش جرأت ملاقات با او را نداشتند. و بنابراین ترجیح می‌دهد که در چنین شرایطی در ایران نباشد. شاه گفت که امیدوار است اگر مدتی در خارج بماند، دولت آمریکا نظر (مساعد) خود را نسبت به او تغییر ندهد. نظر خود شاه این است که هم برای خود او و هم برای ایران بهتر است که به خارج برود تا در کشور بماند و به شرایطی تن دردهد که او را از اعتبار بیندازد و احترام خود را در میان ملت از دست بدهد.

من به شاه گفتم که رفتن او حمل بر ضعف و شکست او خواهد شد، ولی بهرحال اتخاذ چنین تصمیم مهمی فقط در مقام خود اوست. من مطمئن هستم که دولت آمریکا وجود وی را در ایران برای ثبات کشور لازم می‌شمرد و کشور از عدم حضور وی افسوس خواهد خورد. شاه گفت که در صورتی که تصمیم به رفتن بگیرد پیش از خروج مراتب را به اطلاع دولت آمریکا خواهیم رساند.

شاه گفت که امینی کفیل وزارت دربار مسلماً جویای مطالب این گفتگوی ما خواهد شد. هم چنین احتمال دارد مصدق هم در این مورد سؤالاتی از من [سفیر] بکند. نظر شاه این بود که به طور خیلی محرمانه به امینی خواهد گفت که او [یعنی سفیر] راجع به مسافرت خود به کراچی و دیدار دالس اطلاعاتی داد، و که سفیر به او [یعنی شاه] گفت که در شرایط فعلی برای حل و فصل مسأله پرداخت غرامت به شرکت نفت چندان امیدی نیست. شاه گفت که مضافاً به امینی خواهد گفت که به سفیر گفته است به عقیده او حل اختلاف نفت با خود دکتر مصدق به مراتب آسانتر انجام‌پذیر است تا با یک دولت بعدی. و که شاه اظهار امیدواری کرده است که حتی اگر حل و فصل غائله نفت غیرممکن باشد، علی‌رغم آن دولت آمریکا آن قدر کمک‌های مالی و اقتصادی به ایران خواهد کرد که کشور بتواند بحران اقتصادی فعلی را به نحوی از سر بگذراند». (تکیه از من است).

خواننده محترم بی‌تردید، مذاکرات هندرسون با حسین علا و نیز پیام‌ها و نظرهای شاه را که از راه فرستاده محرم خویش به سفیر آمریکا منتقل می‌نمود، به خاطر دارند. به یاد دارند که چگونه شاه بر ضرورت برکناری دکتر مصدق تأکید می‌کند. از سفیر آمریکا می‌طلبید در ملاقات با دکتر مصدق از بحث در باره حل مسأله نفت خودداری کند و او را دلسرد سازد. اصرار دارد که حل مسأله نفت «تنها با یک دولتی غیر از مصدق امکان‌پذیر خواهد بود». شاه در پیام‌های خود پیشنهاد می‌کند که «آمریکا اطلاعیه‌ای رسمی صادر کند و طی آن به روشنی به ایران و جهانیان اعلام دارد که تا وقتی ایران تمایل خود را نسبت به حل مسأله نفت به ثبوت نرساند، آمریکا هیچ‌گونه کمکی به ایران نخواهد کرد». با این سابقه و با آن که در همین گفتگو با سفیر آمریکا، موافقت خود را با برکناری دکتر مصدق و روی کار آوردن سرلشگر زاهدی اعلام می‌دارد، پس چگونه است که ناگهان مطالب متناقضی بر زبان می‌آورد. و در یک جمله معترضه از رجحان مصدق بر جانشین او برای حل مسأله نفت سخن می‌گوید. و حتی خواهان کمک مالی و اقتصادی فوری به حکومت مصدق است، ولو

آنکه این کار موجب شود مصدق بر مسند قدرت بماند؟
شاه در آخرین جمله از گفتار خود با سفیر آمریکا، که آشکارا صورت تبانی دارد،
از این راز پرده برمی‌دارد. معلوم می‌شود که شاه آن مطالب را برای آن گفته است که به
سفیر سفارش کند که اگر دکتر مصدق و یا ابوالقاسم امینی وزیر دربار او از سفیر آمریکا
درباره محتوای گفتگو سؤال کردند چه مطالبی را به قصد اغفال دکتر مصدق از قول شاه
نقل نماید!